

:

۱. هم‌اکنون استاد علوم سیاسی و مدیر اجرایی انستیتو تحقیقات اجتماعی در دانشگاه میشیگان و مدیر برنامه «
» است.
۲. آنچه از این پس در معرفی رانلد انگلهارت می‌رود، مجموعه اطلاعاتی است که با استفاده از منابع مرتبط با رانلد اف. انگلهارت، بویژه صفحه‌ی مربوطه‌ی او در دانشگاه میشیگان و همچنین سایت «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» قابل استحصال بوده است، تا حداکثر شناخت در دسترس را در مورد کلیات پروژه‌ی فکری و پژوهشی رانلد انگلهارت در اختیار خواننده‌ی ایرانی به دست دهد؟
۳. خواننده‌ی ایرانی، سالهاست که با نام او آشناست، بویژه با یک بار اجرای «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» در دانشکده‌ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران و سفر متعاقب وی به ایران. اینکه وی به دانشگاه میشیگان (که به تحت نفوذ پنتاگون بودن مشهور است) وابسته است و همچنین ماهیت پرسشنامه‌ی «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» که اطلاعات عمیقی در مورد زندگی اجتماعی کشورها جمع‌آوری می‌کند، اعتراض برخی از دانشمندان و سیاستمداران ایرانی را برانگیخت.

۱- منبع مقاله حاضر، به شرح زیر است:

Ronald Inglehart and Wayne E. Baker (2000), "Modernization, Cultural Change, and The Persistence of Traditional Values", in American Sociological Review, 2000, Vol. 65 (February:19-51) 19.

۲- این بخش در شماره قبل هم درج شده بود که به جهت یادآوری و با تغییراتی مجدداً تقدیم می‌گردد.

حوزه‌ی علایق پروفیسور رانلد انگلهارت، خصوصاً سه حوزه‌ی حکومت و سیاست تطبیقی، توسعه‌ی سیاسی و روانشناسی سیاسی است. پژوهش فعلی انگلهارت متمرکز بر دگرگونی‌های فرهنگی و تبعات آن است. برای بررسی این موضوع، او با یک پیمایش جهان گستر که ارزش‌ها و اعتقادات توده‌ی مردم را می‌سنجد، یعنی «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» همکاری می‌کند. این پایگاه اطلاعاتی، نشانگر ارتباطی بین ارزش‌ها و اعتقادات عامه‌ی مردم از یک سوی، و نبود نهادهای دموکراتیک از سوی دیگر است که به زعم انگلهارت این ارتباط به طرز حیرت‌انگیزی نیرومند است. این شواهد تجربی از این تز که فرهنگ سیاسی نقش حساسی در ظهور و بقای دموکراسی ایفا می‌کند، پشتیبانی می‌نماید. در تحلیل انگلهارت یافته‌ها نشان می‌دهند که تکامل جامعه‌ی صنعتی ایجاد نهادهای سیاسی دموکراتیک را محتمل‌تر می‌کنند، و این تا اندازه‌ای به این خاطر است که احتمال اینکه مردم چنین جوامعی خواستار دموکراسی شوند، بیش از پیش افزوده می‌شود، و مهارت روز افزونی در اعمال دموکراسی می‌یابند. این تحول به سادگی یا اتوماتیک‌وار رخ نمی‌دهد. ممکن است نخبگان معینی، که کنترل نیروهای نظامی و پلیس را در دست دارند، در مقابل فشارهای دموکراتیک‌سازی مقاومت نمایند. اما هر چه این جوامع صنعتی بالغ‌تر می‌شوند، نیروهای کار این جوامع متخصص‌تر و آموزش دیده‌تر می‌گردند و بالنسبه در اعمال فشارهای سیاسی ماهرتر می‌گردند. از این گذشته، ظهور دولت‌های رفاهی که به لحاظ اقتصادی پیشرفته هستند، منجر به دگرگونی‌های ارزشی تدریجی می‌گردد که در جریان آن، توده‌ی مردم اولویت روز افزونی به استقلال و ابراز وجود در ساحت زندگی، و از جمله در حوزه‌ی سیاسی می‌بخشند. به موازاتی که این امور رخ می‌دهند، سرکوب تقاضاهای لیبرال‌سازی سیاسی دشوارتر و پرهزینه‌تر می‌گردد. این دگرگونی‌های ارزشی، انگیزه‌ی مردم برای کار کردن، هنجارهای جنسی و دینی، و تعدادی از دیگر سوگیری‌های محوری اجتماعی و سیاسی مردم را دگرگون می‌کند. پروفیسور انگلهارت، در راستای مطالعه‌ی این دگرگونی‌ها، در حال تجزیه و تحلیل اطلاعات حاصل از چهار موج «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» (که در سال‌های ۱۹۸۱، ۱۹۹۰، ۱۹۹۵، و موج چهارم که در خلال سال‌های ۲۰۰۶-۲۰۰۵ انجام می‌شود) است که بیش از ۸۰ کشور (که بیش از ۸۵ درصد از جمعیت جهان را در بر می‌گیرند) را پوشش می‌دهند.

نظریه‌ی انگلهارت را می‌توان نوعی نظریه‌ی پسا مدرن شدن در فازهای اجتماعی و فرهنگی تلقی کرد، همراه با این تأکید که جوامعی وارد مرحله‌ی پسا مدرن می‌شوند که بازپسین مراحل توسعه‌ی مدرن را طی کرده باشند. به عبارت دیگر، نظریه‌ی انگلهارت در مورد پسا مدرن شدن را می‌توان تالی دست راستی نظریه‌ی پسا مدرن شدن بنیانگذاران دست چپی نظریه‌ی پسا مدرن دانست. در واقع، امتداد تز تقریب نظریات دست راستی مدرن شدن را می‌توان در نظریه‌ی انگلهارت در مورد «تحول فرهنگی در جوامع صنعتی» جست.

این شیوه نگرش تلفیق و ملغمه جالب توجهی از نظریه مدرن شدن و پسا مدرن شدن به دست می‌دهد که وی چهارچوب نظری آن را در یک فصل از کتابی با عنوان «
(انگلهارت، ۱۹۷۷: ۳۱-۷) ارایه می‌دهد. از دیدگاه او، وجود سطحی از توسعه اقتصادی و مدرنیزاسیون همراه با آن لازم است تا ارزش‌های فرامادی پسا مدرن زمینه را برای تغییرات نهادی در مدرنیت آماده نماید. از این قرار، نوعی تکامل‌گرایی غیر جبرگرایانه (از نوع نظریات تقریب) در کار او نهفته است. این را می‌توان در این گفتار او دید:

ایالات متحد نمی‌تواند انتظار داشته باشد که دموکراسی را در جهان اسلام از طریق اجبار کشورها به اتخاذ ساز و برگ حاکمیت دموکراتیک (مانند برگزاری انتخابات و داشتن پارلمان) بگستردهد. همچنین واقع‌بینانه نیست که انتظار داشته باشیم که دموکراسی‌های نو پا در خاور میانه، موجی از اصلاحات که یادآور انقلاب‌های مخملین (که اروپای شرقی را در روزهای نهایی جنگ سرد متحول کرد) باشد را به راه اندازند. کمک واقعی به اصلاحات دموکراتیک در اراده کمک به منابع لازم برای جهان اسلام تبلور می‌یابد. فرهنگ بیشترین تأثیر را بر چگونگی تکامل جوامع بر جای می‌گذارد. اما اینچنین نیست که فرهنگ امری مقدر و سرنوشتی محتوم باشد (انگلهارت و پپانوریس، ۲۰۰۳: ۷۴).
انگلهارت تعریف نادقیقی از مدرن شدن در سر دارد؛ او می‌گوید: «دگرگونی‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی هماهنگ با یکدیگر بر اساس الگوهایی منسجم پیش می‌روند و جهان را به شیوه‌هایی قابل پیش‌بینی دگرگون می‌سازند؛ این دعوی اصلی نظریه مدرن شدن از کارل مارکس گرفته تا ماکس وبر، تا دانیل بل» (انگلهارت، ۱۳۷۱: ۱). صرف‌نظر از دشواری‌های اصطلاح‌شناختی که در شناختن این سه تن (خصوصاً آخری) به عنوان مدرنیست پیش می‌آید، آنچه او به عنوان تعریف فرآیند مدرن شدن می‌آورد، بیشتر نوعی تعریف تکامل‌گرایی اجتماعی است که البته یکی از مؤلفه‌های مهم نظریه‌های مدرن شدن بوده است، اما نه کل مؤلفه‌های آنها.

انگلهارت فی‌الجمله با ادعای مذکور در نظریه‌های مدرن شدن موافق است، با این تفاوت که وجه پیشگویانه آن را کم و بیش و با تردید طرد می‌کند، هر چند که مآلاً با آن همراه است:

«این ادعا تا اندازه زیادی مقرون به صحت است. گر چه نمی‌توان به دقت پیش‌بینی کرد که در جامعه‌ای خاص و در زمانی معین چه اتفاقی خواهد افتاد، اما می‌توان طرحی کلی از روندهای عمده به دست داد... بعضی از نشانه‌های دگرگونی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به صورت جریان‌های منسجم و موازی ظاهر می‌شوند و البته بعضی از جریان‌ها محتمل‌تر از دیگرانند... برای مثال، جریان صنعتی شدن معمولاً با گسترش روند شهرنشینی، گسترش تخصصی شدن مشاغل و بالا رفتن سطح تحصیلات رسمی همراه است. اینها عناصر اصلی جریانی هستند که به طور کلی «مدرن شدن» خوانده می‌شوند» (انگلهارت، ۱۳۷۷:

«این جریان کلی ممکن است در دراز مدت آثاری مانند مشارکت سیاسی فزاینده توده‌ها را در پی آورد که گر چه به اندازه روندهای بالا نمایان نیستند، اما به همان اندازه اهمیت دارند... جریان نوسازی با گستره وسیعی از دگرگونی‌های فرهنگی ارتباط دارد... ارزش‌های فرهنگی معینی به انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری در بخش اقتصاد که لازمه صنعتی شدن است یاری می‌رسانند. همچنین نقش‌های به شدت متعارض در ارتباط با جنسیت که از مشخصه‌های جامعه پیشا صنعتی است، در جامعه صنعتی جایشان را به نقش‌هایی می‌سپارند که پیوسته به همسانی می‌گرایند» (انگلهارت، ۱۳۷۷: ۲).

انگلهارت پس از یک گریز موقت و ترسیم وجه تمایز غیر تکاملی میان موضع خود و نظریه پردازان مدرن شدن، این وجه تمایز را به این ترتیب پس می‌گیرد؛ او می‌گوید: «ما نیز چون اکسل رد معتقدیم که منظر تکامل‌گرایی راه مناسبی برای تبیین و توجیه تطور فرهنگ‌ها و نهادها ارایه می‌کند: بعضی از ویژگی‌ها می‌مانند و گسترش می‌یابند از آن رو که در جامعه‌ای خاص مزایای کارکردی دارند. الستر استدلال می‌کند که تفسیرهای کارکردگرایانه درباره نهادها با مشکلی بنیادین روبرو هستند و آن اینکه نهادها را با انسان قیاس می‌کنند و هدفی را مفروض می‌گیرند که فاقد فاعل هدفمند است. اما این نقد که مقبولیت وسیعی یافته است صرفاً در مورد انواعی از تفسیرهای کارکردگرایانه خام و ابتدایی مصداق دارد» (انگلهارت، ۱۳۷۷: ۱۲).

انگلهارت می‌گوید: «اما دگرگونی اجتماعی در مسیری خطی پیش نمی‌رود... در چند دهه گذشته جوامع صنعتی پیشرفته به نقطه پیچش منحنی بازده نزولی رسیدند و در مسیری تازه افتادند که می‌شود آن را «پسامدرن شدن» نامید... این بیانگر تغییراتی است که در انتظارات مردم از زندگی روی داده است. اما پسا مدرن شدن معرف مرحله‌ای متأخر در توسعه است که با باورهایی بسیار متفاوت از باورهای ویژه مدرن شدن سر و کار دارد. این نظام باورها صرفاً از دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی ناشی نشده‌اند؛ باورهای جدید بر اوضاع و احوال اجتماعی-اقتصادی تأثیر می‌گذارند و در مقابل، از آنها تأثیر می‌پذیرند» (انگلهارت، ۱۳۷۷: ۳-۲). «در چند دهه گذشته، جوامع صنعتی پیشرفته دستخوش چنین تحولی شده‌اند و از مرحله مدرن شدن به مرحله پسا مدرن شدن گام نهاده‌اند... علت دگرگونی اساساً این است که تجربه زندگی بی‌واسطه توده‌ها در چند دهه اخیر عمیقاً متفاوت از نسل‌های پیشین بوده است» (انگلهارت، ۱۳۷۷: ۱۸). از نظر انگلهارت در جوامع صنعتی پیشرفته، اکنون سیر تحولات اجتماعی-سیاسی در دو زمینه اصلی ذیل در حال دگرگونی است (انگلهارت، ۱۳۷۷: ۳۲-۲۶):

- (۱) : تأکید فزاینده بر موفقیت اقتصادی فردی یکی از تعیین‌کننده‌ترین دگرگونی‌هایی بود که مدرنیت را ممکن ساخت. این چرخش به سوی اولویت‌های مادی مستلزم سست شدن تعهدات و تکالیف محلی و پذیرش تحرک اجتماعی بود؛ دستیابی به

منزلت اجتماعی هر چه بیشتر امری اکتسابی شد تا موروثی، رشد اقتصادی مترادف با پیشرفت، شاخص جامعه موفق تلقی گردید.

در جامعه پسا مدرن، تأکید بر موفقیت اقتصادی به مثابه بالاترین اولویت، اکنون جایش را به تأکید روزافزون بر کیفیت زندگی می‌دهد. ارزش‌های پسا مدرن تأکید شان بر ابراز وجود و کیفیت زندگی فردی است. در جوامع کمیابی مردم حاضر بودند بهای تبدیل شدن انسان‌ها به مهره‌های ماشین پیشرفت دیوان‌سالارانه بودند، تا از منافع اقتصادی آن برخوردار شوند، اما در جوامع «وفور» مردم دیگر تمایل چندانی به این کار ندارند.

۲) : سازمان‌های دیوانسالارانه سلسله مراتبی مدرن اکنون چه از حیث کارآمدی کارکردی و چه به لحاظ مقبولیت مردمی به نقطه واگشت رسیده‌اند. سقوط اتحاد شوروی از نظر انگلهارت نشانگر محدودیت‌های نهادهای دیوانسالاری و سلسله‌مراتبی بود. دیوانسالاری متورم شوروی راه را بر تطبیق و تعدیل و نوآوری بسته بود. دیوان‌سالاری از نظر انگلهارت در سرشت خود به نوآوری بی‌اعتناست. این ناکارآمدی به دگرگونی سازمانی به سوی سازمان‌دهی دیگری از دستگاه‌های دیوانی منجر می‌شود.

از نظر انگلهارت این با تحولات انگیزشی و عدم مقبولیت دیوانسالاری‌ها در نزد مردم همراه می‌شود و زمینه را برای اضمحلال آنها فراهم می‌نماید. انگلهارت آغاز روند «بازده نزولی» گسترش دولت در دهه ۱۹۸۰ را شاهدی بر افول نقش نظام‌های دیوانی دولتی می‌داند. دیوان‌سالاری مدرن امکان می‌دهد که میلیاردها انسان را با استفاده از روش‌های یکنواخت کار اداره کند. دیوانسالاری در سرشت خود شخصیت زداست. در دیوانسالاری عقلانی، افراد به مرتبه نقش‌های قابل تعویض تنزل می‌یابند.

توجه تجربی سازه نظری انگلهارت در آثاری که او به همراه برخی از همکارانش در تفسیر نتایج «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» منتشر ساخته است می‌توان یافت که گزیده این مقالات را از این پس در این بسته مطالعه خواهید کرد. سایت پروژه «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» چنین هدف از پروژه را ترسیم می‌کند: پروژه «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» این فرضیه را می‌آزماید که نظام‌های اعتقادی مردم به شیوه‌ای در حال دگرگونی است که تبعات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مهمی در بر دارد. مفروض این فرضیه نه دایر به دترمینیسم اقتصادی و نه دایر به دترمینیسم فرهنگی است. یافته‌ها تا این لحظه نشان می‌دهند که روابط میان امور ارزشی، امور اقتصادی و امور سیاسی دو سویه است، و همچنین ماهیت عینی رابطه در موارد مشخص یک پرسش تجربی است، نه چیزی که بتوان به طرز پیشا تجربی جبر آن را تعیین کرد. «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»، یک پژوهش جهان‌مقیاس راجع به دگرگونی‌های اجتماعی-فرهنگی و سیاسی است که امروز با مدیریت رانلد انگلهارت اجرا می‌شود.. این پروژه شامل

پیمایش‌هایی با نمونه‌های ملی است که راجع به ارزش‌ها و اعتقادات بنیادین مردم در بیش از ۸۰ کشور (که بیش از ۸۵ درصد از جمعیت جهان را در بر می‌گیرند) بر هر شش قاره مسکون اجرا می‌شود. این پروژه بر اساس «پیمایش ارزش‌های اروپایی»^۴ EVS ایجاد شد که نخستین بار در سال ۱۹۸۱ اجرا شد. موج دوم این پیمایش‌ها برای بهره‌برداری در سطح جهانی در سال ۱۹۹۱-۱۹۹۰ خاتمه یافت؛ موج سوم به سال ۱۹۹۵-۱۹۹۶ انجام شد، و موج چهارم در سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۹ صورت گرفت. این پژوهش شواهدی از دگرگونی‌های تدریجی و در عین حال فراگیر در آنچه مردم از زندگی خود می‌خواهند به دست می‌دهد و سویه‌های اساسی این دگرگونی‌ها را تا اندازه‌ای پیش‌بینی‌پذیر ساخته است. این پژوهش به بیش از ۳۰۰ عنوان، و به ۱۶ زبان منتشر گردیده است.

این پروژه در مورد هر پیمایش، از طریق یک شبکه جهانی از دانشمندان علوم اجتماعی با خاستگاه محلی اجرا شده است (گرچه در پاره‌ای موارد، این امکان وجود داشته است که پشتیبانی‌های تکمیلی از خارج کشور تأمین شوند). هر یک از گروه‌های مشارکت‌کننده در پروژه، در عوض ارائه داده‌های استخراج شده از مصاحبه با حداقل ۱,۰۰۰ نفر از مردم جامعه خود، دسترسی بی‌واسطه‌ای به اطلاعات حاصله از گروه‌های مشارکت‌کننده دیگر در سایر کشورها می‌یافتند. بنابراین، آنها می‌توانستند ارزش‌ها و اعتقادات اساسی مردم کشور خود را با ارزش‌ها و اعتقادات اساسی بیش از ۸۰ کشور دیگر مقایسه کنند. از این گذشته، آنها به همایش‌های بین‌المللی دعوت می‌شدند که در آنها می‌توانستند یافته‌ها و تفسیرهای خود را با دیگر اعضای شبکه «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» مقایسه کنند. این شیوه جمع‌آوری اطلاعات معمولاً با دشواری‌های متنوعی روبرو می‌شود و خصوصاً آزمون‌های روایی کافی تأیید‌کننده جمع‌آوری اطلاعات آن نیست، چنان‌که این نارسایی آشکارا در مورد جمع‌آوری اطلاعات صورت گرفته در ایران طی سال‌های ۱-۲۰۰۰ مشخص بود. آنچنان‌که من از نزدیک شاهد ماجرا بودم. اطلاعات استان‌های مختلف توسط پژوهش‌های دانشجویی متفرق و بدون نظارت و سنجش مؤثری صورت می‌گرفت؛ در این پژوهش‌ها نمونه‌گیری صحیح و تصادفی در کار نبود و نمی‌توان اطلاعات آن را قابل تعمیم دانست. گاه به نظر می‌رسید که نتایجی از پیمایش‌ها به دست می‌آمد که لاجرم جهت‌دار بود.

پروژه «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» از سوی یک کمیته تدارکاتی مرکب از اعضای از تمام مناطق جهان هدایت می‌شود. هماهنگی و توزیع اطلاعات به همت «انستیتو تحقیقات اجتماعی» در دانشگاه میشیگان، به مدیریت رانلد انگلهارت صورت می‌گیرد. طی سال‌های اخیر، اطلاعات «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»، بیش از پیش مشهور و شناخته شده، و در هزاران عنوان کتاب مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند. برخی از این کتاب‌ها را بعداً معرفی خواهیم کرد. این اطلاعات همچنین در پایان‌نامه‌های

^۴ European Values Survey^{EVS}.

دانشگاهی مورد استفاده وسیع قرار گرفته و در مقاصد سازمانی استفاده رو به افزایش داشته است. بیش از ۵۰,۰۰۰ دانشجو [در خاک ایالات متحده] هر ساله از اطلاعات حاصل از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» در کتاب‌های درسی زیر استفاده می‌کنند:

- ❖ Russell Dalton (2th ed.), "Citizen Politics";
- ❖ The Micro Case corporation (5th ed.), "American Government";
- ❖ The Micro Case corporation (1997), "Discovering Sociology";
- ❖ The Micro Case corporation (1998), "Cultural Anthropology";
- ❖ The Micro Case corporation (1999), "Comparative Politics: An Introduction Using Explorit".

مجموعه اطلاعات شامل نتایج سه موج سال‌های ۱۹۸۱، ۹۱-۱۹۹۰ و ۹۸-۱۹۹۵، از اطلاعات آمیخته «پیمایش ارزش‌های اروپایی» و «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» را می‌توانید از آرشیو اطلاعات پیمایشی ICPSR در دانشگاه میشیگان و دیگر آرشیوهای مهم مراجعه فرمائید. جهت کسب اطلاعات بیشتر در باره پایگاه اطلاعاتی ICPSR ژانت واورا (e-mail: jan@icpsr.umich.edu) مکاتبه فرمائید.^۵

«

»

همانطور که گفته شد، «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» برخاسته از پژوهشی بود که توسط گروه «پیمایش ارزش‌های اروپایی» به رهبری جان کرخوفس و رود دو مور و مشاورت گروهی مرکب از گوردون هلد، یوآن لینز، الیزابت نوئل-نیومن، ژاک رابیر و هلن ریفالت صورت گرفت. در سال ۱۹۸۱، EVS پیمایش‌هایی را در ده کشور اروپای غربی انجام داد؛ این پیمایش چنان اشتیاقی برانگیخت که در ۱۴ کشور دیگر نیز اجرا شد.

یافته‌های این پیمایش‌ها نشان دادند که دگرگونی‌های فرهنگی قابل پیش‌بینی‌ای در حال وقوع بود. برای پایش و تعقیب این دگرگونی‌ها، موج جدیدی از این پیمایش‌ها، این بار در مقیاس جهانی صورت گرفت. موج دوم پیمایش‌ها توسط کمیته تدارکاتی ذیل طراحی و هماهنگی شد: رود دو مور (رئیس)، جان کرخوفس (دستیار رئیس)، کارل دوبلر، لوک هالمن، استفان هاردینگ، فلیکس هیونکز، راند انگلهارت، رناته کوچر، ژاک رابیر و نوئل تیمس. راند انگلهارت پیمایش‌های اجرا شده در کشورهای غیر اروپایی و کشورهای مختلفی از اروپای شرقی را سازماندهی کرد.

گروه‌های همکار «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»، از نزدیک به ۴۰ کشور از شش قاره مسکون، در اسپانیا و در ماه سپتامبر ۱۹۹۳ گرد هم آمدند تا نتایج دو موج نخست پیمایش‌ها را ارزیابی کنند. الگوهای منسجمی از دگرگونی‌ها از سال ۱۹۸۱ تا سال ۱۹۹۰ و طیف گسترده‌ای از دگرگونی‌های ارزشی مورد بررسی قرار گرفت. برای پایش و تعقیب این دگرگونی‌ها و تحقیق عمیق‌تر درباره علل و تبعات آنها، اعضای گروه توافق کردند تا امواج بعدی پژوهش را در سال ۱۹۹۵ و ۲۰۰ اجرا کنند، و شروع به طراحی

^۵ <http://wvs.isr.umich.edu>.

موج ۱۹۹۵ کردند. این موج طوری طراحی شده بود تا توجه مخصوصی به پوشش وسیع‌تر بر کشورهای غیر غربی داشته باشد و توسعه یک فرهنگ سیاسی دموکراتیک که در «موج سوم دموکراسی‌ها» در حال ظهور بود را به تحلیل بنشیند. طراحی و اجرای «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» توسط این گروه تدارکاتی طراحی و اجرا شد: رانلد انگلهارت (از دانشگاه میشیگان در آن آرپور ایالات متحده آمریکا)، میگوئل باسانز (از انستیتو افکار عمومی و پژوهش بازار روسیه) در مسکو روسیه، آلن بلک (از دانشگاه ادیث کوان در ژوندالوپ استرالیا)، خوان دیز-نیکولاس (از دانشگاه کمپولتنس در مادرید اسپانیا)، یلمیز اسمر (از دانشگاه بوغازیکی در استانبول ترکیه)، هانس-دیتر کلايمن (از دانشگاه آزاد برلین و مرکز علمی برلین)، تورلیف پترسون (از دانشگاه اوپسالا در سوئد)، رناتا زیمنسکی (از دانشگاه وارساو در لهستان)، کریم تیومولا (از RmsMedia در لاگوس نیجریه) و سیکو یامازاکی (از انستیتو پژوهش‌های انسانی دنسو در توکیو ژاپن). موج چهارم پیمایش‌ها با همکاری گروه EVS و گروه WVS در سال ۲۰۰۱-۱۹۹۹ انجام شد. هر چه این پیمایش‌ها پوشش بیشتری در کشورهای جهان می‌یابند، و هر چه سری‌های زمانی طولانی‌تری را در بر می‌گیرند، قابل استفاده‌تر می‌شوند. پیمایش سال ۸۳-۱۹۸۱، ۲۲ کشور مستقل، به علاوه ایرلند شمالی و استان تامبوی جمهوری روسیه را در بر می‌گرفت؛ پیمایش ۹۳-۱۹۹۰ به ۴۲ کشور مستقل گسترش یافت، علاوه بر آنکه ایرلند شمالی و استان مسکوی بزرگ روسیه را در بر گرفت؛ پیمایش ۹۷-۱۹۹۵، ۵۴ کشور مستقل را تحت پوشش داشت؛ علاوه بر آنها پورتو ریکو، استان تامبوی روسیه، مونتنگرو، و مناطق اندولس، باسک، گالسیا، و والنسیای اسپانیا و یک پیمایش مقدماتی در غنا را نیز در بر می‌گرفت. در کل، ۵۴ کشور مستقل حداقل یک بار در یک موج از این پژوهش مشارکت داشته‌اند. این کشورها تقریباً ۸۰ درصد از جمعیت جهان را در خود جای داده‌اند. «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» تا کنون گسترده‌ترین دامنه تغییراتی که تا کنون برای تحلیل تأثیر ارزش‌ها و اعتقادات توده مردم بر حیات سیاسی و اجتماعی در دست بوده است را ارائه می‌دهد. این پایگاه اطلاعاتی منحصر به فرد، این امکان را فراهم آورده است تا ارتباط‌های فرابخشی همچون ارتباط بین ارزش‌های مردم و رشد اقتصادی سنجیده شوند؛ یا رابطه میان آلودگی محیط زیست و وجهه نظر عامه مردم به حفاظت محیط زیست؛ یا رابطه بین فرهنگ سیاسی و نهادهای دموکراتیک^۶.

»

»

سایت «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»، مدعی است که پروژه وحدتی میان شریک‌های برابر است. در عین حال، اذعان می‌شود که

. این پروژه با بودجه مرکزی بسیار اندکی اجرا

^۶ <http://wvs.isr.umich.edu>.

شده، و بنابراین، با حداقل کنترل از مرکز همراه بوده است. در اغلب کشورها، بودجه مطالعه میدانی و تحلیل از سوی منابع محلی تأمین گردید. این نکته، مهم‌ترین دشواری بر سر راه اعتبار علمی نتایج این پیمایش است و بهره‌برداری از نتایج این پیمایش را مستوجب حداکثر احتیاط می‌کند. البته خود انگلهارت معتقد است که برای کاهش تأثیر خطای ناشی از جمع‌آوری اطلاعات می‌توان داده‌ها را نه در سطح فردی، بلکه در سطح تجمیع ملی استفاده کرد. به این معنا که انگلهارت امید دارد تا در تجمیع داده‌های ملی، خطاهای اندازه‌گیری همدیگر را خنثی کنند؛ آنجا که می‌گوید:

پدیده گرایش مرکزی در سطح ملی (در تلفیق با پدیده‌های خطای اندازه‌گیری)، می‌تواند اهمیت نهفته در فرایند سطح فردی را تقلیل دهد. اگر این درست باشد، آنگاه تجمیع داده‌های پیمایش به میانگین‌های سطح ملی نه تنها مسأله ساز نیست، بلکه حلال مسأله نیز هست (وزل، انگلهارت و ..، ۱۵).

اما این امید او تنها در مورد خطاهای اندازه‌گیری غیر سیستماتیک در شرایطی که جمع‌آوری اطلاعات به صورت تصادفی صورت می‌گیرد مصداق دارد. این در حالیست که شخصاً در مورد جمع‌آوری اطلاعات این پیمایش در ایران شاهد بروز خطاهای سیستماتیک متعددی بودم که تجمیع آنها در سطح ملی به بزرگ‌تر شدن خطا و نه تسکین خطاهای اندازه‌گیری کمک می‌کند.

همچنین در تفسیر نتایج این پژوهش و همچنین پژوهش‌هایی که داده‌های آن گسترده‌گی مشابهی دارند، باید در تفسیر نتایج به آزمون‌های معناداری اتکا نکرد و بیشتر اندازه ضراب همبستگی است که می‌تواند مبنای تفسیر نتایج قرار گیرد (در پژوهش‌هایی که در آنها N مقدار بزرگی دارد، نظر به آنکه نتیجه آزمون معناداری تا اندازه‌ای تابع مقدار N است، نتایج آزمون‌های معناداری معمولاً مثبت و معنادار حاصل می‌شوند).

- رانلد انگلهارت (۱۳۷۷)، مدرن‌سازی و پسامدرن‌سازی، ترجمه علی مرتضویان، در «ارغون»، ش ۱۳.
- Chris Welzel, Ronald Inglehart and Hans-Dieter Klingemann, "Human Development as a Theory of Social Change: A Cross-Cultural Perspective", <http://wvs.isr.umich.edu/papers>.
 - Ronald Inglehart (1977), "*Modernization and Postmodernization*", Princeton University Press.
 - Ronald Inglehart and Pippa Norris (2003), "*The True Clash of Civilizations*", in "Foreign Policy", March and April 2003.

« به قلم انگلهارت و

بیکر، حاوی برخی نکات است که نیازمند تذکر است:

۱- نویسندگان در ابتدای مقاله در خلال مروری اجمالی بر نظریه‌های مدرن‌سازی و توسعه، وقتی به نظریه‌های نومارکسیست و نظام‌های جهانی می‌رسند آنها را از آن جهت قابل نقد می‌شمارند که یکسره بر آثار منفی مداخلات کشورهای توسعه‌یافته بر سطح توسعه در کشورهای توسعه‌نیافته دست می‌گذارند و آن را بر مبنای بهره‌کشی از کشورهای فقیر و حفظ وابستگی ساختاری آنها به کشورهای غنی تحلیل می‌کنند. البته تأکید صرف بر تحمیل‌های ساختاری خارجی و غفلت از کاستی‌های درونی منتج به عدم توسعه در این نظریات قابل نقد است ولی این نظر نویسندگان نیز آشکارا مشوب به سوگیری سیاسی و غیر علمی است که انگیزه مداخله شرکت‌های چندملیتی در کشورهای توسعه‌نیافته، « بوده است.

۲- در بحث از فرایند تغییر فرهنگی، دو گانه «

« از محورهای مهم این مقاله است. در «

« ارزش‌های معطوف به بقا/ابراز وجود و منظومه ارزش‌های

فرهنگی مرتبط با هریک از این دو، در عرصه‌زندگی روزمره، سیاست، اجتماع و ... به گونه‌ای تنظیم شده که پیشتر با تجربه مدرن‌سازی در غرب همخوانی دارد و به تعبیری، جهت‌دار است و در صدد القای این نظر است که این روند خاص تغییرات، از منطقی‌عام پیروی می‌کند و به جوامع غربی اختصاص ندارد. ربط دادن شرایط نامطمئن بقا به هنجارهای سفت و سخت اجتماعی از جمله در زمینه هنجارهای جنسی و جنسیتی، و همچنین مرتبط ساختن شرایط مطمئن بقا با پذیرش تنوع قومی و فرهنگی و با تغییر هنجارهای جنسی و جنسیتی، بر سوگیری‌های آگاهانه یا ناآگاهانه فرهنگی نویسندگان مقاله دلالت دارد و نشان می‌دهد که آنان از بافت و زمینه (context) تجربه غربی از تغییر فرهنگی (فرهنگ مبتنی بر فردگرایی و عقلانیت فردی) غفلت

کرده‌اند یا می‌کوشند آن را مخفی بدانند و از تصریح به آن طفره بروند.^۷

:

شواهد برگرفته از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»^۸، هم تغییر فرهنگی گسترده، و هم استمرار ارزش‌های سنتی خاص را نشان می‌دهند.

توسعه اقتصادی روی آن دارد تا جوامع را به سمت و سوی مشترکی سوق دهد، اما نه تنها تأثیر میراث فرهنگی جامعه را زایل نمی‌کند، بلکه به نظر می‌رسد که در مسیری موازی خطوطی که میراث فرهنگی ترسیم می‌کنند حرکت می‌نماید. تردید داریم که نیروهای مدرن‌سازی در آینده قابل پیش بینی، یک فرهنگ یکدست جهانی پدید آورد.

تز سکولار شدن زیادی ساده شده است. سکولار شدن اساساً به مرحله صنعتی شدن مربوط می‌شود، نه مرحله پساصنعتی. اعتقادات دینی پابرجای می‌ماند و علایق معنوی در معنای گسترده‌اش در جوامع صنعتی پیشرفته (پساصنعتی) گسترش می‌یابد.

نظریه‌های مدرن‌سازی از کارل مارکس گرفته تا دانیل بل بر آن بوده‌اند که توسعه اقتصادی تغییرات فرهنگی گسترده‌ای را موجب می‌شود. اما دیگران، از ماکس وبر گرفته تا ساموئل هانتینگتون بر آنند که ارزش‌های فرهنگی تأثیر قابل ملاحظه و مستقلی بر جامعه می‌گذارند. ما این تز را که توسعه اقتصادی با تغییرات سیستماتیک در ارزش‌های اساسی مرتبط است، آزمون می‌کنیم. ما با استفاده از اطلاعات حاصله از سه موج از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»^۹، که ۶۵ کشور و ۷۵ درصد از جمعیت جهان را پوشش می‌دهند، شواهدی را هم در باب تغییرات فراگیر فرهنگی و استمرار سنت‌های فرهنگی مهم ارائه کردیم. توسعه اقتصادی با تغییر موضعی از هنجارها و ارزش‌های مطلق، به سمت ارزش‌ها و هنجارهایی که بیش از پیش عقلانی، متساهل، مبتنی بر اعتماد، و مشارکتی می‌شوند مرتبط است. اما تغییر فرهنگی به لحاظ مسیر وابسته هستند. میراث عمده یک جامعه (ی پروتستان، کاتولیک رومی، ارتدکس، کنفوسیوس، یا کمونیست) تأثیری بر ارزش‌ها بر جای می‌گذارد که به رغم مدرن‌سازی پا بر جای می‌ماند. از این گذشته،

^۷ - مترجم

^۸ - WVS.

^۹ WVS (World Values Surveys)

تفاوت‌های میان ارزش‌هایی که افراد ادیان مختلف به آن معتقدند در یک جامعه بسیار کمتر از تفاوت میان آنها در سطح بین فرهنگی است. معلوم شد که چنین تفاوت‌های فرهنگی به بخشی از فرهنگ ملی که توسط نهادهای فرهنگی و رسانه‌های توده‌ای انتقال می‌یابد تبدیل می‌شود. مقاله را با برخی تجدید نظرهای پیشنهادی در نظریه مدرن‌سازی خاتمه می‌دهیم.

دهه‌های فرجامین قرن بیستم با نظریه مدرن‌سازی همساز نبود. کارل مارکس مشهورترین هوادار نظریه مدرن‌سازی، ادعا می‌کرد که جوامعی که به لحاظ اقتصادی توسعه یافته هستند، نمایانگر آینده جوامعی هستند که کمتر توسعه یافته‌اند.^{۱۰} پیشگویی‌های او تأثیر عظیمی بر جای گذاشت، اما با آغاز قرن بیستم، شمار کمتری از افراد با انقلاب پرولتاریا باور داشتند یا به اقتصاد دولت فرما اعتماد می‌ورزیدند. به علاوه، گرچه نظریه‌پردازان از مارکس تا نیچه، تالرنز و بل در اعتلای مدرن‌سازی زوال دین را پیش بینی می‌کردند، اما دین و اعتقادات معنوی از بین نرفتند. بر عکس، بحث اجتماعی و سیاسی درباره دین و مباحث مشحون از احساس همچون سقط جنین و آسان‌میری، و همچنین احیای اسلام بنیادگرا که شکاف عمده‌ای در سیاست بین‌الملل پدید آورد،^{۱۱} بیش از پیش اهمیت یافت.

در طول قرن بیستم، بسیاری مدرن‌سازی را فرایند منحصراً غربی می‌دانستند که جوامع غیر غربی تنها به شرطی می‌توانستند از آن پیروی کنند که فرهنگ‌های سنتی خود را وانهند و شیوه‌های «برتر» تکنولوژیک و اخلاقی غربی را اقتباس کنند. مثلاً آسیای شرقی به بالاترین میزان رشد اقتصادی جهان دست یافت. با در نظر گرفتن ارزش رسمی ارز، ژاپن بالاترین سرانه‌ای را که تا کنون هر کشور عمده‌ای در جهان به آن دست یافته را به خود اختصاص داده است؛ ژاپن در صدر صنعت اتومبیل و صنعت الکترونیک مصرفی قرار دارد، و همچنین بالاترین امید به زندگی را دارا است. امروزه، کمتر محقق می‌تواند برای غرب تفوق اخلاقی قایل شود و اقتصادهای غربی دیگر الگوی جهان محسوب نمی‌شوند.

با این همه، امروز نیز مفهوم محوری نظریه مدرن‌سازی معتبر به نظر می‌رسد: صنعتی شدن، تبعات اجتماعی و فرهنگی سنگینی به جای می‌گذارد، از افزایش سطح آموزش تا تغییر نقش‌های جنسیتی. صنعتی شدن عنصر محوری فرایند مدرن‌سازی تلقی می‌شود که عمده دیگر عناصر

^{۱۰} Marx, 1859.

^{۱۱} DiMaggio, Evans, and Bryson, 1996; Hunter 1991; Williams, 1997.

جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اشتباهات مارکس به عنوان یک پیشگو بسیار نوشته شده است، اما او به درستی پیش بینی می‌کرد که صنعتی شدن جهان را متحول خواهد کرد. وقتی کتاب «^{۱۲}» را می‌نوشت، تنها تعداد انگشت‌شماری از جوامع صنعتی شده بودند؛ امروزه، بسیاری از جوامع صنعتی شده‌اند، و تقریباً هر جامعه‌ای بر روی زمین در مرحله‌ای از فرایند صنعتی شدن به سر می‌برد.

تر ما دایر بر این است که توسعه اقتصادی تبعات فرهنگی و سیاسی سیستماتیک و بعضاً قابل پیش‌بینی‌ای بر جای می‌گذارد. این نتایج قوانین آهنین تاریخ نیستند؛ آنها روندهای احتمالی هستند. در مجموع، به محض آنکه جامعه‌ای در صنعتی‌شدن گام گذارد، احتمال آنکه تغییرات معینی رخ دهند بالاست. ما این تر را با استفاده از داده‌های برگرفته از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» آزمون می‌کنیم. این پیمایش‌ها، ۶۵ جامعه را که بیش از ۷۵ درصد از جمعیت جهان را در خود جای داده‌اند، تحت پوشش قرار داده‌اند؛ این پیمایش‌ها، داده‌های سری زمانی (از اولین موج در سال ۱۹۸۱ تا آخرین موج آن که در سال ۱۹۹۸ خاتمه یافت) به دست می‌دهند؛ و این پیمایش‌ها، بینش‌های تازه و پرمایه‌ای درباره‌ی رابطه‌ی توسعه اقتصادی و تغییر اجتماعی و سیاسی به دست می‌دهند.

طی سال‌های اخیر، پژوهش و نظریه درباره‌ی توسعه اجتماعی-اقتصادی در قالب دو مکتب فکری رقیب ظاهر شده‌اند. یک مکتب بر ^{۱۳} ارزش‌ها به عنوان نتیجه «مدرن‌سازی» ابرام دارند (نیروهای اقتصادی و سیاسی مسلط هستند که تغییرات فرهنگی را پیش می‌برند). این مکتب زوال ارزش‌های سنتی و جایگزینی آنها توسط ارزش‌های «مدرن» را پیش بینی می‌کند. مکتب فکری دیگر بر ^{۱۴} ارزش‌های سنتی به رغم تغییرات اقتصادی و سیاسی ابرام دارد. مفروض این مکتب آن است که ارزش‌ها نسبتاً از شرایط اقتصادی مستقل هستند.^{۱۵} در نتیجه، این مکتب پیش‌بینی می‌کند که همگرایی حول مجموعه ارزش‌های «مدرن» نامحتمل است و

^{۱۲} Marx, 1867.

^{۱۳} convergence.

^{۱۴} persistence.

^{۱۵} DiMaggio, 1994.

ارزش‌های سنتی بر تأثیر مستقل خود بر تغییرات فرهنگی حاصل از توسعه اقتصادی ادامه می‌دهند.

در ایالات متحده پس از جنگ، یک نسخه از نظریه مدرن‌سازی ظهور کرد که توسعه‌نیافتگی را نتیجه مستقیم شرایط داخلی یک کشور می‌دانست: اقتصادهای سنتی، مختصات روانشناختی و فرهنگی سنتی، و نهادهای سنتی^{۱۶}. از این منظر، ارزش‌های سنتی نه تنها تغییر پذیر هستند، بلکه می‌توانند (و باید) با ارزش‌های مدرن جایگزین شوند، تا این امکان را برای این جوامع فراهم آورند که از مسیر توسعه سرمایه‌داری پیروی کنند (و در واقع، گریزی از این پیروی ندارند). عاملیت‌های علی در این فرایند توسعه، ملل ثروتمند و توسعه‌یافته بودند که مدرن‌سازی را در ملل «عقب‌افتاده» از طریق کمک‌های اقتصادی، فرهنگی و نظامی تشویق می‌کردند.

این استدلال‌ها با برچسب «ملامت قربانی» مورد انتقاد قرار گرفتند، چرا که نظریات مدرن‌سازی مفروض می‌گیرند که جوامع توسعه‌نیافته نیازمند اقتباس ارزش‌ها و نهادهای «مدرن» هستند تا به جوامع توسعه‌یافته تبدیل شوند^{۱۷}. نه تنها نظریه مدرن‌سازی مورد انتقاد قرار گرفته است، بلکه آن را نظریه‌ای مرده می‌دانند^{۱۸}. گرایش نسخه پس از جنگ نظریه مدرن‌سازی بر این بوده است که فاکتورهای خارجی همچون استعمار، امپریالیسم، و صورت‌های تازه‌تر سلطه اقتصادی و سیاسی را از نظر دور بدارد. نظریات نو مارکسیست و نظام‌های جهانی^{۱۹} بر میزان بهره‌کشی کشورهای غنی از کشورهای فقیر، و ابقای آنها در موضع ضعف و وابستگی ساختاری ابرام دارند^{۲۰}. چنانکه فرانک تأکید می‌کند، توسعه‌نیافتگی این مکتب جدید فکری مآلاً این پیام را برای کشورهای فقیر دارد که فقر هیچ ربطی به مشکلات درونی ندارد (آنها عوارض سرمایه‌داری جهانی هستند).

خود نظریات نظام‌های جهانی مصون از نقد نیستند. فی‌المثل، اوانز^{۲۱} استدلال می‌کند که تقسیم

^{۱۶} Lerner, 1958; Weiner, 1966.

^{۱۷} Bradshaw and Wallace, 1996.

^{۱۸} Wallerstein, 1976.

^{۱۹} world-systems theorists.

^{۲۰} Chase-Dunn, 1989; Chirt 1977, 1994; Frank, 1966; Wallerstein, 1974.

^{۲۱} Evans, 1995.

جهانی کار همانطور که محدودیت‌هایی را موجب می‌شود، فرصت‌هایی را نیز فراهم می‌آورد، و این امکان را برای ملل در حال توسعه فراهم می‌آورد که خود را متحول کنند و موضع خود را در اقتصاد جهانی تغییر دهند. به نظر نمی‌رسد که مداخله شرکت‌های چند ملیتی در کشورهای توسعه نیافته، آن چنان که نظریات نظام‌های جهانی ادعا می‌کنند، مضر باشد. در واقع، مداخله خارجی به این دلیل پدید آمده است که مشوق رشد^{۲۲} و ارتقای رفاه ملی، و فایده رساندن به توده‌ها (نه فقط به نخبگان) باشد. هین^{۲۳} و دالر^{۲۴} توضیح داده‌اند که کشورهایی که سطح بالاتری از تجارت و سرمایه‌گذاری را از کشورهای سرمایه‌داری جلب کرده‌اند، به تبع میزان بالاتری از رشد اقتصادی را در قیاس با سایر کشورها از خود نشان داده‌اند.^{۲۵}

ادعای اصلی نظریه مدرن‌سازی این است که توسعه اقتصادی با تغییرات فرهنگی و اجتماعی و سیاسی که منسجم و تا حدودی قابل پیش‌بینی هستند، همراهی می‌شود. شواهد جمع‌آمده از سر تا سر جهان نشان می‌دهند که گرایش توسعه اقتصادی به این است که جوامع را به یک جهت تقریباً قابل پیش‌بینی براند: صنعتی شدن به تخصصی شدن شغلی، ارتقا سطح آموزش، ارتقا سطح درآمد، و نهایتاً به تغییرات بی‌سابقه‌ای در نقش‌های جنسیتی، و وجهه‌نظرهای مربوط به قدرت و هنجارهای جنسی، زوال میزان مولید، مشارکت‌های سیاسی گسترده‌تر و مردمی که هدایت آنها چندان ساده نیست منتهی می‌شود. شاید گروه‌های نخبه مشخصی که تحت کنترل دولت و ارتش قرار دارند مقاومت کنند، اما در بلندمدت، این مقاومت به نحو فزاینده‌ای پرهزینه می‌گردد و احتمال وقوع این تغییرات بیشتر می‌شود.^{۲۶}

^{۲۲} DeSoya and Oneal, 1999; Firebaugh, 1992.

^{۲۳} Hein, 1992.

^{۲۴} Dollar, 1992.

^{۲۵} Firebaugh, 1999.

^{۲۶} واقعاً این امکان وجود دارد که مدرن‌سازی به نحوی متناقض‌گون ارزش‌های سنتی را تقویت کند. نخبگانی که در ملل توسعه نیافته می‌کوشند تا جماعتی را برای تغییر اجتماعی بسیج کنند، اغلب از وجوه فرهنگی سنتی بهره می‌برند (مانند احیای میجی در ژاپن). مورد اخیرتر، گروه‌های اصلاح‌طلب رادیکال در الجزایر که اسلام را برای به دست آوردن حمایت دهقانان مورد استفاده قرار می‌دادند، اما نتیجه پیش‌بینی نشده این اقدام تقویت ارزش‌های دینی بنیادگرایانه بود (Stock and Marshall, 1981). بنا بر این، هویت فرهنگی را می‌توان برای تحکیم منافع یک گروه مورد استفاده قرار داد (Bernstein, 1997) و طی یک فرآیند، این می‌تواند به تقویت تنوع فرهنگی بینجامد. به طور کلی، «به موازات تشدید یکپارچگی جهانی، رویه‌های چندفرهنگ‌گرایی شتاب بیشتری می‌گیرد. تحت این شرایط، که نیروهای کار و اجتماعی را که به لحاظ قومی با هم متفاوتند را

اما تغییر فرهنگی در مسیر خطی ساده‌ای که مارکس ترسیم کرد پیش نمی‌رود؛ مارکس مفروض می‌دارد که طبقه کارگر به رشد خود تا رسیدن به یک انقلاب پرولتاریایی که تاریخ را ختم می‌کند، ادامه می‌دهد. در سال ۱۹۵۶، ایالات متحد از این لحاظ که اکثریت نیروی کار آن در بخش خدمات شاغل بودند، به نخستین کشور جهان بدل شد. طی چند دهه آتی، عملاً همه کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه^{۲۷} با این وضعیت انطباق یافتند، و در تعبیر بل^{۲۸} پسا صنعتی شدند. این تغییر در ماهیت کار تبعات سیاسی و فرهنگی عمده‌ای را به دنبال دارد^{۲۹}. امنیت وجودی پیش بینی نشده‌ای که در جوامع صنعتی روی داد، در تضاد آشکار با ماده‌انگاری رو به رشد مرتبط با انقلاب صنعتی، منجر به تغییر مسیر بین نسلی به سوی ارزش‌های پسا مادی‌گرا و پسا مدرن شد^{۳۰}. در عین حال که صنعتی شدن با تأکید بر رشد اقتصادی (تقریباً به هر قیمت) همراه بوده است، مردم جوامع متمدن بر کیفیت زندگی تأکید فزاینده‌ای بر کیفیت زندگی، حفاظت از محیط زیست، و ابراز وجود^{۳۱} می‌نهند. بل بر تغییرات در ماهیت کار تأکید دارد، در حالی که انگلهارت بر تبعات امنیت اقتصادی ابرام می‌ورزد؛ اما آنها، و برخی دیگر، در این نکته با هم توافق دارند که تغییر فرهنگی در جامعه پسا صنعتی به سوی یک جهت تازه در حال حرکت است. در نتیجه، ما بر آنیم که توسعه اقتصادی نه فقط به یک تمایز یافتگی فرهنگی یک بعدی، بلکه به یک تمایز یافتگی فرهنگی دو بعدی منجر می‌شود: بعد اول، با صنعتی شدن اولیه و ظهور طبقه کارگر همراه است؛ بعد دوم، با تغییرات مرتبط با شرایط متمدن جامعه صنعتی پیشرفته و ظهور بخش‌های خدمات و دانش را منعکس می‌کند.

تغییر مسیر از جامعه پیشا صنعتی به جامعه پسا صنعتی، تغییرات ریشه‌ای در تجربه‌های روزمره مردم و جهان‌بینی‌های مسلط به جای می‌گذارد^{۳۲}. بل استدلال می‌کند که زندگی پیشا صنعتی،

در کنار هم قرار می‌دهد، سیاست هویت جایگزین سیاست (جهانشمول) ملت‌سازی می‌شود» (McMichael, 1996, p.42).

^{۲۷} OECD (Organization of Economic Cooperation and Development).

^{۲۸} Bell, 1973.

^{۲۹} Bell, 1973, 1976; Dahrendorf, 1959.

^{۳۰} Inglehart, 1977, 1990, 1997.

^{۳۱} self-expression.

^{۳۲} Bell, 1973; Inglehart, 1997; Spier 1996.

«قماری علیه طبیعت» است که در آن «تلقی فرد از دنیا محدود به شرایط محیطی است (فصول، طوفان، باروری خاک، مقدار آب، عمق رگه‌های معدن، و خشکسالی‌ها و سیل‌هاست)» (ص. ۱۴۷). صنعتی شدن به وابستگی کمتر به طبیعت (که اسرار آمیز، متغیر، نیروهای غیر قابل کنترل، و آکنده از روح‌های همزاد انگاشته تلقی می‌شد) منجر می‌شود. امروزه، زندگی به یک «قمار علیه طبیعت مصنوعی» تبدیل شده است^{۳۴}؛ یک دنیای فنی، مکانیکی، عقلانی، و بوروکراتیک که به سوی مشکلات بیرونی خلق و سلطه بر محیط زیست حرکت می‌کند. هر چه کنترل انسانی محیط زیست افزایش می‌یابد، نقشی که به دین و خدا تفویض می‌شود، به تدریج کاهش می‌یابد. ایدئولوژی‌های مادی‌گرا همراه با تفاسیر سکولار از تاریخ برخاستند، و اتوپیا‌های سکولار با مهندسی انسانی‌ای که در سازمان‌های بوروکراتیک عقلاً سازمان‌یافته قابل تحقق است.

به نظر می‌رسد که ظهور جامعهٔ پسا صنعتی، مشوق تکامل بیشتر در جهان‌بینی‌های مسلط است، اما در یک سویهٔ متفاوت حرکت می‌کند. زندگی در جوامع پسا صنعتی بر خدمات متمرکز است و مآلاً [خود] زندگی، به «بازی بین افراد» تبدیل شده است که در آن مردم «بیشتر و بیشتر از طبیعت خارج می‌شوند، و کمتر و کمتر با ماشین و اشیا سر و کار دارند؛ آنها با یکدیگر به سر می‌برند و فقط با هم مواجه می‌شوند»^{۳۵}. تلاش کمتری بر تولید اشیای مادی متمرکز شده است، و کوشش بیشتری بر برقراری ارتباط و پردازش اطلاعات معطوف شده است. اکثر مردم در ساعات مفید خود با دیگر افراد و نمادها سر و کار دارند. به طور روز افزون، تحصیلات رسمی و تجربهٔ شغلی ما به توسعهٔ توانمان در تصمیم‌سازی مستقل می‌انجامد^{۳۶}. بنا بر این، ظهور جامعهٔ پسا صنعتی منجر به اهتمام فزاینده‌ای بر ابراز وجود می‌شود^{۳۷}. سازمان‌های سلسله‌مراتبی عصر صنعتی شدن مستلزم قضاوت مستقل اندکی هستند (و اجازهٔ کمی به قضاوت مستقل می‌دهند)، در حالی که کارکنان بخش خدمات و دانش با افراد و مفاهیم سر و کار دارند؛ آنها در دنیایی کار می‌کنند که در آن ابداع و آزادی اعمال قضاوت فردی ضروری است. ابراز وجود محوریت می‌یابد. از این گذشته، ثروت جوامع صنعتی پیشرفته که در طول تاریخ بی‌سابقه بوده است، در کنار ظهور

^{۳۳} Bell, 1976.

^{۳۴} Bell, 1973:147.

^{۳۵} Bell, 1973:148-49.

^{۳۶} Bell, 1973, 1976.

^{۳۷} Inglehart, 1997.

دولت رفاه، به این معناست که برای بخش عمده‌ای از جمعیت بقا تضمین شده است. اولویت‌های ارزشی مردم از یک تأکید عمده بر امنیت اقتصادی و مادی به سوی یک اهتمام فزاینده بر بهزیستی ذهنی^{۳۸} و کیفیت زندگی^{۳۹} دگرگون شده است.^{۴۰} بنا بر این، تغییر فرهنگی خطی نیست؛ با فرارسیدن جامعهٔ پسا صنعتی تغییر فرهنگی به سمت و سوی تازه‌ای می‌رود.

جوامع مختلف حتی در شرایطی که تحت فشارهای مشابه اقتصادی هستند از خط سیرهای متفاوتی تبعیت می‌کنند، و این تا اندازه‌ای به این دلیل است که مؤلفه‌های شرایط خاص فرهنگی (مثل میراث فرهنگی)، چگونگی رشد یک جامعهٔ خاص را تعیین می‌کنند. وبر^{۴۱} بر آن است که ارزش‌های دینی سنتی تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر نهادهای یک جامعه بر جای می‌گذارند. هانتینگتون^{۴۲} با پیروی از این سنت، استدلال می‌کند که جهان بر مبنای تفاوت‌های فرهنگی که طی قرن‌ها پایدار مانده‌اند به هشت تمدن یا «حوزه فرهنگی» تقسیم شده است. این ناحیه‌ها با سنت‌های دینی که امروزه نیز به رغم فشارهای مدرن‌سازی همچنان قدرتمند هستند، شکل گرفته‌اند. این ناحیه‌ها عبارتند از مسیحیت غربی، دنیای ارتدکس، جهان اسلام، و ناحیه‌های کنفوسیوسی، ژاپنی، هندو، افریقایی و امریکای لاتین.

دانشمندان رشته‌های علمی مختلف مشاهده کرده‌اند که خصلت‌های فرهنگی طی دوره‌های زمانی طولانی تاب می‌آورند و عملکردهای سیاسی و اقتصادی جامعه را شکل می‌دهند. فی‌المثل، رابرت پاتنم^{۴۳} نشان می‌دهد که مناطقی از ایتالیا که نهادهای دموکراتیک در آنها با موفقیت بیشتری بسط یافتند، همان مناطقی‌اند که جامعهٔ مدنی در آنها طی قرن نوزدهم و حتی قبل از آن توسعه خوبی یافته بود. فوکویاما^{۴۴} بر آن است که میراث فرهنگی «کم اعتماد»^{۴۵}، جامعه را به لحاظ رقابتی در بازار جهانی عقب می‌اندازد، چرا که این فرهنگ توانایی کمتری برای بسط

^{۳۸} subjective well-being.

^{۳۹} quality-of-life.

^{۴۰} Inglehart, 1977, 1997.

^{۴۱} Weber, [1904] 1958.

^{۴۲} Huntington, 1993, 1996.

^{۴۳} Putnam, 1993.

^{۴۴} Fukuyama, 1995.

^{۴۵} "low-trust".

نهادهای اجتماعی پیچیده دارد. همیلتون^{۴۶} بر آن است که گر چه سرمایه‌داری تقریباً به شیوه زندگی جهانشمول تبدیل شده است، اما مؤلفه‌های تمدنی به شکل دادن به سازمان اقتصاد و اجتماع ادامه می‌دهند: «آنچه همراه با توسعه اقتصاد جهانی شاهد آن هستیم، متحد الشکل شدن فزاینده حول جهانی شدن فرهنگ غربی نیست، بلکه بر عکس، استمرار تنوع تمدنی از طریق ابداع مجدد و فعالانه و همچنین بازسازی الگوهای تمدنی غیر غربی است»^{۴۷}. بنا بر این، به لحاظ بین فرهنگی، تنوع آشکار و قابل ملاحظه‌ای در سازمان‌دهی تولید سرمایه‌داری و ایدئولوژی‌های مدیریتی مرتبط با آنها وجود دارد^{۴۸}.

این تصور که ما به سمت یک «جهان مک‌دانلدی»^{۴۹} متحد الشکل حرکت می‌کنیم، تا اندازه‌ای یک برداشت غلط است. همانطور که واتسن^{۵۰} توضیح داده است، رستوران‌های مک‌دانلد که علی‌الظاهر در سر تا سر جهان گسترش یافته‌اند، در واقع معانی اجتماعی مختلفی دارند و کارکردهای اجتماعی متفاوتی در نواحی فرهنگی ایفا می‌کنند. در حالی که شرایط مادی مشابه است، غذا خوردن در یک رستوران مک‌دانلد در ژاپن تجربه اجتماعی متفاوتی از غذا خوردن در ایالات متحد یا اروپا یا چین در بر دارد. جهانی شدن ارتباطات غیر قابل انکار است، اما احتمال به این دلیل که ظهور و بروز آن چنین آشکار است، تأثیراتش غیر قابل پیش بینی است. در عین حال که جوانان سر تا سر جهان آشکارا لباس چین می‌پوشند و موسیقی پاپ امریکایی گوش می‌دهند، اما در عین حال استمرار تفاوهای ارزشی اساسی نیز به همین اندازه واضح است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

منبع اطلاعات اصلی ما «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» (گسترده‌ترین پژوهشی که درباره وجهه‌نظرها، ارزش‌ها، و اعتقادات مردم سر تا سر جهان صورت گرفته) است. این پژوهش در سه

^{۴۶} Hamilton, 1994.

^{۴۷} p. 148.

^{۴۸} DiMaggio, 1994; Guillén 1994.

^{۴۹} “McWorld”.

^{۵۰} Watson, 1998.

موج از پیمایش‌هایی که نمونه آنها در سطح ملی انتخاب شده بود انجام شد؛ در سال ۱۹۸۲-۱۹۸۱، ۱۹۹۰-۱۹۹۱، و ۱۹۹۵-۱۹۹۸. این پیمایش، ۶۵ کشور را در هر شش قاره مسکون پوشش می‌دهد و ۷۵ درصد از جمعیت جهان را در بر می‌گیرد. این جوامع، طیفی از کشورها با سرانه تولید ناخالص ملی^{۵۱} ۳۰۰ دلار تا ۳۰,۰۰۰ دلار را شامل می‌شود؛ کشورهایی که طیفی از سیستم‌های سیاسی را، از دموکراسی‌های دیر پا تا دولت‌های استبدادی دارا می‌باشند، در بر می‌گیرد.

ما از آخرین اطلاعات مربوط به ۶۵ کشور استفاده کردیم. اطلاعات مربوط به این ۵۰ کشور از موج سال ۱۹۹۵-۱۹۹۸ به بعد موجود است: ایالات متحد، استرالیا، نیوزیلند، چین، ژاپن، تایوان، کره جنوبی، ترکیه، بنگلادش، هند، پاکستان، فیلیپین، ارمنستان، آذربایجان، گرجستان، بریتانیای کبیر، آلمان شرقی، آلمان غربی، سوئیس، سوئد، فنلاند، اسپانیا، روسیه، اوکراین، بلاروس، استونی، لاتویا، لیتوانی، مولداوی، لهستان، بلغارستان، بوسنی، اسلونی، کرواسی، یوگسلاوی، مقدونیه، نیجریه، افریقای جنوبی، غنا، برزیل، شیلی، کلمبیا، جمهوری دومینکن، مکزیک، پرو، پورتو ریکو، اورگوئه، و ونزوئلا. اغلب کشورهایی که در سال‌های ۱۹۹۸-۱۹۹۵ پیمایش شدند، تحقیق در آنها در سال ۱۹۹۶ صورت گرفت، اما آرژانتین، استرالیا، چین، کرواسی، غنا، نیجریه، ژاپن، پورتو ریکو، روسیه، اسلونی، تایوان و ایالات متحد در سال ۱۹۹۵ مورد پیمایش قرار گرفتند. ارمنستان، برزیل، بلغارستان، کلمبیا، آلمان غربی، آلمان شرقی، مقدونیه، پاکستان، و هلند در سال ۱۹۹۷ مورد پیمایش قرار گرفتند؛ بوسنی، بریتانیای کبیر و نیوزیلند در سال ۱۹۹۸ پیمایش شدند. در مورد ۱۵ کشور داده‌ها از «پیمایش ارزش‌های اروپایی» در سال ۱۹۹۰ موجودند: کانادا، فرانسه، ایتالیا، پرتغال، هلند، بلژیک، دانمارک، ایسلند، ایرلند، ایرلند شمالی، اتریش، مجارستان، جمهوری چک، اسلواکی، و رومانی. تعداد پاسخگویانی که در این سه پیمایش مصاحبه شدند به طور متوسط ۱۴۰۰ نفر در هر کشور را شامل می‌شود. این اطلاعات از طریق آرشيو داده‌های پیمایشی کنسرسیوم بین دانشگاهی تحقیقات سیاسی و اجتماعی^{۵۲} در دانشگاه میشیگان قابل دسترسی است^{۵۳}.

^{۵۱} GNP (Gross National Production).

^{۵۲} ICPSR.

^{۵۳} جهت اطلاعات بیشتر راجع به این پیمایش‌ها وب سایت «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» را بنگرید:

تر ما این است که توسعه اقتصادی با منظومه گسترده‌ای از سوگیری‌های ارزشی در رابطه است. آیا چنین منظومه‌ای وجود دارد؟ انگلهارت^{۵۴} داده‌های تجمیع شده سطح ملی را (که از سه کشور در «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» سال ۱۹۹۱-۱۹۹۰ اتخاذ شده بودند) را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و تفاوت‌های عمده و منسجمی را در مقیاس بین فرهنگی می‌یابد. نمرات متغیرها در تحلیل عاملی در دو تا از مهمترین ابعاد این تفاوت‌ها بالاترین بود؛ این دو آرایه این موضوع را که جهان‌بینی مردم جوامع ثروتمند به طور سیستماتیک با جهان‌بینی جوامع کم درآمد در زمینه طیف گسترده‌ای از هنجارها و اعتقادات سیاسی، اجتماعی و دینی تفاوت می‌کند، تبیین می‌کردند. این دو آرایه منعکس کننده پلاریزه شدن سوگیری‌های در مقابل سوگیری‌های

- ، و ارزش‌های حیاتی در مقابل ارزش‌های در مقیاس بین ملی هستند. بر مبنای این دو آرایه، هر جامعه‌ای را می‌توان بر روی یک نقشه جهانی تنوعات بین فرهنگی در نقطه‌ای جای داد.^{۵۵}

ما در اینجا مفهوم «سنتی» را به معنای خاصی به کار می‌بریم. در طول تاریخ بشری، هزاران جامعه وجود داشته‌اند که بسیاری از آنها امروزه محو شده‌اند. این جوامع طیف گسترده‌ای از مختصات را داشته‌اند. نوزادکشی^{۵۶} در جوامع شکار و گردآوری خوراک معمول بود، اما در جوامع کشاورزی کمیاب شد؛ همجنس‌بازی در برخی جوامع پیشا صنعتی امری پذیرفته بود؛ و اعتقاد برخی بر این است که زنان حیات سیاسی و اجتماعی مسلطی در برخی جوامع پیشا صنعتی داشتند. در عین حال که طیف کامل «سنت‌ها» متنوع‌اند، اما می‌توان برای نسخه اصلی جامعه پیشا صنعتی تعدادی ویژگی‌های مشترک را برشمرد. همه جوامع پیشا صنعتی که ما از آنها اطلاعاتی در دست داریم، تساهل اندکی در قبال سقط جنین، طلاق، و همجنس‌بازی از خود نشان می‌دهند؛ به سلطه مرد بر حیات اقتصادی و سیاسی، تفاوت در اقتدار والدین، و اهمیت زندگی خانوادگی تأکید می‌گذارند؛ این جوامع نسبتاً مستبد هستند؛ اغلب آنها تأکید نیرومندی بر دین دارند. جوامع صنعتی پیشرفته به ویژگی‌های متضادی گرایش دارند. اینکه تصور کنیم که

<http://wvs.isr.umich.edu>.

^{۵۴} Inglehart, 1997.

^{۵۵} Inglehart, 1997:81-98.

^{۵۶} infanticide.

تمام جوامع پیشا صنعتی شناخته شده ویژگی‌های یکسانی دارند، خطای فاحشی است، اما می‌توان تضاد معناداری میان ویژگی‌های فرهنگی جوامع صنعتی و این جوامع اصلی پیشا صنعتی یافت.

شیوه‌های مختلفی برای اندازه‌گیری ویژگی‌های فرهنگ‌های جامعه‌ای^{۵۷} وجود دارد. ما بر مبنای یافته‌های قبلی، سنجه‌های قابل مقایسه‌ای از تنوع فرهنگی را پدید آوردیم که می‌تواند در کنار هر سه موج «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» (هم در سطح فردی و هم در سطح ملی) به کار روند. ما کار را از متغیرهایی که در تحلیل پیمایش‌های سال ۱۹۹۱-۱۹۹۰ مشخص شدند، شروع کردیم. این متغیرها نه تنها دو آرایهٔ مذکور را در بر می‌گرفتند، بلکه معلوم شد که این آرایه‌های دو گانه در هر سه موج از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» لحاظ شده‌اند. انگلهارت^{۵۸} نمرات عاملی خود را بر ۲۲ متغیر مبتنی کرده بود، ولی ما به منظور کاهش میزان داده‌های اظهار نشده، تعداد این متغیرها را به ۱۰ متغیر تقلیل دادیم (اگر یکی از متغیرها اظهار شده نبود، کل یک ملیت را در تحلیل خود از دست می‌دادیم).

جدول ۱ این ۱۰ آیتم را فهرست می‌کند. ما با استفاده از یک تحلیل عاملی اطلاعات حاصل از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» (که در سطح ملی تجمیع شده بودند) این ده آیتم را در دو دستهٔ آرایه سنتی در مقابل آرایه سکولار-عقلانی و آرایه مرتبط با بقا در مقابل آرایه مرتبط با ابراز وجود منقسم ساختیم^{۵۹}. آیتم‌های مربوط به هر آرایه، همبستگی نیرومندی با هم داشتند. دو

^{۵۷} societal cultures.

^{۵۸} Inglehart, 1997.

^{۵۹} برای آنکه یک جامعه از تحلیل‌مان به خاطر در دسترس نبودن یکی از این متغیرها حذف نشود، گاه مجموعه اطلاعات تجمیع شده در سطح ملی (این مطلب در مورد مجموعه اطلاعات سطح فردی صدق نمی‌کند) را با استفاده از نتایج پیمایش‌های دیگر انجام شده در همان کشور محاسبه کرده‌ایم. فی‌المثل، شاخص مادی‌گرا/پسامادی‌گرا در پیمایش‌های ۱۹۸۱، در ایالات متحد و استرالیا اندازه‌گیری نشده، اما این شاخص در پیمایش‌های انتخاباتی ملی در سال ۱۹۸۰ در هر دو کشور اندازه‌گیری شده بود، و نتیجه آن در این رکوردها لحاظ شد. وقتی این شاخص در دسترس نبود، ما تمام جوامع را بر حسب متغیری که بالاترین همبستگی را با متغیر مفقود داشت مرتب کردیم، و نمره میانگین دو کشور مجاور را به شاخص مفقود نسبت دادیم. مثلاً، در پیمایش سال ۱۹۹۷ بنگلادش، متغیر قابل پذیرش بودن همجنس‌گرایی (V197) حذف شده بود؛ اما در این پیمایش متغیری درباره گروه همجنس‌بازان آمده بود. این متغیر نشانگر نامطلوبیت همسایه شدن با همجنس‌بازان بود (V60). نیجریه و گرجستان نزدیک‌ترین جوامع در فهرست مرتب شده بر حسب متغیر V60 به بنگلادش بودند؛ به این ترتیب نمره میانگین نیجریه و گرجستان در مورد متغیر V197، را به این متغیر در نتایج پیمایش بنگلادش اختصاص دادیم.

آرایه ۷۰ در صد از کل واریانس در مقیاس بین ملی مربوط به این ۱۰ متغیر را تبیین می‌کنند. به رغم این واقعیت که ما عمداً آیتم‌هایی را انتخاب کردیم که طیف گسترده‌ای از موضوعات را پوشش دهند، با این حال این میزان از تبیین واریانس همچنان برقرار بود. مثلاً برای آرایه سنتی/سکولار-عقلانی، پنج آیتم را با توجه به دین انتخاب کردیم، و حتی در این حالت نیز خوشه‌هایی با همبستگی بسی بیشتر یافتیم، اما هدف ما اندازه‌گیری آرایه‌های گسترده‌تر واریانس بین فرهنگی بود.

نمرات عاملی که از این ۱۰ آیتم مربوط به این تحلیل به دست آمد، همبستگی بالایی با نمرات عاملی مبتنی بر ۲۲ متغیری که توسط انگلهارت به کار رفت، نشان داد.^{۶۰} آرایه سنتی/سکولار-عقلانی مبتنی بر پنج آیتمی که در اینجا مورد استفاده قرار گرفت، همبستگی مطلق (۰.۹۵ = r) با نمرات عاملی متخذه از ۱۱ متغیر نشان داد؛ و آرایه بقا/ابراز وجود که مبتنی بر پنج متغیر بود، همبستگی تقریباً کاملی (۰.۹۶ = r) با آرایه بقا/ابراز وجود که مبتنی بر ۱۱ متغیر بود داشت.



^{۶۰} Inglehart, 1997:334–35, 388.

بارهای عاملی		آرایه و آیتم
سطح فردی	سطح ملی	
ارزش‌های سنتی در مقابل ارزش‌های سکولار-عقلانی ^۱		
اهتمام ارزش‌های سنتی بر چنین اموری است:		
-	.70 - .91	خدا خیلی در زندگی پاسخگویان مهم است.
-	.61 - .89	برای کودک یادگیری طاعت و ایمان دینی از استقلال و مصمم بودن مهم‌تر است. ^۲
-	.61 - .82	سقط چنین به هیچ وجه موجه نیست.
-	.60 - .82	پاسخگویان حس غرور ملی نیرومندی دارند.
-	.51 - .72	پاسخگویان از حمایت بیشتر از مرجع اقتدار حمایت می‌کنند.
اهتمام ارزش‌های سکولار-عقلانی بر عکس است.		
ارزش‌های بقا در مقابل ارزش‌های ابراز وجود ^۳		
اهتمام ارزش‌های بقا بر چنین اموری است:		
	.59 - .86 -	پاسخگو به امنیت اقتصادی و سیاسی نسبت به ابراز وجود و کیفیت زندگی اولویت می‌دهد.
	.58 - .81 -	پاسخگو خود را خیلی خوشبخت نمی‌داند.
	.59 - .80 -	پاسخگو هیچ طومار اعتراضی را امضا نکرده است و از این پس نیز امضا نخواهد کرد.
	.54 - .78 -	همچنین بازی هرگز قابل پذیرش نیست.
	.44 - .56 -	شما باید در اعتماد به مردم بسیار محتاط باشید.
اهتمام ارزش‌های سکولار-عقلانی بر عکس است.		

جدول ۱: آیتم‌های سازنده دو آرایه واریانس بین فرهنگی: تحلیل ملی

منبع: اطلاعات سطح ملی و سطح فردی حاصل از پیمایش‌های انجام شده در ۶۵ کشور؛ این اطلاعات در پیمایش‌های ارزش‌های جهانی در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۱ و ۱۹۹۵-۱۹۹۸ قابل دسترسی است.

نکته: تقابل‌های اصلی با تقابل‌های مندرج در جدول متفاوتند. جملات فوق نشان می‌دهند که چگونه هر آیتم با یک آرایه معین (این آرایه‌ها مبتنی بر یک تحلیل عاملی به روش چرخش و ریمکس است) مرتبط است. تعداد رکوردهای اطلاعات در سطح تحلیل ملی ۶۵ مورد است؛ کل حجم نمونه در سطح فردی ۱۶۵,۵۹۴ است (کم‌ترین حجم نمونه برای تمام آیتم‌های فوق ۱۴۶,۷۸۹ مورد است).

a: این آرایه ۴۴ درصد از واریانس سطح ملی و ۲۶ درصد از واریانس سطح فردی را تبیین می‌کند.

b: شاخص استقلال.

c: این آرایه ۲۶ درصد از واریانس سطح ملی و ۱۳ درصد از واریانس سطح فردی را تبیین می‌کند.

d: این آیتم با یک شاخص چهار گویه‌ای ارزش‌های مادی‌گرا/پسامادی‌گرا سنجیده می‌شود.

جدول ۱ همچنین نتیجه حاصل از تحلیل عاملی همان متغیرها در سطح فردی را نشان می‌دهد. حالا به جای ۱۲۳ مورد، ۱۶۵۵۹۴ مورد داریم. همانطور که انتظار داشتیم، بارهای عاملی به میزان قابل توجهی کمتر از بارهای عاملی در سطح ملی بود؛ در سطح ملی بخش عمده‌ای از خطاهای تصادفی ناشی از اندازه‌گیری که معمولاً در پیمایش رخ می‌دهد از بین می‌روند. مع الوصف، این آیتم‌ها دو آرایه آشکار و مشخص ایجاد می‌کنند که ساختار مبنایی آنها با آنچه در سطح ملی یافتیم مشابهت دارد.

همبستگی	آیتم
	اهتمام ارزش‌های سنتی بر چنین اموری است:
۸۹	دین اهمیت بسیاری در زندگی پاسخگو دارد.
۸۸	پاسخگو به بهشت اعتقاد دارد.
۸۱	یکی از اهداف اصلی زندگی پاسخگو در زندگی آن است که پدر یا مادرش را سرافراز کند.
۷۶	پاسخگو به دوزخ اعتقاد دارد.
۷۵	پاسخگو مرتباً به کلیسا می‌رود.
۷۲	پاسخگو اعتماد بسیاری به کلیساهای کشورش دارد.
۷۲	پاسخگو آرامش و سکون خود را از دین می‌گیرد.
۷۱	پاسخگو خود را «یک انسان دیندار» می‌داند.
۶۶	آسان‌میری هرگز قابل توجیه نیست.
۶۵	کار در زندگی پاسخگویان بسیار مهم است.
۶۳	باید محدودیت‌های سخت‌تری بر فروش کالاهای خارجی در اینجا اعمال کرد.
۶۱	خودکشی به هیچ وجه قابل توجیه نیست.
۶۰	وظیفه والدین این است که حداکثر تلاش خود را برای فرزندان خود انجام دهند، حتی به قیمت بهزیستی خودشان.
۵۷	پاسخگو ندرتاً یا هرگز از سیاست حرف نمی‌زند.
۵۷	پاسخگو موضع [سیاسی] خود را در یک طیف چپ-راست، در موقعیت راست قرار می‌دهد.
۵۷	طلاق هرگز قابل توجیه نیست.
۵۶	قطعاً خطوط راهنمای دقیقی در باره خوبی و بدی وجود دارد.
۵۶	بیان ترجیحات خود آشکارا از درک ترجیحات دیگران مهم‌تر است.
۵۶	مسائل زیست محیطی کشور من بدون هر توافق بین‌المللی برای اجرای آنها قابل حل و فصل است.
۵۳	اگر زنی بیش از شوهرش کسب درآمد کند، تقریباً قطعی است که مشکل ایجاد می‌شود.
۴۹	باید پدر و مادر را صرف‌نظر از رفتارشان دوست داشت و به آنها احترام گذاشت.
۴۵	خانواده در زندگی پاسخگویان بسیار مهم است.
۴۳	پاسخگو تقریباً موافق است که حاکمیت نظامی بر کشور حکمرانی کند.
۴۱	پاسخگو با داشتن تعداد زیاد فرزند موافق است.
	اهتمام ارزش‌های سکولار-عقلانی بر عکس است.

جدول ۲: همبستگی آیتم‌های افزوده با آرایه ارزش‌های سنتی/سکولار-عقلانی

منبع: اطلاعات سطح ملی و سطح فردی حاصل از پیمایش‌های انجام شده در ۶۵ کشور؛ این اطلاعات در پیمایش‌های ارزش‌های جهانی در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۱ و ۱۹۹۵-۱۹۹۸ قابل دسترسی است.

نکته: تقابل‌های اصلی با تقابل‌های مندرج در جدول متفاوتند. جملات فوق نشان می‌دهند که چگونه هر آیتم با آرایه ارزش‌های سنتی/سکولار-عقلانی (چنانچه در آیتم‌های اندازه‌گیری شده مندرج در جدول ۱ توضیح داده شده است) مرتبط است.

هر عامل، آرایه وسیعی از واریانس بین فرهنگی را که به چندین متغیر دیگر مربوط است، پوشش می‌دهد. جدول ۲ نشان دهنده ۲۴ متغیر دیگر در «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» است که همبستگی نزدیکی با آرایه مربوط به ارزش‌های سنتی/سکولار-عقلانی دارند (همبستگی متوسط ۰,۶۱ است). این آرایه منعکس‌کننده تضاد بین جوامعی است که در آنها دین بسیار مهم است و جوامعی که دین در آنها خیلی اهمیت ندارد، اما تفاوت‌های میان [نگرش به] اقتدار خداوند، اهتمام به وطن، و خانواده، همگی ارتباط نزدیکی با هم دارند^{۶۱}. اهمیت خانواده موضوع عمده است: در جوامع سنتی، یکی از اهداف اصلی در زندگی این است که مایه سربلندی پدر و مادر شوید (همیشه فرد باید صرف‌نظر از اینکه والدین خود چگونه رفتار می‌کنند، عاشق آنها باشد). در مقابل، والدین باید تمام تلاش خود را برای فرزندان خود صورت دهند، حتی اگر این کار بهزیستی و خوشبختی خود آنها را تحت تأثیر قرار دهد. مردم در جوامع سنتی خانواده‌های بزرگ را آرمانی می‌دانند، و واقعاً نیز چنین خانواده‌ای دارند (نمرات بالا در این آرایه، قویاً با میزان‌های بالای مولید در ارتباط است). اما در عین حال که مردم جوامع سنتی از سطح بالای غرور ملی برخوردارند، احترام بیشتری برای قدرت قائل هستند، و وجهه‌نظرهای محتاطانه‌ای راجع به تجارت خارجی دارند، و احساس می‌کنند که مشکلات محیط زیست می‌توانند بدون تشریک مساعی بین‌المللی حل و فصل شوند، با این حال نسبت به قدرت‌پذیرشی منفعلانه از خود نشان می‌دهند: آنها ندرتاً راجع به سیاست حرف می‌زنند یا هرگز سخنی از آن نمی‌گویند. در جوامع

^{۶۱} این ۶۵ جامعه واریانس بسیار زیادی را نشان می‌دهند. در پاکستان. ۹۰ در صد از جمعیت می‌گویند که خدا در زندگی‌شان بی‌نهایت مهم است و نمره «۱۰» را در مقیاس ۱۰ نمره‌ای انتخاب کرده‌اند. هم در برزیل و هم در نیجریه، ۸۷ در صد از مردم این گزینه را برگزیده‌اند؛ از سوی دیگر در آلمان غربی و ژاپن، به ترتیب تنها ۵ در صد و ۶ در صد این موضع را اتخاذ کرده‌اند.

پیشا صنعتی خانواده برای بقا امری حیاتی بود. از این رو، جوامعی که در غایت سنتی این آرایه قرار دارند، طلاق را مردود می‌شمرند و موضعی منفی در قبال سقط جنین، آسان‌میری و خودکشی از خود نشان می‌دهند. آنها بر هم‌رنگی اجتماعی و نه تلاش‌های فردگرایانه تأکید دارند؛ آنها طرفدار وفاق هستند، نه گشودن تضاد سیاسی؛ آنها از تفاوت در قدرت، سطح بالای غرور ملی، و نگرش‌های ملت‌گرایانه حمایت می‌کنند. جوامع با ارزش‌های سکولار-عقلانی ترجیحات متضادی در تمام این موضوعات از خود ابراز می‌کنند.

آرایهٔ بقا/ ابراز وجود منظومهٔ اعتماد، تساهل، بهزیستی ذهنی، فعالیت سیاسی و ابراز وجود را که در جوامع پسا صنعتی همراه با سطوح بالایی از امنیت پدید می‌آیند را نشان می‌دهد. در قطب مقابل، افراد در جوامعی که با ناامنی و سطوح پایین بهزیستی ویژگی یافته‌اند، و رای دیگر اهداف بر امنیت اقتصادی و سیاسی اهتمام دارند، و احساس می‌کنند که مورد تهدید خارجی‌ها، تنوع قومی، و تغییر فرهنگی هستند. این امر منجر به عدم تحمل همجنس‌بازان و دیگر گروه‌های حاشیه‌ای، اصرار بر نقش‌های جنسیتی سنتی، و یک نگرش سیاسی استبدادی می‌شود.

یک عنصر محوری در این آرایه به پلاریزه شدن ارزش‌ها مادی و پسا مادی مربوط می‌شود. شواهد گسترده‌ای نشان می‌دهند که این ارزش‌ها نشانگر یک تحول بین نسلی از ابرام بر امنیت اقتصادی و مادی، به سوی یک تأکید فزاینده بر ابراز وجود، بهزیستی ذهنی، و علایق معطوف به کیفیت زندگی هستند.^{۶۲} این تحول فرهنگی در سر تا سر جوامع صنعتی پیشرفته مشاهده شد؛ این تحول در میان نسل‌هایی رخ داد که در شرایطی رشد کردند که بقا امری تضمین شده بود. این ارزش‌ها با اهتمام رو به رشدی به حفاظت از محیط زیست، جنبش زنان، و مطالبات بیش از پیش نسبت به مشارکت در تصمیم‌سازی‌ها در حیات اقتصادی و سیاسی در ارتباط بود. طی ۲۵ سال اخیر، این ارزش‌ها به نحو فزاینده‌ای تقریباً در تمام جوامع صنعتی پیشرفته روی داد که برای این مدعا شواهد مبتنی بر سری‌های زمانی بسیاری وجود دارد.

^{۶۲} Inglehart, 1977, 1990, 1997.

	اهتمام ارزش‌های بقا بر چنین اموری است:
۸۶.	مردان رهبران سیاسی بهتری در مقایسه با زنان هستند.
۸۳.	پاسخگو از وضعیت مالی همسرش راضی نیست.
۸۳.	یک زن برای انجام تکالیف خود باید فرزندی داشته باشد.
۸۱.	پاسخگو همسایگی خارجی‌ها، همجنس‌بازان و افراد آلوده به ایدز را طرد می‌کند. ^۲
۷۸.	پاسخگو خواهان تأکید بیشتر بر توسعهٔ تکنولوژی است.
۷۸.	پاسخگو چیزها را در جهت حفظ محیط زیست باز یافت نمی‌کند.
۷۵.	پاسخگو در جهت حفظ محیط زیست در هیچ نظاهرات یا تهیهٔ طوماری شرکت نداشته است.
۷۴.	وقتی دنبال کار می‌گردید، درآمد خوب و امنیت شغلی مهمتر از احساس پیشرفت یا کار با کسانی است که دوستشان دارید. ^۳
۷۴.	پاسخگو تقریباً حامی وضعیت مالکیت شرکت‌ها و صنایع است.
۷۳.	کودک برای بزرگ شدن توأم با خوشبختی نیازمند خانه‌ای با یک پدر و مادر است.
۷۳.	پاسخگو وضعیت سلامت خود را خیلی خوب نمی‌داند.
۷۱.	باید پدر و مادر را صرف نظر از رفتارشان دوست داشت و به آنها احترام گذاشت.
۶۹.	وقتی کار کمیاب است، مردان حق اشتغال بیشتری نسبت به زنان دارند.
۶۹.	فحشا هرگز قابل توجیه نیست.
۶۸.	دولت باید مسئولیت بیشتری را در قبال تضمین امکانات همهٔ افراد بر عهده گیرد.
۶۷.	پاسخگو انتخاب یا کنترل چندانی بر زندگی خویش ندارد.
۶۷.	آموزش عالی برای پسران لازم‌تر است تا دختران.
۶۶.	پاسخگو موافق اهتمام کمتر به پول و دارایی مادی نیست.
۶۶.	پاسخگو همسایگی افراد سابقه‌دار را طرد می‌کند.
۶۴.	پاسخگو همسایگی افرادی را که به طرز مفرط مشروب مصرف می‌کنند را طرد می‌کند.
۶۵.	کار سخت یکی از مهمترین چیزهایی است که باید به کودک آموخت.
۶۲.	تخیل چیز خیلی مهمی برای آموزش به یک کودک است.
۶۲.	تحمل و احترام به دیگران مهمترین چیز برای یاد دادن به کودک نیست.
۶۰.	اکتشافات علمی به انسانیت کمک خواهد کرد و به آن آسیبی نخواهد رساند.
۶۰.	لذت در زندگی خیلی اهمیت ندارد.
۵۶.	دوستان در زندگی اهمیت چندانی ندارند.
۵۸.	داشتن یک رهبر نیرومند که تعهدی در قبال پارلمان و انتخابات نداشته باشد، یک شکل خوب حکومت خواهد بود.
۵۶.	پاسخگو در اعتصابی شرکت نکرده است و شرکت نخواهد کرد.
۵۵.	باید مالکیت دولتی بر شرکت‌ها و صنایع افزایش یابد.
۴۵.	دموکراسی ضرورتاً بهترین شکل حکومت نیست.
۴۲.	پاسخگو با ارسال کمک‌های اقتصادی به کشورهای فقیر مخالف است.
	اهتمام ارزش‌های ابراز وجود بر عکس است.

جدول ۳: همبستگی آیتم‌های افزوده با آرایه ارزش‌های بقا/ابراز وجود

منبع: اطلاعات سطح ملی و سطح فردی حاصل از پیمایش‌های انجام شده در ۶۵ کشور؛ این اطلاعات در پیمایش‌های ارزش‌های جهانی در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۱ و ۱۹۹۵-۱۹۹۸ قابل دسترسی است.

نکته: تقابل‌های اصلی با تقابل‌های مندرج در جدول متفاوتند. جملات فوق نشان می‌دهند که چگونه هر آیتم با آرایه ارزش‌های بقا/ابراز وجود (چنانچه در آیتم‌های اندازه‌گیری شده مندرج در جدول ۱ توضیح داده شده است) مرتبط است.

a شاخص گروه‌های حاشیه‌ای.

b شاخص انگیزش شغلی.

جدول ۳ نشانگر طیف گسترده‌ای از ارزش‌هاست که به آرایه ارزش‌های بقا در مقابل ارزش‌های ابراز وجود مربوط هستند. جوامعی که به ارزش‌های بقا تأکید دارند، سطح بالنسبه پایینی از بهزیستی ذهنی را نشان می‌دهند، بهداشت نسبتاً اندکی را گزارش کرده‌اند، اعتماد بین شخصی پایینی دارند، در قبال گروه‌های حاشیه‌ای مدارای کمتری دارند، پشتیبانی پایینی از برابری جنسیتی می‌ورزند، به ارزش‌های مادی‌گرایانه اهتمام دارند، ایمان بالنسبه بالایی به علم و تکنولوژی دارند، فعالیت اندکی در زمینه محیط زیست دارند، و نسبتاً حامی حکومت مستبد هستند. جوامعی که در ارزش‌های ابراز وجود مرتبه بالایی دارند، ترجیحات متضادی در این موضوعات از خود نشان می‌دهند.

وقتی بقا نامطمئن است، تنوع فرهنگی تهدید کننده به نظر می‌رسد. وقتی «امکاناتی برای گشت و گذار نیست»، خارجی‌ها در هیأت بیگانگان خطرناکی ظاهر می‌شوند که ممکن است برای حیات ما خطرناک باشند. مردم به نقش‌های سنتی جنسیتی و هنجارهای جنسی می‌چسبند، و در جریان تلاش برای حداکثر سازی پیش‌بینی‌پذیری در جهانی نا امن، بر نقش‌های مطلق و هنجارهای معهود تأکید می‌ورزند. بر عکس، وقتی بقا شروع به تضمین شدن می‌کند، تنوع قومی و فرهنگی بیش از پیش مقبول واقع می‌شود (در واقع، فراتر از یک نقطه معین، نه تنها تنوع تحمل می‌شود، بلکه شاید تنوع ارزش مثبتی بیابد و جالب و جذاب باشد). در جوامع صنعتی پیشرفته، مردم به

رستوران‌های خارجی می‌روند تا آشپزی جدیدی را بیچشند؛ آنها مقادیر بسیاری از پول خود را می‌پردازند و مسافتی طولانی سفر می‌کنند تا فرهنگ‌های دیگر را تجربه کنند. تغییر نقش‌های جنسیتی و هنجارهای جنسی دیگر تهدید کننده به نظر نمی‌رسند.

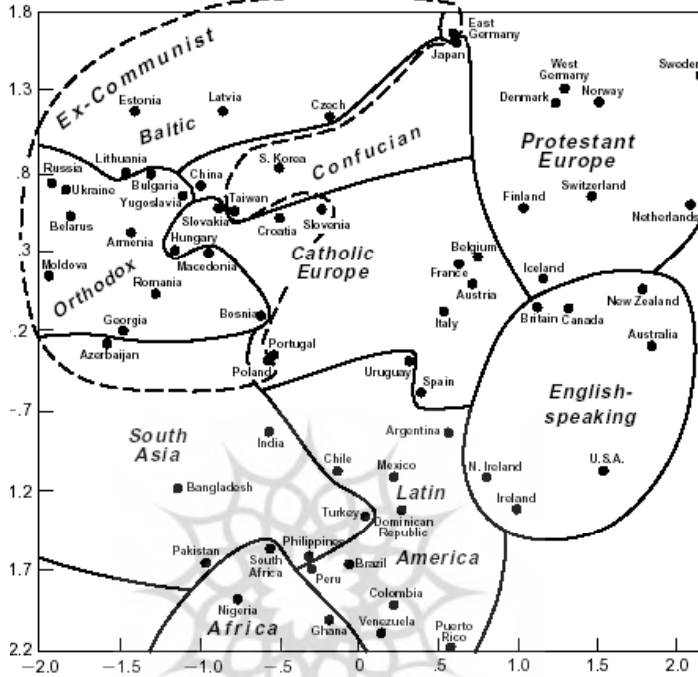
چند دهه اخیر شاهد یکی از عمده‌ترین تغییرات فرهنگی بوده است که از آغاز ثبت تاریخ تا کنون روی داده (ظهور نقش‌های جنسیتی تازه‌ای که به زنان اجازه می‌دهد تا همچون مردان برخی مشاغل را عهده‌دار شوند). پلاریزه شدن نقش‌های جنسیتی جدید در آرایه بقا/ابراز وجود مشهود است: یکی از متغیرهایی که دارای بیشترین بار عاملی است به این موضوع مربوط می‌شود که آیا مردان رهبران سیاسی بهتری هستند یا زنان. در کل جهان، اکثریتی هنوز این ایده را که مردان رهبران سیاسی بهتری در قیاس با مردان هستند، اختیار می‌کنند؛ اما این دیدگاه توسط اکثریت‌های رو به گسترشی از جوامع صنعتی پیشرفته مردود دانسته می‌شود و عمدتاً از سوی نسل جوان‌تر در این جوامع است که مردود دانسته می‌شود. حقوق برابر برای زنان، همجنس‌بازان زن و همجنس‌بازان مرد، خارجی‌ها و دیگر گروه‌های حاشیه‌ای، در جوامعی که در آنها بقا نامعین و نامشخص است نامقبول شمرده می‌شود (و در جوامعی که بر ارزش‌های ابراز وجود ابرام می‌ورزند بیش از پیش پذیرفته می‌شود).

(-)

تصویر ۱ موقعیت ۶۵ جامعه را بر روی دو آرایه‌ای که از تحلیل عاملی در سطح ملی به دست آمده‌اند (مندرج در جدول ۱) نشان می‌دهد. محور عمودی در نقشه فرهنگی جهان با تضاد بین منابع معتبر سنتی و منابع معتبر سکولار-عقلانی تطبیق می‌کند که با فرایند صنعتی شدن در ارتباط است. محور افقی تضاد بین ارزش بقا و ارزش‌های ابراز وجود را نشان می‌دهد که با ظهور جامعه پسا صنعتی مرتبط است.^{۶۳} معیار ترسیم مرزهای حول گروه‌های کشورها در تصویر ۱، نواحی

^{۶۳} این نقشه فرهنگی با نقشه فرهنگی قبلی انگلهارت که بر مبنای «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»^{WVS} مورخ ۱۹۹۰-۱۹۹۱ ترسیم شده بود (Inglehart, 1997, pp.334-7)، سازگار است. هر چند که تصویر ۱ در این مقاله مبتنی بر یک تحلیل عاملی است که کمتر از نیم متغیرهای مورد نظر انگلهارت (Inglehart, 1997) در آن دخالت داده شده‌اند، و ۲۲ جامعه را به جوامع مورد توجه در نقشه فرهنگی قبلی افزوده است، اما الگوی کلی به طرز چشمگیری مشابه نقشه‌های فرهنگی انگلهارت است (Inglehart, 1997, chaps. 3, 11). این مشابهت‌ها نشانگر استحکام دو آرایه اصلی واریانس بین فرهنگی است. همان نواحی فرهنگی، حتماً در همان مکان‌ها وجود دارند، اما برخی از نواحی شامل جوامع بسیار بیشتری هستند.

فرهنگی ترسیم شده توسط ساموئل هانتینگتون است.^{۶۴}



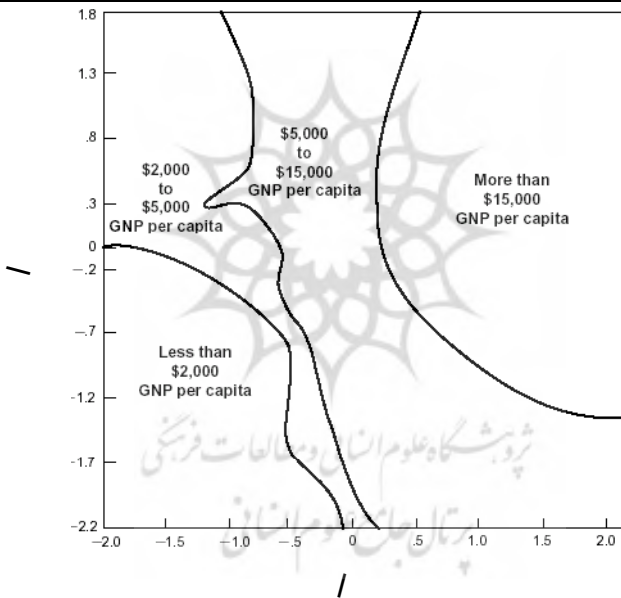
تصویر ۱: موقعیت ۶۵ جامعه بر دو آرایه واریانس بین فرهنگی: World Values Surveys, 1990-1991 and, 1995-1998

نکته: موقعیت بر روی هر محور نشانگر نمرات عاملی کشور بر روی یک آرایه مفروض است. موقعیت کلمبیا و پاکستان بر حسب داده‌های ناکامل برآورد شده است.

واریانس بین فرهنگی بسیار محدود است. همانطور که بار عاملی آرایه سنتی/سکولار-عقلانی

^{۶۴} یک استراتژی جایگزین استفاده از یکی از تکنیک‌های متعدد خوشه‌بندی برای شناسایی گروه‌های ملل و ترسیم مرزهای آنها خواهد بود. ما ترجیح می‌دهیم که طبقه‌بندی‌های نظری مطروحه از سوی هانتینگتون را مورد استفاده قرار دهیم و سپس توان تبیین کنندگی آنها را آزمون نماییم.

نشان می‌دهد (جدول ۱ و جدول ۲)، اگر مردم یک جامعه خاص بر دین اهتمام بسیاری بورزند، می‌توان موقعیت نسبی آن جامعه را در بسیاری از متغیرهای دیگر پیش بینی کرد (از وجهه نظر راجع به سقط جنین، سطح غرور ملی^{۶۵}، تمایل به احترام به قدرت^{۶۶}، تا وجهه نظر نسبت به بچه‌ها). آرایهٔ بقا/ابراز وجود منعکس‌کنندهٔ خوشه‌های گسترده و در عین حال، قویاً همبسته‌ای از متغیرهای مربوط به ارزش‌های مادی گرا نیز هست (همچون حفظ نظم و مبارزه با تورم) در مقابل ارزش‌ها پسا-مادی گرا (همچون آزادی و ابراز وجود)، بهزیستی ذهنی و اعتماد بین-فردی، فعالیت سیاسی و تحمل گروه‌های حاشیه‌ای (که با پذیرش یا مردود شمردن همجنس‌بازی اندازه‌گیری می‌شود؛ شاخص همجنس‌بازی شاخص بسیار حساسی است که تساهل نسبت به گروه‌های حاشیه‌ای را به طور کلی نشان می‌دهد) است.



تصویر ۲: نواحی اقتصادی که ۶۵ جامعه در آن قرار می‌گیرند، بر حسب دو آرایه واریانس

بین فرهنگی

^{۶۵} مللی که بسیار دیندار هستند، در غرور ملی نیز نمرهٔ بالایی می‌گیرند.

^{۶۶} ملل دیندار اهتمام بیشتری بر احترام به قدرت از خود نشان می‌دهند.

نکته: تمام ۶۵ جامعه‌ای که در تصویر ۱ نشان داده شده‌اند در نواحی اقتصادی مندرج در این تصویر جای می‌گیرند (غیر از یکی)؛ تنها جمهوری دومینیکن موقعیت متناسبی ندارد.

منبع: سرانه تولید ناخالص ملی از برآورد «مقیاس قدرت خرید» بانک جهانی در سال ۱۹۹۵، بر حسب دلار امریکا اقتباس شده است (World Bank, 1997, pp.214-15).

به نظر می‌رسد که توسعه اقتصادی تأثیر نیرومندی بر ارزش‌های فرهنگی دارد: نظام‌های ارزشی کشورهای ثروتمند با نظام‌های ارزشی کشورهای فقیر تفاوت سیستماتیک دارند. تصویر ۱ نشان می‌دهد که یک خط صعودی از کشورهای کم درآمد واقع در ربع چپ تحتانی، تا کشورهای ثروتمند واقع در ربع سمت راست فوقانی وجود دارد. تصویر ۲، تصویر ۱ را مجدداً ترسیم می‌کند و نواحی اقتصادی را که این ۶۵ کشور در آنها قرار می‌گیرند نشان می‌دهد. کل ۱۹ کشوری که سرانه تولید ناخالص ملی آنها بالاتر از ۱۵۰۰۰ دلار است، در هر دو آرایه در ناحیه‌ای قرار می‌گیرند که مقادیر هر دو آرایه نسبتاً بالاست؛ آنها در ناحیه‌ای قرار می‌گیرند که در گوشه سمت راست فوقانی قرار دارد. این ناحیه اقتصادی، ثغوری از نواحی فرهنگی پروتستان، کمونیستی سابق، کنفوسیوسی، کاتولیک، و مناطق انگلیسی زبان را پوشش می‌دهد. همه جوامعی که سرانه تولید ناخالص ملی آنها پایین‌تر از ۲۰۰۰ دلار است در خوشه‌ای قرار می‌گیرند که در گوشه سمت چپ تحتانی است؛ این جوامع در ناحیه اقتصادی‌ای قرار می‌گیرند که نواحی فرهنگی افریقا، آسیای جنوبی، کمونیستی سابق و ارتدکس را شامل می‌شود. جوامع دیگر در دو ناحیه اقتصادی فرهنگی متوسط قرار می‌گیرند. علی‌الظاهر، توسعه اقتصادی جوامع را، صرف‌نظر از پیشینه فرهنگی‌شان، به سمت و سوی مشترکی سوق می‌دهد. مع‌الوصف، نواحی فرهنگی متمایز پس از سپری شدن دو قرن از آغاز انقلاب صنعتی همچنان وجود دارند. سرانه تولید ناخالص ملی، تنها یکی از شاخص‌های میزان توسعه اقتصادی یک جامعه است. همانطور که مارکس نشان داد، ظهور طبقه کارگر صنعتی یک رویداد کلیدی در تاریخ مدرن بود. از این گذشته، تغییر ماهیت نیروی کار سه مرحله متمایز توسعه اقتصادی را تعریف می‌کند: جامعه کشاورزی، جامعه صنعتی، و جامعه پسا صنعتی^{۶۷}. بنا بر این، مجموعه مرزهای دیگری را

^{۶۷} Bell, 1973, 1976.

می‌توان در تصویر ۱ ترسیم کرد: جوامعی که در صد بالایی از نیروی کار آنها در کشاورزی مشغول به کار هستند، در پایین نقشه جای خواهند گرفت. جوامع با در صد بالای کارگر صنعتی در حدود بالایی نقشه قرار دارند. جوامعی که در صد عمده‌ای از نیروی کار آنها در بخش خدمات فعالند در حدود سمت راست نمودار جای می‌گیرند.

آرایه سنتی / سکولار-عقلانی با تحول از جامعه کشاورزی به جامعه صنعتی در ارتباط است. مآلاً، این آرایه همبستگی بسیار نیرومندی را با در صد افراد حاضر در بخش صنعت ($r = 0.65$)، و یک همبستگی منفی با در صد افراد فعال در بخش کشاورزی ($r = -0.49$) نشان می‌دهد، اما رابطه ضعیفی با در صد افراد شاغل در بخش خدمات دارد ($r = 0.18$). بنا بر این، به نظر می‌رسد که دگرگونی از شیوه تولید کشاورزی به تولید صنعتی، منجر به دگرگونی از ارزش‌های سنتی به عقلانی شدن و سکولار شدن فزاینده می‌شود. در مجموع، میراث فرهنگی یک جامعه نیز نقشی ایفا می‌کند. بنا بر این، هر چهار جامعه‌ای که از تمدن کنفوسیوس متأثرند ارزش‌های بالنسبه سکولاری دارند، صرف‌نظر از اینکه چه میزان از نیروی کار ایشان در بخش صنعت فعالند. جوامع کمونیستی سابق نیز در آرایه سکولار شدن رتبه بالنسبه بالایی اخذ می‌کنند، به رغم آنکه درجات صنعتی شدن آنها متفاوت است. بر عکس، جوامعی که به طور تاریخی کاتولیک رومی بوده‌اند، وقتی با جوامع کنفوسیوس یا کمونیستی سابق (با میزان مشابه کارگر صنعتی) قیاس شوند، ارزش‌های نسبتاً سنتی از خود نشان می‌دهند.

آرایه بقا/ ابراز وجود با ظهور اقتصاد خدماتی در ارتباط است: این آرایه یک همبستگی 0.73 با حجم نسبی بخش خدمات نشان می‌دهد، اما با اندازه نسبی بخش صنعت رابطه‌ای ندارد ($r = 0.03$). در عین حال که آرایه ارزش‌های سنتی / سکولار-عقلانی و آرایه ارزش‌های بقا/ ابراز وجود منعکس کننده صنعتی شدن و جامعه پسا صنعتی است، اما این تنها بخشی از ماجراست. دقیقاً کل جوامع پروتستان در زمینه آرایه بقا/ ابراز وجود (صرف‌نظر از میزانی که نیروی کارشان در بخش خدمات مشغول است)، بالاتر از تمام جوامعی که به طور تاریخی کاتولیک قرار می‌گیرند. بر عکس، دقیقاً کل جوامع کمونیستی سابق در آرایه بقا/ ابراز وجود موقعیت پایینی به خود اختصاص می‌دهند. تغییر در تولید ناخالص ملی و ساختار شغلی تأثیرات مهمی بر جهان‌بینی‌های مسلط دارد، اما تأثیرات فرهنگی قدیمی پا بر جای می‌ماند.

علی‌الظاهر، همانطور که مارکس، هانتینگتون و دیگر نظریه‌پردازان استدلال کرده‌اند، سنت‌های دینی تأثیرات دیرپایی بر نظام‌های ارزش‌های امروزی ۶۵ جامعه بر جای گذارده‌اند. اما فرهنگ

جامعه بازتاب کل میراث تاریخی آن است. یکی از رویدادهای تاریخی مهم در قرن بیستم ظهور و سقوط امپراطوری کمونیستی (که یک سوم جمعیت جهان را تحت سیطه خود داشت) بود. کمونیسم تأثیر آشکاری بر نظام‌های ارزشی‌ای که تحت حکومتش بودند به جای گذارد. آلمان شرقی به رغم چهار دهه حکومت کمونیستی، به لحاظ فرهنگی نزدیک به آلمان غربی باقی ماند، اما نظام ارزشی آن از ناحیه کمونیستی اقتباس شده است. و گر چه چین جزئی از ناحیه کنفیوسی است، همچنین در درون یک ناحیه وسیع کمونیستی قرار می‌گیرد. به همین ترتیب، گر چه آذربایجان بخشی از منظومه اسلامی است، با این حال در درون فرا بخش کمونیستی قرار می‌گیرد که طی دهه‌ها به آن مسلط بود.

تأثیر روابط استعماری در هستی حوزه فرهنگی امریکای لاتین هویداست. روابط استعماری پیشین همچنین به درک موجودیت ناحیه انگلیسی زبان کمک می‌کند. کل هفت جامعه انگلیسی زبان که در این مطالعه شرکت داشتند، ویژگی‌های فرهنگی نسبتاً مشابهی از خود نشان می‌دهند. آنها به لحاظ جغرافیایی در چهار گوشه جهان، دور از یکدیگر هستند، اما به لحاظ فرهنگی استرالیا و نیوزیلند همسایگان دیوار به دیوار بریتانیا و کانادا به شمار می‌روند. تأثیر استعمار خصوصاً وقتی بارز می‌شود که با مهاجرت‌های انبوه از جامعه استعمارگر همراه شود (اینگونه است که اسپانیا، ایتالیا، اروگوئه و آرژانتین کلاً در متن اروپای کاتولیک و امریکای لاتین قرابتی به یکدیگر دارند: جمعیت اروگوئه و آرژانتین تا اندازه زیادی متأثر از مهاجرت‌ها از اسپانیا و ایتالیا است). به همین ترتیب، رایس و فلدمن^{۶۸}، همبستگی‌های نیرومندی را میان ارزش‌های مدنی گروه‌های قومی مختلف در ایالات متحد، و ارزش‌های مسلط در کشورهای مبدأشان یافته‌اند (دو یا سه نسل پس از خانواده‌ای که به ایالات متحد مهاجرت کرده‌اند).

تصویر ۱ نشان می‌دهد که به رغم آنچه برخی از نویسندگان نظریه مدرن‌سازی و دوره پس از جنگ ساده‌لوحانه تصور می‌کردند، ایالات متحد الگویی از مدرن‌سازی فرهنگی برای پیروی دیگر جوامع نیست. در واقع، ایالات متحد با داشتن نظام ارزشی بسیار سستی‌تر از آنچه در دیگر جوامع صنعتی موجود است، یک مورد انحرافی به شمار می‌رود. ایالات متحد در آرایه سستی/سکولار-عقلانی پایین‌تر از دیگر جوامع ثروتمند قرار می‌گیرد؛ سطح دینداری و غرور ملی

^{۶۸} Rice and Feldman, 1997.

در مقایسه با آنچه در دیگر جوامع توسعه یافته مشاهده می‌شود، بالاتر است. پدیده استثناء‌گرایی امریکایی^{۶۹} که توسط لیپست^{۷۰}، بیکر^{۷۱}، و دیگران مطرح شده است، استدلال ما را تقویت می‌کند. ایالات متحد در زمینه آرایه بقا/ ابراز وجود در قیاس با اغلب جوامع توسعه یافته موقعیت متوسطی می‌یابد، اما حتی در اینجا هم پیش‌تاز جهان نیست، طوری که سوئد و هلند به خط مقدم دگرگونی فرهنگی نزدیک‌تر از امریکا هستند.

در عین حال که موقعیت هر یک از کشورهای مشخص شده در تصویر ۱ عینی است و توسط یک تحلیل عاملی از داده‌های پیمایشی مستحصل از هر کشور معین شده است، اما مرزهای مندرج در این نقشه با توجه به تقسیم‌بندی جهان به مناطق فرهنگی که توسط هانتینگتون^{۷۲} انجام شد، به طور ذهنی انتخاب شده‌اند. چقدر این نواحی «واقعی» هستند؟ مرزها را می‌توان به شیوه‌های مختلفی ترسیم کرد، چرا که این جوامع از بسیاری از عوامل متأثر هستند. بنا بر این، برخی از مرزها با مرزهای دیگر همپوشانی دارند. مثلاً، ناحیه کمونیستی سابق با نواحی فرهنگی پروتستان، کاتولیک، کنفیسوسی، ارتدکس و اسلامی همپوشانی دارد. به همین ترتیب، بریتانیا در یک منطقه همپوشان بین ناحیه انگلیسی زبان و اروپای پروتستان قرار گرفته است. به لحاظ تجربی، بریتانیا را در کنار تمام پنج کشور انگلیسی زبان، در ناحیه انگلیسی زبان قرار دادیم، اما تنها با یک تغییر کوتاه می‌توانیم آن را در اروپای پروتستان جای دهیم، چرا که این ناحیه نیز به لحاظ فرهنگی به این جوامع نزدیک است.

واقعیت پیچیده است: بریتانیا هم پروتستان است و هم انگلیسی زبان، و موقعیت تجربی آن منعکس کننده هر دو بعد واقعیت است. به همین ترتیب، ما مرزی را حول جوامع امریکای لاتین ترسیم کردیم و هانتینگتون پیش فرض گرفته است که این جوامع حوزه فرهنگی متمایزی را تشکیل می‌دهند. تمام این ۱۰ جامعه ارزش‌های مشابهی را در یک منظر جهانی به نمایش می‌گذارند، اما تنها با تغییرات اندکی می‌توانیم یک حوزه فرهنگی اسپانیولی تعریف کنیم که اسپانیا و پرتغال را شامل می‌شود؛ این ناحیه به لحاظ تجربی جوامع

^{۶۹} American exceptionalism.

^{۷۰} Lipset, 1990, 1996.

^{۷۱} Baker, 1999.

^{۷۲} Huntington, 1993, 1996.

امریکای لاتین را نیز در بر می‌گیرد. یا می‌توانیم مرزی را ترسیم کنیم که امریکای لاتین، اروپای کاتولیک، فیلیپین و ایرلند در حوزه فرهنگی گسترده‌تر کاتولیک رومی می‌گردد. همه این نواحی فرهنگی به لحاظ مفهومی و تجربی قابل سنجش و ارزیابی هستند.

تصویر ۱ مبتنی بر مشابهت ارزش‌های بنیادین است (اما همچنین نقشه منعکس‌کننده فواصل نسبی بین این جوامع در بسیاری دیگر از جنبه‌ها همچون دین، تأثیرات استعماری، تأثیر حاکمیت کمونیست، ساختار اجتماعی، و سطح اقتصادی است). تأثیر بسیاری از عوامل تاریخی توسط دو آرایه فرهنگی که این نقشه مبتنی بر آنهاست جمع‌بندی می‌شود، اما از آنجا که این عوامل مختلف دقیقاً به هم منطبق نمی‌شوند، میزانی از بی‌قاعدگی روی می‌دهد. فی‌المثل، آلمان شرقی و ژاپن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند؛ هر دو جامعه شدیداً سکولار هستند، نسبتاً ثروتمندند و تعداد زیادی کارگر صنعتی دارند. اما ژاپن با یک میراث کنفوسیوسی شکل گرفته است، در حالی که آلمان شرقی شکل یافته پروتستانسیم است (گرچه جالب این است که وقتی ژاپن ابتدا ساختار سبک غربی را اقتباس کرد، آنها یک مدل آلمانی را برگزیدند). به رغم چنین بی‌قاعدگی‌هایی، جوامع با یک میراث فرهنگی مشترک عموماً در خوشه‌های مشترکی قرار می‌گیرند. در همین حال، جایگاه آنها منعکس‌کننده سطح توسعه اقتصادی، ساختار شغلی، دین، و دیگر تأثیرات تاریخی عمده نیز هست. بنا بر این، جایگاه آنها در این فضای دو بعدی منعکس‌کننده یک واقعیت چند بعدی است (و این انسجام اجتماعی/اقتصادی/فرهنگی قابل توجه، نشان‌دهنده این واقعیت است که فرهنگ یک جامعه، شکل یافته میراث کلی اقتصادی و تاریخی است).

نظریه مدرن‌سازی این دلالت ضمنی را به همراه دارد که به موازات توسعه اقتصادی جوامع، فرهنگ‌های آنها به سمت و سویی قابل پیش‌بینی میل می‌کنند و اطلاعات ما با دلالت‌های چنین پیش‌بینی‌ای متناسب است. تفاوت‌های اقتصادی با تفاوت‌های عمده و قابل ملاحظه فرهنگی مرتبط است (به تصویر ۲ نگاه کنید). در مجموع، ما شواهد واضحی درباره تأثیر نواحی فرهنگی دیرپای در دست داریم. ما با استفاده از آخرین پیمایش موجود انجام شده در همه جوامع، متغیرهای ظاهری ساختیم تا دریابیم که وضعیت یک جامعه مشخص که عمدتاً انگلیسی‌زبان، کمونیستی سابق، و غیره بودند، چگونه است؟ تحلیل تجربی این متغیرها نشان می‌دهد که موقعیت فرهنگی یک جامعه مشخص بسیار دور از یک موقعیت تصادفی است (به جدول ۴ نگاه کنید). هشت ناحیه از نه حوزه فرهنگی که در تصویر ۱ مشخص شده‌اند، رابطه معنادار منظمی با حداقل یکی از دو آرایه اصلی واریانس بین فرهنگی نشان می‌دهند (تنها استثناء، خوشه اروپای کاتولیک است؛ این خوشه، خوشه نسبتاً منسجمی است، اما در نسبت با هر دو آرایه بی‌تفاوت است). مثلاً متغیر ظاهری ساخته

شده برای اروپای پروتستان یک همبستگی ۰,۴۶ با آرایه سنتی/سکولار-عقلانی و یک همبستگی ۰,۴۱ با آرایه بقا/ابراز وجود نشان می‌دهد (هر دو همبستگی در سطح $p < 0.001$ معنادار هستند). به همین ترتیب، متغیر ظاهری «کمونیستی سابق» یک همبستگی ۰,۴۳ با آرایه سنتی/سکولار-عقلانی و یک همبستگی ۰,۷۴ با آرایه بقا/ابراز وجود نشان می‌دهد.

متغیر مستقل			
ناحیه کمونیستی سابق [I=]			
سازنده تولید ناخالص داخلی (GDP) واقعی، ۱۹۸۰	JKC***	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش صنعت، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش خدمات، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
Adjusted R²			
ناحیه اروپای پروتستان [I=]			
سازنده تولید ناخالص داخلی (GDP) واقعی، ۱۹۸۰	JKC***	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش صنعت، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش خدمات، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
Adjusted R²			
ناحیه انگلیسی زبان [I=]			
سازنده تولید ناخالص داخلی (GDP) واقعی، ۱۹۸۰	JKC***	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش صنعت، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش خدمات، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
Adjusted R²			
ناحیه امریکای لاتین [I=]			
سازنده تولید ناخالص داخلی (GDP) واقعی، ۱۹۸۰	JKC***	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش صنعت، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش خدمات، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
Adjusted R²			
ناحیه آفریقایی [I=]			
سازنده تولید ناخالص داخلی (GDP) واقعی، ۱۹۸۰	JKC***	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش صنعت، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش خدمات، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
Adjusted R²			
ناحیه آسیای جنوبی [I=]			
سازنده تولید ناخالص داخلی (GDP) واقعی، ۱۹۸۰	JKC***	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش صنعت، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش خدمات، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
Adjusted R²			
ناحیه ارتدکس [I=]			
سازنده تولید ناخالص داخلی (GDP) واقعی، ۱۹۸۰	JKC***	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش صنعت، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش خدمات، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
Adjusted R²			
ناحیه کنفیوسی [I=]			
سازنده تولید ناخالص داخلی (GDP) واقعی، ۱۹۸۰	JKC***	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش صنعت، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
در صد افراد استخدام شده در بخش خدمات، ۱۹۸۰	JKC	دش	بقا/ابراز وجود
Adjusted R²			
تعداد کشورها			

جدول ۴: ضرایب استاندارد شده رگرسیون ارزش‌های سنتی/سکولار-عقلانی و بقا/ابراز وجود

بر حسب توسعه اقتصادی و میراث فرهنگی

نکته: ارقام داخل پرانتز مقادیر t هستند. حجم نمونه‌های تقلیل یافته نشانگر داده‌های مفقود در مورد یکی یا بیشتر از متغیرهای مستقل هستند.

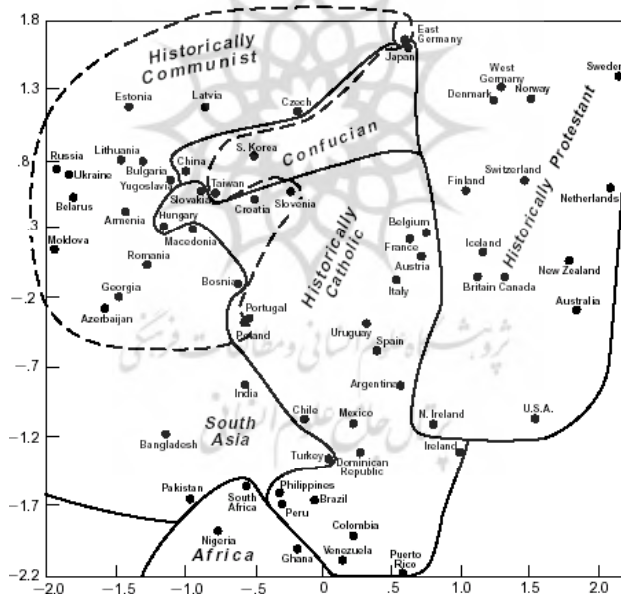
* $p < .05$ ** $p < .01$ *** $p < .001$ (two-tailed tests)

آیا این خوشه‌های فرهنگی صرفاً بازتاب تفاوت‌های اقتصادی هستند؟ مثلاً آیا جوامع اروپای پروتستان ارزش‌های مشابهی دارند، منحصرأ به این دلیل که ثروتمند هستند؟ پاسخ منفی است. همانطور که جدول ۴ توضیح می‌دهد، میراث کاتولیک یا پروتستان، یا کنفیسوسی، یا کمونیستی یک جامعه سهم مستقلی در جایگاه آن کشور در نقشه فرهنگ جهانی دارد. تأثیر توسعه اقتصادی قابل ملاحظه است. سرانه تولید ناخالص ملی تأثیر معناداری بر پنج مورد از هشت مورد رگرسیون چندگانه‌ای که ارزش‌های سنتی/سکولار-عقلانی را پیش بینی می‌کردند، و همچنین تمام رگرسیون‌های چندگانه پیش بینی کننده ارزش‌های بقا/ابراز وجود نشان می‌داد. به نظر می‌رسد که تأثیر نیروی کار مشغول در بخش صنعت بر ارزش‌های سنتی/سکولار-عقلانی مؤثر است و حتی تأثیر آن در مقایسه با سرانه تولید ناخالص ملی بیشتر است، و در هفت مورد از هشت مورد رگرسیون‌های چندگانه تأثیر معناداری را نشان می‌دهد. در صد نیروی کار در بخش خدمات تأثیر معناداری در شش مورد از هشت مورد از رگرسیون‌هایی که ارزش‌های بقا/ابراز وجود را پیش بینی می‌کردند، دارد.^{۳۳}

تأثیر میراث تاریخی-فرهنگی یک جامعه، وقتی که متغیر سرانه تولید ناخالص ملی و ساختار نیروی کار را کنترل می‌کنیم، همچنان باقی می‌ماند. بنا بر این، وقتی متغیر سطح توسعه اقتصادی را کنترل می‌کنیم، متغیر ظاهری «کمونیستی سابق» تأثیر نیرومند و به لحاظ آماری معناداری بر ارزش‌های سنتی/سکولار-عقلانی می‌گذارد. تأثیر سکولار کننده کمونیسم حتی بیشتر از تأثیر اندازه نسبی بخش صنعت و تقریباً به اندازه تأثیر سرانه تولید ناخالص ملی است. متغیر ظاهری «کمونیستی سابق» نیز تأثیر منفی بسیار معناداری ($p < .001$) بر ارزش‌های

^{۳۳} تذکر: رابطه بین این ارزش‌ها و اندازه نسبی بخش خدمات نشانگر یک منحنی J مانند است؛ به این معنا که تأثیر بخش خدمات با افزایش مقدار آن بیشتر می‌شود؛ در نتیجه، ما از صد افراد شاغل در بخش خدمات در این رگرسیون‌ها استفاده کردیم.

بقا/ابراز وجود دارد. به همین ترتیب، متغیر ظاهری «اروپای پروتستان» تأثیرهای نیرومند و معناداری بر هر دو آرایه عمده فرهنگی دارند: این متغیر با کنترل سطح توسعه اقتصادی با یک نگرش همبستگی نسبی دارد. اما در عین حال که جوامع انگلیسی زبان در نزدیکی قطب دست راستی آرایه بقا/ابراز وجود خوشه‌بندی می‌شود، اما این تمایل وقتی این واقعیت را که این کشورها نسبتاً ثروتمند هستند و بخش عمده نیروی کار آنها در بخش خدمات مشغول هستند را کنترل می‌کنیم، این قالب ناپدید می‌شود. در جدول ۴، همه غیر از یکی از متغیرهای ظاهری مربوط به نواحی فرهنگی، حداقل بر یکی از دو آرایه تأثیر معناداری بر جای می‌گذارند. تنها استثناء، گروه آفریقا است، که خوشه محکمی را می‌سازد، اما تنها شامل سه مورد است. این باعث شده است که متغیر ظاهری در ۶۲ مورد کد «۰» و در ۳ مورد کد «۱» دریافت نماید. با چنین چولگی بسیار، اینکه این متغیر واریانس بالایی را تبیین کند، نامحتمل است.



تصویر ۳: نواحی فرهنگی تاریخاً پروتستان، تاریخاً کاتولیک، و تاریخاً کمونیست، در رابطه با دو آرایه واریانس بین فرهنگی

وقتی خوشه‌هایی را که در تصویر ۱ نشان داده شده‌اند را در نواحی فرهنگی گسترده‌تر با نمونه‌های بزرگ‌تر نشان دهیم، متغیرهایی به دست می‌آوریم که قدرت تبیین آنها حتی بیشتر است. تصویر ۳ نشان می‌دهد که جوامع کاتولیک یک شاخه فرعی متمایز از جهان کاتولیک (در فاصله‌ای بین جوامع کاتولیک اروپای غربی و جوامع ارتدکس-تصویر ۱ خوشه‌های شرقی و غربی را در یک ناحیه اروپای کاتولیک یکپارچه می‌کند) است. خوشه آمریکای لاتین مجاور دو گروه کاتولیک است؛ به این ترتیب می‌توانیم هر سه این گروه‌ها را در یک «فرانایه»^{۷۴} کاتولیک رومی در نظر بگیریم. دو جامعه دیگر که به لحاظ تاریخی کاتولیک محسوب می‌شوند، یعنی فیلیپین و ایرلند، نزدیک و مآلاً قابل تلفیق در ناحیه کاتولیک هستند. به همین ترتیب، اروپای پروتستان و اغلب نواحی انگلیسی زبان را می‌توان در یک ناحیه به لحاظ تاریخی پروتستان یکپارچه نمود. هر یک از این دو ناحیه جدید طیف جغرافیایی، تاریخی و اقتصادی گسترده‌ای را در بر می‌گیرد، اما هر یک منعکس کننده یک تأثیر مشترک دینی-تاریخی است، و هر یک در یک چشم‌انداز جهانی بالنسبه منسجم هستند.

برای تشریح انسجام این خوشه‌ها، یکی از متغیرهای کلیدی در متون مربوط به تفاوت‌های بین فرهنگی (اعتماد میان فردی-یکی از مؤلفه‌های آرایه بقا/ابراز وجود) را مورد بررسی قرار می‌دهیم. کلمن^{۷۵}، آلموند و وربا^{۷۶}، پاتنم^{۷۷}، و فوکویاما^{۷۸} بر این عقیده‌اند که اعتماد بین شخصی برای سازه ساختار اجتماعی ضرورت دارند؛ سازه اجتماعی که دموکراسی بر اساس آن مستقر می‌گردد. اعتماد بین شخصی سازمان‌های اجتماعی پیچیده‌ای را می‌سازند که بنگاه‌های اقتصادی پهن‌دامنه بر اساس آنها بنا می‌شوند. تصویر ۴ نشان می‌دهند که اغلب جوامعی که به لحاظ تاریخی پروتستان محسوب می‌شوند، در زمینه اعتماد بین شخصی از اغلب کشورهای که به لحاظ تاریخی کاتولیک هستند، موقعیت برتری دارند. این نکته حتی بعد از کنترل سطح توسعه اقتصادی صدق می‌کند: اعتماد بین شخصی به طرز معنادار با سطح سرانه تولید ناخالص ملی

^{۷۴} "super-zone".

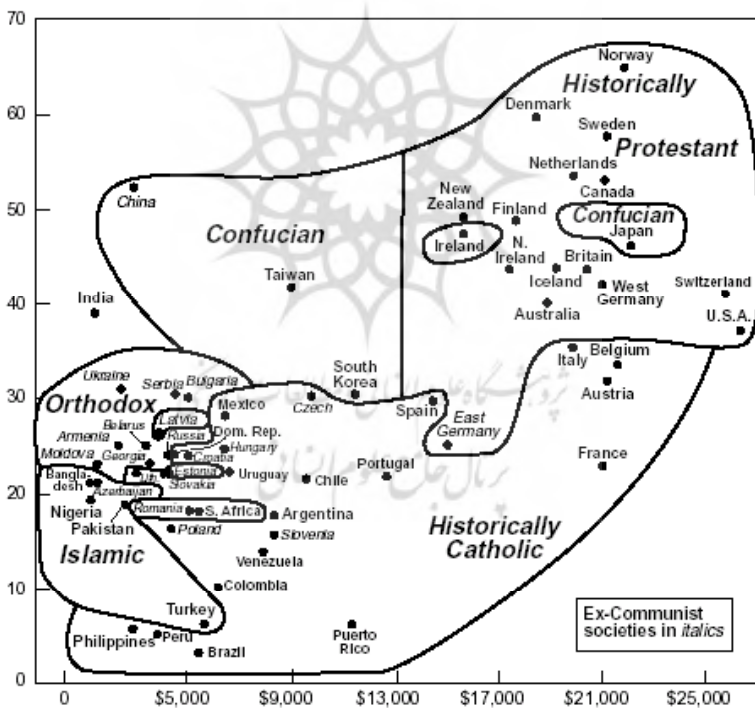
^{۷۵} Coleman, 1990.

^{۷۶} Almond and Verba, 1963.

^{۷۷} Putnam, 1993.

^{۷۸} Fukuyama, 1995.

یک جامعه همبستگی دارد ($r = .60$)، اما حتی جوامع کاتولیک ثروتمند نیز پایین تر از جوامع با همان سطح ثروت، ولی تاریخاً پروتستان، قرار می‌گیرند. میراث حاکمیت کمونیستی نیز بر اعتماد بین فردی مؤثر است، و همه جوامع کمونیستی سابق موقعیت مقایسه‌ای دقیقاً پایین‌تری دارند (این جوامع در تصویر ۴ با حروف *ایتالیک* نمایش داده شده‌اند)؛ به این ترتیب، جوامعی که به لحاظ تاریخی پروتستان و در عین حال، حاکمیت کمونیستی را تجربه کرده‌اند (مانند آلمان شرقی و لیتوانی) سطوح اعتماد بین فردی بالنسبه پایین‌تری را نشان می‌دهند. از ۱۹ جامعه‌ای که در آنها بیش از ۳۵ درصد از مردم اعتقاد داشتند که مردم قابل اعتماد هستند، چهارده جامعه جوامع تاریخاً پروتستان بودند، سه جامعه تحت نفوذ آئین کنفوسیوس بودند، یکی (هندوستان) عمدتاً هندو بودند، و تنها یکی از آنها تاریخاً کاتولیک بودند. در تصویر ۴، از ۱۰ جامعه‌ای که در موضوع اعتماد پایین‌ترین جایگاه را دارند، هشت جامعه تاریخاً کاتولیک بودند و هیچ‌یک از آنها به لحاظ تاریخی پروتستان نبودند.



تصویر ۴: موقعیت ۶۵ جامعه بر حسب آرایه‌های اعتماد میان فردی و توسعه اقتصادی، به واسطه سنت فرهنگی/دینی

منبع: سرانه تولید ناخالص ملی از برآورد «مقیاس قدرت خرید» بانک جهانی در سال ۱۹۹۵، بر حسب دلار امریکا اقتباس شده است. اعتماد با سرانه تولید ناخالص ملی همبستگی دارد ($r = .60, p < .001$).

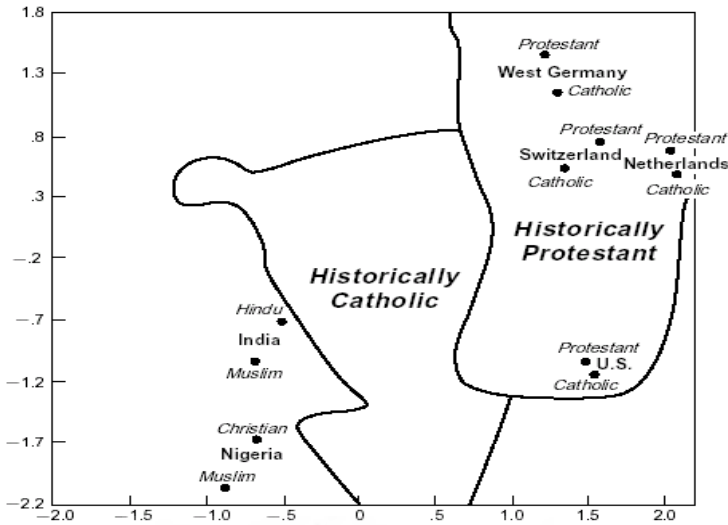
در درون جوامع خاص، میزان اعتماد کاتولیک‌ها تقریباً به همان اندازه پروتستان‌ها است. آنچه [در موضوع اعتماد] اهمیت دارد تجربه تاریخی مشترک ملت‌های خاص است، نه شخصیت فردی. همانطور که پاتنم^۹ استدلال کرده است، سازمان‌های افقی که به صورت محلی اداره می‌شوند، مولد اعتماد بین شخصی هستند، و در مقابل، به نظر می‌رسد که حاکمیت بوروکراسی‌های معظم، سلسله مراتبی و متمرکز، اعتماد بین شخصی را مستهلک می‌سازد. به لحاظ تاریخی، کلیسای کاتولیک رومی الگوی یک نهاد سلسله مراتبی است که از مرکز اداره می‌شود؛ کلیساهای مسیحی نسبتاً تمرکز زدوده بودند و کنترل محلی در آنها آزادتر و ممکن‌تر بود. تضاد میان کنترل محلی و سیطره یک سلسله مراتب عریض و طویل، تبعات مهم و طویل‌مدتی بر اعتماد بین شخصی بر جای می‌گذارد. واضح است که این تفاوت‌های بین فرهنگی منعکس‌کننده نفوذ معاصر کلیساهای مذکور نیست. کلیسای کاتولیک دگرگونی‌های عظیمی را طی دهه‌های اخیر متحمل شده است و در بسیاری از کشورها، خصوصاً کشورهای پروتستان، حضور در کلیسا تدریجاً به حدی کم شده است که تنها اقلیت کوچکی از جمعیت به طور منظم به کلیسا می‌روند. در عین حال که امروزه اکثریتی از افراد ارتباط اندکی با کلیسا دارند یا اصلاً ندارند، اما تأثیر زندگی در جامعه‌ای که به لحاظ تاریخی شکل یافته یکی از نهادهای نیرومند کاتولیک یا پروتستان بوده است همچنان باقی است، و هر کسی را (پروتستان، کاتولیک یا ...) طوری شکل می‌دهد که در متن یک فرهنگی ملی خاص جفت و جور شود. داده‌های در سطح فردی بینش‌های بیشتری راجع به تحول سنت‌های دینی امروزی به دست می‌دهند. دو امکان اصلی وجود دارد:

۱. یا اینکه نهادهای دینی معاصر، ارزش‌های متمایز پروتستان، کاتولیک یا اسلامی را اندک‌اندک به پیروان مربوطه خود تلقین و منتقل می‌کنند؛
۲. یا اینکه سنت‌های دینی خاص در طول تاریخ، فرهنگ ملی جوامع خاص را

^۹ Putnam, 1993.

شکل داده‌اند، اما امروز تأثیر آنها اساساً از طریق نهادهای سراسری به کلیت یک جامعه تسری یافت (حتی به آنهایی که ارتباط اندکی با نهادهای دینی دارند یا هیچ ارتباطی ندارند).

همانطور که تصویر ۵ نشان می‌دهد، شواهد تجربی آشکارا تعبیر دوم را تأیید می‌کنند. در عین حال که به لحاظ تاریخی جوامع کاتولیک یا پروتستان یا اسلامی ارزش‌های متمایزی را نشان می‌دهند، اما تفاوت‌های میان کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها یا مسلمانان در درون جوامع خاص نسبتاً اندک است. مثلاً در آلمان، ارزش‌های بنیادین کاتولیک‌های آلمانی به ارزش‌های پروتستان‌های آلمانی نزدیک‌تر است تا به ارزش‌های کاتولیک‌های دیگر کشورها. این امر در مورد ایالات متحد، سوئیس، هلند، و دیگر جوامع چند مذهبی صادق است: کاتولیک‌ها تا اندازه‌ای از پروتستان‌های هم وطن‌شان سنتی‌تر هستند، اما آنها در حوزه‌های فرهنگی که تاریخاً کاتولیک هستند قرار نمی‌گیرند. جالبتر اینکه، این نکته همچنین در مورد تفاوت میان هندوها و مسلمانان در هند و بین مسیحیان و مسلمانان در نیجریه صادق است: ارزش‌های بنیادین مسلمانان نیجریه‌ای به هموطنان مسیحی خود نزدیک‌ترند تا به ارزش‌های مسلمانان هندی. شاید در مورد پرسش‌هایی که مستقیماً به هویت اسلامی و مسیحی مربوط می‌شوند، این نکته صدق نکند؛ اما درباره‌ی این دو آرایه‌ی ارزش‌های بنیادین که در «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» اندازه‌گیری شده است، تفاوت‌های بین ملی، تفاوت‌های درون ملی را تحت الشعاع قرار می‌دهند.



تصویر ۵: تفاوت‌های میان گروه‌های دینی در درون جوامع چند دینی بر حسب دو آرایه واریانس بین فرهنگی

امروزه جوامع پروتستان یا کاتولیک، اساساً به دلیل تأثیر تاریخی کلیساهای مربوطه آنها به جامعه، نه به خاطر تأثیر معاصر این کلیساهای، ارزش‌های متفاوتی از خود نشان می‌دهند. به این دلیل، ما آلمان، سوئیس و هلند را جوامع تاریخی پروتستان تلقی می‌کنیم (تاریخاً، پروتستان‌نیم آنها را شکل داد، هر چند که شاید امروزه عملاً در نتیجه مهاجرت، میزان مولید نسبتاً اندک پروتستان‌ها و میزان افزون‌تر سکولار شدن پروتستان‌ها، بیشتر کاتولیک هستند تا پروتستان).

این یافته‌ها نشان می‌دهند که تفاوت‌های بین فرهنگی مرتبط با موضوع فرهنگ که بدو توسط دین پدید آمد، به بخشی از فرهنگی که توسط نهادهای آموزشی و رسانه‌های توده‌ای جوامع معین به افراد ملت انتقال می‌یابد تبدیل شده است. به رغم جهانی شدن، ملت همچنان یک واحد کلیدی تجربه مشترک است، و نهادهای آموزشی و فرهنگی آن ارزش‌های تقریباً هر کسی را در جامعه شکل می‌دهد.

تداوم نظام‌های ارزشی متمایز نشانگر آن است که فرایند تغییر فرهنگی وابسته به مسیری^۸ است

^۸ path-dependent.

که می‌پیماید. نهادهای دینی پروتستان، ظهور اخلاق پروتستان، اعتماد بین شخصی نسبتاً بالاتر، و میزان بالنسبه بالایی از پلورالیسم اجتماعی (تمام آنچه که در توسعه اقتصادی اولیه کشورهای پروتستان دخلی داشتند، و سپس در سایر نقاط جهان همین نقش را ایفا کردند) را موجب شدند. متعاقباً، این واقعیت که جوامع پروتستان نسبتاً ثروتمندتر بودند (و همچنان هستند)، آنها را در مسیرهای متفاوتی قرار داد. در عین حال که جوامع پروتستان و کاتولیک (و کنفیسوسی، اسلامی، ارتدکس، و دیگر جوامع) تغییرات اجتماعی و فرهنگی شتابانی را تجربه کردند، با این حال به لحاظ تاریخی این جوامع تا اندازه قابل ملاحظه‌ای متمایز مانده‌اند. شناخت مکانیسم‌های خاصی که از خلال آنها این مسیرهای مستقل توسعه پدید آمده‌اند، مستلزم تحلیل‌های تاریخی مفصلی است که ما در اینجا در مقام آن نیستیم، اما شواهد پیمایشی برگرفته از جوامع سراسر جهان این مطلب را تأیید می‌کنند.

متغیر مستقل	مدل ۱	مدل ۲	مدل ۳	مدل ۴	مدل ۵	مدل ۶
تولید ناخالص داخلی (GDP)، ۱۹۸۰ (بر حسب ۱۰۰۰ دلار ایالات متحد)	.۰۶*	.۰۸۶*	.۰۳۱*	.۰۴۲	.۰۸۰*	.۱۲***
	(.۰۳)	(.۰۴۳)	(.۰۳۶)	(.۰۲)	(.۰۲۷)	(.۰۳)
در صد مستخدمین در بخش صنعت، ۱۹۸۰	.۵۲***	.۵۱***	.۰۸	.۰۶***	.۵۲***	.۳۰
	(.۰۲)	(.۰۴)	(.۰۵)	(.۰۱)	(.۰۱)	(.۰۲)
در صد افراد ثبت نام شده در آموزش و پرورش	—	—	—	—	—	—
	(.۰)	(.۰)	(.۰)	(.۰)	(.۰)	(.۰)
کمونیستی سابق (=۱)	—	—	—	—	—	.۹۵۲**
	(.۰)	(.۰)	(.۰)	(.۰)	(.۰)	(.۸۲)
تاریخ کاتولیک (=۱)	—	—	—	—	—	—
	(.۰)	(.۰)	(.۰)	(.۰)	(.۰)	(.۰)
تاریخ کنفیسوسی (=۱)	—	—	—	—	—	—
	(.۰)	(.۰)	(.۰)	(.۰)	(.۰)	(.۰)
Adjusted R ²	.۴۲	.۳۷	.۵۰	.۵۳	.۵۷	.۷۰
تعداد کشورها	۴۹	۴۶	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹

جدول ۵: ضریب استاندارد نشده همبستگی ارزش‌های سنتی/سکولار-عقلانی با متغیرهای مستقل

سنجه مدرن‌سازی و میراث فرهنگی

منبع: آخرین پیمایش موجود از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» از ۱۹۹۰-۱۹۹۱ یا ۱۹۹۵-۱۹۹۸.

نکته: ارقام داخل پرانتز نشانگر خطای استاندارد هستند.

* $p < .05$ ** $p < .01$ *** $p < .001$ (two-tailed tests)

متغیر مستقل	مدل ۱	مدل ۲	مدل ۳	مدل ۴	مدل ۵	مدل ۶
تولید ناخالص داخلی (GDP)، ۱۹۸۰ [بر حسب ۱۰۰۰ دلار] .۴۴*** ایالات متحد] (.۰۷)	.۰۹۸*	.۱۰*	.۰۵۶	.۰۹۵*	.۰۹۰	(.۰۴۳)
در صد مستخدمین در بخش صنعت، ۱۹۸۰	.۰۸	.۰۹	.۰۳۵*	.۰۴*	.۰۴۲*	(.۰۵)
در صد افراد ثبت نام شده در آموزش و پرورش	—	—	—	—	—	—
کمونیستی سابق (=۱)	—	—	—	—	—	—
تاریخاً کاتولیک (=۱)	—	—	—	—	—	—
تاریخاً کنفسیوسی (=۱)	—	—	—	—	—	—
Adjusted R ²	.۱۸۲*** (.۲۱۰)	—	—	—	—	—
تعداد کشورها	.۸۴	.۷۶	.۷۴	.۶۶	.۶۳	.۶۳
	۴۹	۴۹	۴۹	۴۹	۴۶	۴۹

جدول ۶: ضریب استاندارد نشده همبستگی ارزش‌های بقا/ابراز وجود با متغیرهای مستقل سنجه مدرن‌سازی و میراث فرهنگی

منبع: آخرین پیمایش موجود از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» از ۱۹۹۰-۱۹۹۱ یا ۱۹۹۵-۱۹۹۸.

نکته: ارقام داخل پرانتز نشانگر خطای استاندارد هستند.

* $p < .05$ ** $p < .01$ *** $p < .001$ (two-tailed tests)

تحلیل رگرسیون مفصل‌تر که ساختار نیروهای کار را کنترل کند و هم‌زمان تأثیر نواحی فرهنگی مختلف را آزمون کند، مؤیدهای دیگری را برای این مطلب که نظام ارزشی جامعه به نحوی سیستماتیک متأثر از توسعه اقتصادی است (با اینکه میراث پروتستان، کاتولیک، کنفوسیوسی، یا کمونیستی سابق نیز تأثیر پایدار و عمده‌ای بر ارزش‌ها و عقاید معاصر دارند) فراهم می‌آورد. جدول ۵ و جدول ۶، نتیجه تحلیل رگرسیون OLS را در مورد تفاوت‌های بین ملی ارزش‌های سنتی/سکولار-عقلانی و ارزش‌های بقا/ابراز وجود نشان می‌دهد که در ۶۵ کشور اندازه‌گیری شده بود^{۸۱}. برای هر دو آرایه، سرانه تولید ناخالص ملی (با استفاده از جداول) و ساختار نیروی کار نقش‌های اساسی را ایفا می‌کنند. در عین حال، اعجاب‌انگیز است که سطوح آموزش ابتدایی، راهنمایی و متوسطه تأثیر اندکی بر هر دو آرایه دارند. برخی از نظریه‌پردازان مدرن‌سازی بر تأثیر فرهنگی افزایش سطح آموزش ابرام دارند^{۸۲}، اما دستاوردهای ما نشان می‌دهد که بسط نظام آموزشی فاکتور مهمی نیست. در صد افراد استخدام شده در بخش تأثیر عمده‌ای بر ارزش‌های سنتی/سکولار-عقلانی دارد، هر چند که در صد افرادی که در بخش استخدام شده‌اند تأثیر عمده‌ای بر ارزش‌های بقا/ابراز وجود دارد.

مردم جوامع فقیر و جوامعی که در صد بالایی از مردم آنها در بخش کشاورزی کار می‌کنند، گرایش به حفظ ارزش‌های سنتی دارند، اما مردم جوامع ثروتمندتر و جوامع با در صد بالایی از نیروی کار شاغل در بخش صنعت گرایش به حفظ ارزش‌های سکولار عقلانی دارند. در عین حال، میراث تاریخی یک جامعه خاص نیز تأثیر مهمی بر ارزش‌ها و رفتار معاصر مردم آن جامعه دارد، حتی اگر تأثیر سطح اقتصادی و ساختار اشتغال را کنترل کنیم^{۸۳}. جدول ۵ و جدول ۶، نشان می‌دهند که متغیرهای دیگر فرهنگی نیز در موارد متعددی روابط معناداری با ارزش‌های

^{۸۱} با استفاده از آخرین اطلاعات موجود برای هر کشور: رقم تقلیل یافته N منعکس کننده داده‌های اظهار نشده در متغیرهای مستقل است.

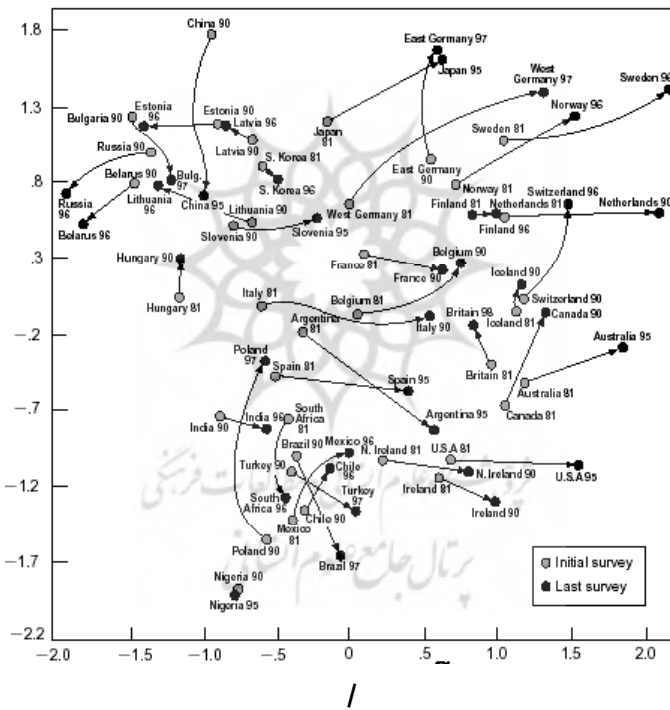
^{۸۲} Inkeles and Smith, 1974; Lerner, 1958.

^{۸۳} با کنترل توسعه اقتصادی است که تأثیر میراث تاریخی جامعه مشخص خواهد شد؛ چرا که پروتستانسیم، کنفوسیوسیم، یا کمونیسم می‌توانند به شکل‌گیری توسعه اقتصادی کمک کنند. برای مثال، وبر (Weber [1904] 1958)، نقشی محوری را به پروتستانسیم در راه‌اندازی رشد اقتصادی اروپا نسبت می‌دهد، و این یک واقعیت تاریخی است (البته این نقش در فاز ابتدایی مهم بوده و امروزه چنان اهمیتی ندارد) که صنعتی شدن عمدتاً در جوامعی که پروتستانسیم در آنها مسلط بوده یا در میان جمعیت پروتستان کشورهای چند مذهبی متمرکز بوده است.

سنتی/سکولار-عقلانی دارند، اما [تأثیر] آنها با شاخص فرهنگی که در اینجا ذکر شدند همپوشانی دارد یا حتی تأثیر آنها تحت الشعاع تأثیر این سه شاخص است. جوامع کنفوسیوسی طی قرن‌ها به یک جهان بینی نسبتاً سکولار ویژگی یافته‌اند، و آنها امروزه نیز چنین مانده‌اند. رژیم‌های کمونیستی تلاش‌های عظیمی برای انهدام ارزش‌های دینی سنتی مبذول داشتند، و به نظر می‌رسد که موفقیت‌هایی نیز کسب کردند. اما ثابت شده است که جوامع تاریخاً کاتولیک رومی، در مقابل سکولار شدن از خود مقاومت نشان می‌دهند، حتی پس از آنکه تأثیرات توسعه اقتصادی و حاکمیت کمونیستی را کنترل می‌کنیم. نظریه مدرن‌سازی بر آن است که فرایند توسعه اقتصادی و ظهور بخش صنعتی موجد جهان بینی سکولار-عقلانی است. همانطور که مدل ۶ در جدول ۵ نشان می‌دهد، وقتی میراث فرهنگی جامعه را کنترل می‌کنیم، تأثیرات سرانه تولید ناخالص ملی بخش عمده واریانس بین فرهنگی را در ارزش‌های سنتی/سکولار-عقلانی (با تنها ۵ متغیر) تبیین می‌کند. مدل‌های ۳، ۴ و ۵، نشان می‌دهند که سه متغیر فرهنگی سهم مهمی را در در صد واریانس تبیین شده بر عهده دارند. وارد کردن هر سه شاخص فرهنگی در رگرسیون، در صد واریانس تبیین شده را از ۴۲ در صد به ۷۰ در صد افزایش می‌دهد: میراث فرهنگی یک جامعه تفاوت عمده‌ای را ایجاد می‌کند. شاخص‌های مدرن‌سازی اقتصادی (سرانه تولید ناخالص ملی و اندازه نسبی بخش خدمات) در مدل ۱، ۶۳ در صد از واریانس بین ملی را در ارزش‌های بقا/ابراز وجود تبیین می‌کند (جدول ۶). در صدی از جمعیت که آموزش ابتدایی، راهنمایی و متوسطه را سپری کرده‌اند و در صد تبدیل نشده افرادی که در بخش خدمات استخدام شده‌اند، هیچ قدرت تبیین معناداری ندارند. در مجموع، سه متغیر فرهنگی تأثیرات معناداری را نشان می‌دهند: یک میراث فرهنگی پروتستان با منظومه‌ای از سطوح بالای اعتماد، تساهل، بهزیستی، و پسا ماتریالیسم که با هم، ارزش‌های ابراز وجود را تشکیل می‌دهند، در رابطه است؛ یک میراث دینی ارتدکس و یک میراث تاریخی کمونیست، هر دو تأثیری را بر این ارزش‌ها بر جای می‌گذارند، حتی پس از کنترل تفاوت‌ها در سطح اقتصادی و ساختار اجتماعی. هر فاکتور فرهنگی به در صد واریانس تبیین شده می‌افزاید (مدل ۳ و مدل ۴ در جدول ۶)؛ هر چند که متغیر ظاهری «کمونیستی سابق» به خودی خود، بیشترین سهم را ایفا می‌کند، اما متغیر «ارتدکس» نقش مکمل کلیدی‌ای بر عهده دارد. وارد کردن هر سه شاخص فرهنگی در معادله رگرسیون، در صد واریانس تبیین شده را در ارزش‌های بقا/ابراز وجود از ۶۳ در صد به ۸۴ در صد

می‌افزاید (مدل ۶). بنا بر این، تلفیق شاخص‌های اقتصادی و فرهنگی به طرز قابل ملاحظه‌ای واریانس بیشتری را در قیاس با شاخص‌های اقتصادی تبیین می‌کنند.

نشان دادیم که واریانس بین فرهنگی ارتباط نزدیکی با سطح توسعه اقتصادی و میراث فرهنگی یک جامعه دارد. آیا اینها صرفاً الگوهای بین-بخشی^{۸۴} هستند؟ تنها اطلاعات سری زمانی می‌تواند پاسخ قاطعی به این پرسش دهد. «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» داده‌های سری زمانی به دست می‌دهند که بازه زمانی نسبتاً کوتاه مدتی را از ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۸^{۸۵} تحت پوشش خود دارند.



تصویر ۶: تغییر در طول زمان در موقعیت ۳۸ جامعه بر روی دو آرایه واریانس بین فرهنگی

^{۸۴} cross-sectional.

^{۸۵} این تاریخ مربوط به زمان تدوین مقاله می‌شود. هم‌اکنون موج چهارم از این پیمایش‌ها در دست اجراست.

نکته: ۳۸ کشور شامل کل کشورهای هستند که اطلاعات سری زمانی آنها از اولین پیمایش تا پیمایش اخیر ارزش‌های جهانی موجود بوده است.

تصویر ۶ در مورد هر ۳۸ کشوری که داده‌های آنها در هر دو زمان موجود بود، نشان می‌دهد که چگونه ارزش‌ها در طول سال‌هایی که در پیمایش‌های ما پوشش داده شده‌اند تغییر کرده‌اند. برای مثال، فلش‌های مربوط به آلمان غربی (نزدیک گوشه بالای سمت راست) تغییرات ارزش‌ها در میان مردم آلمان غربی از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۷ را نشان می‌دهد. اطلاعات حاصل از آلمان شرقی تنها از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷ در دسترس بودند، و فلش تا اندازه‌ای کوتاه‌تر خط سیر تغییرات ارزشی را برای آنچه در بدو کار آلمان شرقی بود و اکنون بخشی از جمهوری فدرال آلمان است نشان می‌دهد. هر دو ناحیه آلمان تغییرات مهمی را در زمینه ارزش‌ها تجربه کرده‌اند و هر دو به سمت فوقانی و راست میل کرده‌اند؛ یعنی به طرزى افزاینده به سوی ارزش‌های سکولار-عقلانی و اهتمام هر چه بیشتری بر ارزش‌های ابراز وجود میل کرده‌اند. بسیاری از کشورها در تصویر ۶، دگرگونی ارزشی مشابهی را در خلال سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۷ نشان می‌دهند.

برخی جوامع (مثل روسیه و روسیه سفید) حرکتی پس‌رونده از خود نشان می‌دهند و به سمت پایین و چپ نمودار حرکت کرده‌اند. با فروپاشی نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی اتحاد شوروی در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۱، مردم تمام دولت‌های به جای مانده از شوروی اهتمام بیش از پیشی بر ارزش‌های بقا مبذول داشتند و برخی از آنها نیز تأکید فزاینده‌ای را بر ارزش‌های سنتی قرار دادند.

الگوی نهفته در این تحولات تصادفی نبود. تز ما تأکید دارد که توسعه اقتصادی ارزش‌های سکولار و ابراز وجود را تشویق می‌کند، در حالی که فروپاشی اقتصادی به سمت و سوی مخالف سوق می‌دهد. بنا بر این، اغلب جوامعی که یک حرکت پس‌رونده را نشان می‌دهند جوامع کمونیستی سابق هستند که به فروپاشی نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود واکنش نشان دادند. در طول دوره زمانی که ما اطلاعات مربوط به آن را در دست داریم، مردم تمام جوامع صنعتی توسعه یافته^{۸۶} بیش از پیش بر ارزش‌های ابراز وجود تأکید داشته‌اند. همچنین

^{۸۶} استرالیا، بلژیک، کانادا، فنلاند، فرانسه، آلمان شرقی، آلمان غربی، بریتانیای کبیر، ایسلند، ایرلند، ایرلند شمالی، کره

اغلب این جوامع (۶۰ در صد از آنان) نیز به سوی ارزش‌های سکولار-عقلانی حرکت کرده‌اند، هر چند که الگوی این حرکت پیچیده است. دو رویکرد متضاد در جوامع صنعتی توسعه‌یافته قابل مشاهده است: [۱] نهادهای دینی مستقر وفاداری پیروان خود را از دست داده‌اند، اما [۲] [علاقه رو به رشدی نسبت به تعلقات روحانی در سطح فردی شکل گرفته است.

جوامع کمونیستی سابق در دو گروه قرار می‌گیرند: آنهایی که فروپاشی اقتصادی و اجتماعی را تجربه کرده‌اند، و آنهایی که انتقال موفق به سمت اقتصاد بازار داشته‌اند. همه دولت‌های جایگزین شوروی در گروه اول قرار می‌گیرند. در بین جوامعی که ما اطلاعات سری زمانی آنها را در دست داریم، روسیه، روسیه سفید، استونی، لائویا، و لیتوانی، همگی زوال اقتصادی را در طول دهه ۱۹۹۰ تجربه کرده‌اند و رشد متوسط ۵٫۸ درصدی را از سال ۱۹۹۰ تا سال ۱۹۹۷ نشان می‌دهند. گروه دیگر کشورهای کمونیستی سابق میزان رشد مثبتی-متوسط ۴٫۰ در صد در طول این دوره را نشان می‌دهند. هر پنج جامعه‌ای که فروپاشی اقتصادی را تجربه کرده‌اند، به سوی یک اهتمام فزاینده به ارزش‌های بقا تغییر مسیر داده‌اند، در حالی که سه تا از چهار مردمی که رشد اقتصادی را تجربه کرده‌اند به سوی مقابل حرکت کرده‌اند. به همین ترتیب، در میان گروه نخست، تنها دو جامعه به سوی ارزش‌های سکولار-عقلانی حرکت افزوده‌ای داشته‌اند، در حالی که در میان گروه دوم، سه جامعه از چهار جامعه چنین حرکتی داشته‌اند.

گرایش به سمت ارزش‌های مدرن، بازگشت ناپذیر نیست. هر چند که به نظر می‌رسد که این روند رویه مسلطی در جوامع صنعتی شده باشد، تلفیق فروپاشی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که اتحاد شوروی سابق را در خلال دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ مبتلا کرد، آشکارا این روند را معکوس نمود و باعث فقر رو به رشد، بی‌اعتمادی، طرد گروه‌های حاشیه‌ای، بیگانه‌ستیزی، و ناسیونالیسم اقتدارطلب شد.^{۸۷}

جنوبی، ایتالیا، ژاپن، هلند، نورژ، اسپانیا، سوئد، سوئیس، و ایالات متحد.

^{۸۷} مسیر متضادی که انواع متفاوتی از جوامع طی سال‌های اخیر اتخاذ نمودند نشان می‌دهد که تغییرات فرهنگی در درجه اول محصول شبکه‌های ارتباطات جهانی نیست. اغلب جوامع کمونیستی سابق آماج عکس‌های فیلم‌های غربی، تلویزیون، اینترنت، و یک فرهنگ پاپ جهانی مرتبط با شلوار جین، کوکا کولا، و موسیقی راک قرار گرفتند. با این حال، ارزش‌های بنیادین نهفته آنها در جهتی با دیگر جوامع صنعتی حرکت کرد. گرچه ظهور شبکه ارتباطات جهانی مهم است، اما آنچه تأثیر حساسش بر تغییرات فرهنگی از این نیز بیشتر است آن است که آیا مردم محیط‌های اجتماعی-اقتصادی امنی را در زندگی روزمره خود شاهدند یا نه؟ طی یک دهه اخیر و از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، امنیت به طرز قابل توجهی [برای این کشورها]

هشت کشور در حال توسعه و کم درآمدی که اطلاعات سری زمانی آنها را در اختیار داشتیم، دو الگوی متضاد را نشان می‌دهند: شواهد اندکی از سکولاریزاسیون وجود دارد (تنها دو جامعه از هشت جامعه به سوی قطب سکولار-عقلانی میل کرده‌اند-شیلی و مکزیک-); آرژانتین، برزیل، هند، نیجریه، افریقای جنوبی و ترکیه تغییری نکرده‌اند. اما اغلب این جوامع حرکتی را از ارزش‌های بقا به سمت ارزش‌های ابراز وجود نشان داده‌اند (تنها نیجریه و افریقای جنوبی این الگوی تغییر را ندارند). ارزش‌های سکولار-عقلانی در اغلب جوامع صنعتی پیشرفته و اکثر جوامع کمونیستی سابق گسترده‌تر می‌شوند (غیر از دولت‌های جایگزین اتحاد شوروی)، اما این اتفاق تنها در دو مورد از جوامع در حال توسعه و کم درآمد روی می‌دهد. ارزش‌های ابراز وجود در تمام جوامع صنعتی توسعه‌یافته و در اکثر جوامع دیگر گسترده می‌شوند، اما در هیچ یک از دولت‌های جایگزین اتحاد شوروی چنین نمی‌شود. این یافته‌ها نشان می‌دهند که امنیت رو به گسترش، منجر به ایجاد تحولی به سمت ارزش‌های سکولار و تساهل، اعتماد، بهزیستی ذهنی، و نگرش پسا مادی گرامی‌شود، در حالی که فروپاشی اجتماعی و اقتصادی، یک جامعه را به سوی مقابل سوق می‌دهد. اغلب جوامع رشد اقتصادی را در طول دو قرن اخیر شاهد بوده‌اند، اما از حدود ۱۹۸۰، دولت‌های جایگزین شوروی چنین وضعیتی نداشته‌اند. در عین حال، فروپاشی کمونیسم مهم‌ترین رویداد تاریخی این جوامع در مقیاس بلند مدت خواهد بود که احتمال رشد اقتصادی را مجدداً به حرکت خواهد انداخت، همچنان که در موارد متعددی از کشورهای کمونیستی سابق این امر صادق بوده است. اگر آنها رشد اقتصادی خود را بازسازی کنند، آنگاه پیش‌بینی ما این خواهد بود که آنها در هزارهٔ جدید به سوی ارزش‌های مدرن و پسا صنعتی حرکت کنند.

ارزش‌های اساسی این مردم، دگرگونی‌هایی پیچیده و سیستماتیک را در طول سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۸۱ تا ۱۹۹۸-۱۹۹۵ نشان می‌دهد. هر چند که از دیدگاه مدرن شدن، این مقطع زمانی ۱۷ ساله مقطع بسیار کوتاهی است. تحلیلی از تفاوت‌های ارزشی بین نسل‌ها بصیرت‌هایی را دربارهٔ تغییرات ارزشی طی دورهٔ زمانی طولانی‌تر به دست می‌دهد.

امر مفقودی بوده است.

^{۸۸} birth cohort.

حجم عظیمی از شواهد نشان می‌دهند که ارزش‌های پایه‌ی افراد تا اندازه‌ی زیادی با زمانی که به جوانی می‌رسند مربوط است.^{۸۹} همانطور که شومن و اسکات^{۹۰} مطرح کرده‌اند، نسل‌ها «حافظه‌ی جمعی»^{۹۱} دارند که در دوره‌ی نوجوانی و آغاز جوانی [در ذهن افراد] حک و ثبت می‌شود، و در طول عمر پا بر جای می‌ماند. بنا بر این، وقتی احساس امنیت رو به گسترشی پدید می‌آید، ما انتظار داریم که تفاوت‌های اساسی‌ای را بین ارزش‌های جوانان و کهنسالان شاهد باشیم.^{۹۲} به لحاظ نظری، افزایش سطح امنیت وجودی فاکتور کلیدی نهفته در تغییرات ارزشی بین نسلی است. در طول قرن بیستم، تجربیاتی که نسل‌های جوان‌تر را در جوامع صنعتی شکل می‌داد، با تجربیات نسل‌های قبلی تفاوت داشت (بقا بیش از پیش تضمین شد و بخش‌های رو به رشدی از نسل جوان بقا را تضمین شده یافتند). سرانته تولید ناخالص ملی شاخصی فی‌الجمله از میزان تضمین بقا به دست می‌دهد، اما جنگ، بیماری، و دیگر فاکتورها نیز مهم هستند. یکی از بهترین شاخص‌های امنیت وجودی در طول سال‌های تعیین‌کننده‌ی یک فرد، امید به زندگی آن کشور از سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۱۰ (دوره‌ی کودکی پیرترین پاسخگویان ما) تا کنون است. هر چند که ما چنین اطلاعات سری زمانی را در مورد اغلب این کشورها در اختیار نداریم، اما این را می‌دانیم که امید به زندگی در کشورها در ابتدای این قرن بالنسبه پایین بوده است و آشکارا در تمام جوامعی که رشد اقتصادی، رژیم غذایی پیشرفته، و مراقبت‌های بهداشتی پیشرفته را شاهد بوده‌اند، افزوده شده است. حتی در ایالات متحد (که هم اکنون ثروتمندترین کشور روی زمین است) امید به زندگی در سال ۱۹۰۰ تنها ۴۸ سال بوده است، و امروز ۷۶ سال است. جوامعی که امروزه امید به زندگی بالایی دارند، جوامعی هستند که بالنسبه از سال ۱۹۰۰ شاهد افزایش عمده‌ای در امنیت وجودی بوده‌اند.

بنا بر این، ما انتظار خواهیم داشت همبستگی‌های نیرومندی بین امید به زندگی یک جامعه و اندازه‌ی تفاوت‌های ارزشی بین نسلی در آن جامعه مشاهده کنیم؛ چنان که مشاهده کردیم. تفاوت‌های ارزشی بین نسلی در جوامع با بالاترین امید به زندگی عمده‌تر است. در بین ۶۱

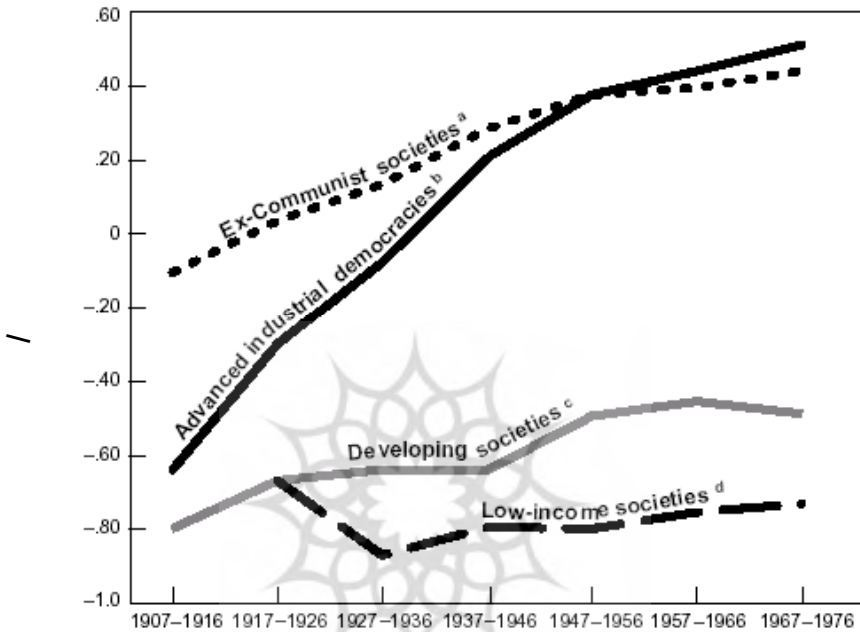
^{۸۹} Baker, Dalton, and Hildebrandt, 1981; Inglehart 1977, 1997; Rokeach, 1968, 1973.

^{۹۰} Schuman and Scott, 1989.

^{۹۱} "collective memories".

^{۹۲} Inglehart, 1997:45-47.

جامعه، همبستگی بین امید به زندگی در سال ۱۹۹۵ و اندازه تفاوت بین نسلی در زمینه ارزش‌های سنتی/سکولار-عقلانی ۰،۵۶، با سطح معنی‌داری $p < 0.001$ است؛ و همبستگی بین امید به زندگی و ارزش‌های بقا/ابراز وجود مساوی ۰،۴۱، با سطح معنی‌داری $p < 0.001$ است.



تصویر ۷: ارزش‌های سنتی / سکولار-عقلانی بر حسب سال تولد برای چهار نوع جامعه

منبع: اطلاعات از آخرین پیمایش مربوط به هر جامعه در «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» اقتباس شده‌اند.

نکته: مقادیر بالای آرایه سنتی/سکولار-عقلانی نشانگر سکولاریسم هستند. داده‌های برای آنکه وزن مشابهی را میان جوامع نشان دهند، وزن داده شده‌اند.

a: جوامع کمونیستی سابق، شامل: ارمنستان، آذربایجان، روسیه سفید، بوسنی، بلغارستان،

کرواسی، جمهوری چک، استونی، گرجستان، مجارستان، لاتویا، لیتونی، مقدونیه، مولداوی، لهستان، رومانی، روسیه، اسلواکی، اسلوونی، اوکراین، و یوگسلاوی (حجم نمونه: ۱۵۸۰۴)

b: جوامع صنعتی پیشرفته، شامل: استرالیا، اتریش، بلژیک، کانادا، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان شرقی، آلمان غربی، بریتانیای کبیر، ایسلند، ایرلند، ایرلند شمالی، ژاپن، کره جنوبی، هلند، نیوزیلند، نروژ، پرتغال، اسپانیا، سوئد، سوییس، و ایالات متحد (حجم نمونه: ۲۱۹۴۷).

c: جوامع در حال توسعه، شامل: آرژانتین، برزیل، شیلی، مکزیک، افریقای جنوبی، پورتو ریکو، ترکیه، اوروگوئه، و ونزوئلا (حجم نمونه: ۸۰۲۴).

d: درآمدهای کم درآمد، شامل: جمهوری دومینیکن، غنا، هند، نیجریه، پرو، و فیلیپین (حجم نمونه: ۵۲۸۰).

تصویر ۷ سطح ارزش‌های سنتی/سکولار-عقلانی را برای هفت گروه نسلی در طول یک دوره ۷۰ ساله از ۱۹۰۷ تا ۱۹۷۶ نشان می‌دهد. نموداری که تلاش کند تا تفاوت‌های سنی را بین حدود ۶۰ جامعه را تصویر کند، ناخوانا خواهد بود. بنا بر این، برای انتقال الگوی کلی به یک نمودار چکیده، ما جوامع را بر مبنای تاریخ اقتصادی‌شان طی قرن بیستم در چهار رده تقسیم کردیم:

۱. «دموکراسی‌های صنعتی پیشرفته»: این کشورها در سال ۱۹۹۵ دارای سرانه تولید ناخالص ملی بالاتر از ۱۰,۰۰۰ دلار هستند (بر مبنای برآورد بانک جهانی از قدرت خرید) و رشد اقتصادی قابل ملاحظه‌ای در طول قرن بیستم تجربه کرده‌اند (که این دلیل عمده ثروتمند بودن آنهاست - بر مبنای اطلاعات متخذ از جداول پن ورلد^{۹۳}، میانگین واقعی سرانه تولید ناخالص ملی آنها ۷,۰ برابر بیشتر از این میانگین قبل از ۱۹۵۰ بود)؛

۲. «جوامع کمونیستی سابق»: این کشورها حتی رشد اقتصادی شتابان‌تری را پس از ۱۹۵۰ تجربه کرده‌اند (میانگین واقعی سرانه تولید ناخالص ملی آنها

در سال ۱۹۹۲، ۱۳،۱ برابر بیشتر از این میانگین در سال ۱۹۵۰ بود)، اما آنها شاهد رجعت‌های اقتصادی عمده‌ای طی سال‌های اخیر بوده‌اند؛

۳. «جوامع در حال توسعه»: شامل تمام کشورهای غیر کمونیستی با سرانه واقعی تولید ناخالص ملی از ۵,۰۰۰ دلار تا ۱۰,۰۰۰ دلار در سال (میانگین سرانه تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۹۲ ۴,۷ برابر بیشتر از این میانگین در سال ۱۹۵۰ بود)؛

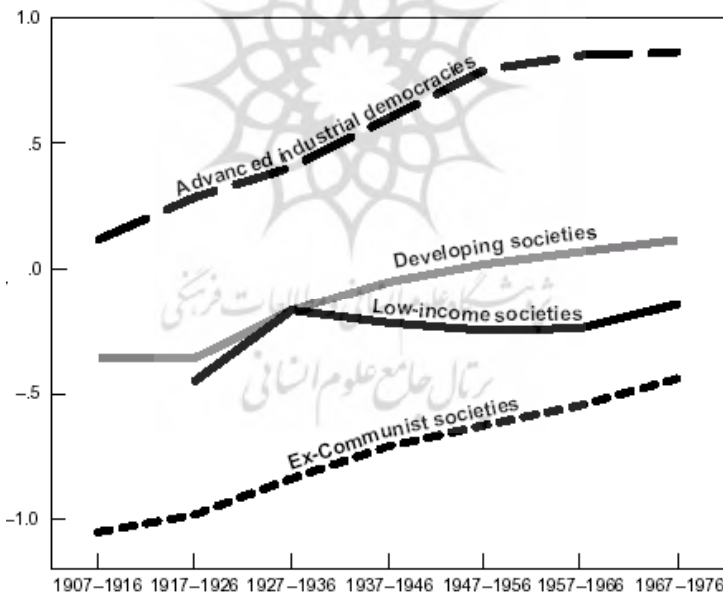
۴. «جوامع کم درآمد»: شامل تمام کشورها با سرانه تولید ناخالص ملی پایین‌تر از ۵,۰۰۰ دلار (گروهی که حایز حداقل رشد بلند مدت بوده‌اند و سرانه تولید ناخالص ملی آنها در سال ۱۹۹۲ تنها ۲,۰ برابر بیشتر از این میانگین در سال ۱۹۵۰ بود)^{۹۴}.

همانطور که تصویر ۷ نشان می‌دهد، در جوامع صنعتی پیشرفته و جوامع کمونیستی سابق، جوانان به طور مشخص کمتر از مسن‌های سنتی هستند. اما این تنها در مورد جوامعی صادق است که شاهد رشد اقتصادی قابل ملاحظه‌ای پس از ۱۹۵۰ بوده‌اند. خط شیب‌دار نشان می‌دهد که گروه‌های جوان‌تر جهان‌بینی‌های سکولار-عقلانی‌تری در قیاس با گروه‌های مسن‌تر دارند. تندی شیب در جوامع در حال توسعه کمتر است، و در مورد جوامع کم درآمد احتمال بیشتری هست که جوانان و مسن‌ها ارزش‌های سنتی را حفظ کنند.

گرچه به نظر می‌رسد که تغییر در شرایط اقتصادی نقش مهمی در تفاوت میان گروه‌های نسلی دارد، اما این تنها بخشی از ماجراست. بنا بر این، گروه‌های مسن‌تری که در جوامع کمونیستی سابق بزرگ شده‌اند باید ارزش‌های سکولار-عقلانی آشکارتری را در مقایسه با ارزش‌های نسل مشابه در هر نوع جامعه دیگری ابراز می‌داشتند. نسل‌هایی که شخصیت آنها در آن سال‌ها شکل گرفت، با رشد اقتصادی شتابان ویژگی یافته بود؛ رشدی که به نظر می‌رسید از سرمایه‌داری سبقت می‌گیرد. از این گذشته، آنها هدف فشارهای نیرومندی برای ریشه کن کردن دین و

^{۹۴} ایده آل این است که ما اطلاعات اقتصادی را از ده آغازین قرن بیستم در دست داشته باشیم تا داده‌های اقتصادی با سال تولد کوهورت‌های مسن در پژوهش‌مان منطبق باشد. بنا به دلایل فنی، اطلاعات قابل انطباق مربوط به دوره قبل از سال ۱۹۵۰ موجود نیست.

ارزش‌های سنتی بودند که یحتمل تأییراتی را نیز بر جای گذارده بود. اینگونه است که تفاوت ارزشی شدیدی را بین گروه‌های نسلی مسن‌تر و جوان‌تر جوامع کمونیستی سابق مشاهده می‌کنیم. اما طی دو دههٔ اخیر، این جوامع شاهد قهقرای ایدئولوژیک و زوال حمایت ایدئولوژیک شدند، و تفاوت‌های بین نسلی مستهلک شد (واقعاً بین جوانان ناپدید شد). بر عکس، گروه‌های نسلی مسن‌تر در جوامع صنعتی پیشرفته ارزش‌های سنتی بیشتری را در مقایسه با هم سن و سال‌های خود در جوامع کمونیستی سابق نشان می‌دهند؛ اما با گذشت زمان، جوامع صنعتی پیشرفته شیب تندتری را نشان می‌دهند، به طوری که جوان‌ترین گروه‌های نسلی حتی کمتر از هم سن و سال‌های خود در جوامع کمونیستی سابق سنتی هستند. الگوی موجود در تصویر ۷، با پیش‌بینی تفاوت‌های بین نسلی عمده در جوامعی که افزایش امید به زندگی و رشد اقتصادی بلند مدت را تجربه کرده‌اند (و نه جوامعی که تنها این روند را آغاز کرده‌اند)، همخوانی دارد.



تصویر ۸: ارزش‌های بقا/ابراز وجود بر حسب سال تولد برای چهار نوع جامعه

منبع: اطلاعات از آخرین پیمایش مربوط به هر جامعه در «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» اقتباس شده‌اند.

نکته: مقادیر بالای آرایه سنتی/سکولار-عقلانی نشانگر سکولاریسم هستند. داده‌های برای آنکه وزن مشابهی را میان جوامع نشان دهند، وزن داده شده‌اند. در مورد گروه‌بندی جوامع نگاه کنید به تصویر ۷.

تصویر ۸، سطح ارزش‌های بقا/ابراز وجود را در میان هفت گروه نسلی در مورد چهار نوع جامعه نشان می‌دهد. باز هم شدیدترین تفاوت‌های بین نسلی در جوامع صنعتی پیشرفته و در جوامع کمونیستی سابق مشاهده می‌شود؛ تفاوت‌های بین نسلی بالنسبه کمتری در جوامع در حال توسعه روی داده است، و تفاوت اندکی بین ارزش‌های گروه‌های نسلی جوانان و مسن‌ها در جوامع کم درآمد اتفاق افتاده. به عکس تصویر ۷، تصویر ۸ نشان می‌دهد که جوامع کمونیستی سابق، در «منظومه» اعتماد، تساهل، بهزیستی ذهنی، فعالیت سیاسی، و ابراز وجود (که آرایه اصلی تغییر بین فرهنگی را تشکیل می‌دهند) بسیار پایین‌تر از دیگر جوامع هستند. تا اندازه‌ای، شاید این بازتاب شرایط متفاوت باشد: طی دهه اخیر، اغلب جوامع کمونیستی سابق آشوب زده بوده‌اند، و مردم دولت‌های جایگزین شوروی انهدام نظام‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را به چشم دیده‌اند. زندگی نا امن و غیر قابل پیش بینی شده بود، و امید به زندگی واقعاً سقوط کرده بود. این نتیجه، الگوی پیچیده‌ای دارد: گرچه ما شکاف بین نسلی عمده‌ای را مشاهده کردیم، و روند طولانی‌ای را طی ۶۰ سال اخیر ملاحظه کردیم که طی آن زندگی افراد بیش از پیش امن می‌شود، اما واقعیت آشکار آن است که امروزه مردم جوامع کمونیستی سابق حتی بیش از مردم جوامع کم درآمد بر ارزش‌های بقا ابرام دارند. به عبارت دیگر، ما هم پدیده‌های مربوط به گروه‌های سنی و هم پدیده‌های دوره‌ای را مشاهده کرده‌ایم.

از آنجا که ما تنها داده‌های پیمایش‌های سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ را برای بیش از نیم این جوامع را در دست داریم، نمی‌توانیم نوعی از تحلیل گروه‌های سنی را انجام دهیم که به ما امکان تمیز تغییرات بلندمدت و کوتاه‌مدت را می‌دهد. این واقعیت که جوامع کمونیستی سابق در حال حاضر چنین در قعر قرار می‌گیرند، نشان می‌دهد که فروپاشی اقتصادی و سیاسی تأثیر عمده‌ای بر

جای می‌گذارد. شواهد حاصل از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» سال ۱۹۸۱ (که در آن مجارستان و استان تامبوی روسیه-نماینده‌ای از روسیه به عنوان تنها جوامع کمونیستی مشمول) نشان می‌دهند که این جوامع به طرز معناداری سطوح بالاتری از بهزیستی ذهنی را در قیاس با آنچه هم‌اکنون دارند داشته‌اند. اما حتی در این صورت، سطح آنها به طرز قابل ملاحظه‌ای پایین‌تر از سطح جوامع صنعتی توسعه‌یافته است. سطوح کلی بهزیستی آشکارا با فروپاشی نظام‌های کمونیستی فرسایش یافت؛ اکنون اغلب این جوامع سطوح بهزیستی ذهنی بسیار پایین‌تری را در قیاس با سطح بهزیستی کشورهای کم درآمد نشان می‌دهند. از آنجا که بهزیستی ذهنی یک عنصر محوری این آرایه ارزش‌هاست، گمان ما بر آن است که تأکید قوی بر ارزش‌های بقا که در جوامع کمونیستی سابق (در تصویر ۷) مشاهده می‌شود تا اندازه‌ای محصول فروپاشی کمونیسم در سال‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۱ است.

فقدان تغییرات بین نسلی در جوامع کم درآمد نشانگر تأکید مستمری بر ارزش‌های بقا در اکثریت عمده‌ای از جمعیت طی دهه‌های متمادی اخیر است.^{۹۵} بر عکس، در جوامع کمونیستی سابق گروه‌های نسلی متوالی سطوح رو به افزایشی از امنیت اقتصادی را تجربه می‌کردند، تا اینکه فروپاشی آنها را به حضيض کشاند. اما سطوح پایین ارزش‌های ابراز وجود که در جوامع

^{۹۵} جوامعی که ارزش‌های سنتی دارند، میزان مولید به مراتب بیشتری نیز نسبت به جوامع با ارزش‌های سکولار-عقلانی دارند، و این باعث می‌شود که ارزش‌های سنتی به رغم فشارهای مدرنیت گسترده باقی بماند. شاخص ارزش‌های سنتی/سکولار-عقلانی ما همبستگی منفی نیرومندی را با میزان مولید این جوامع در سال ۱۹۹۵ (پس از کنترل توسعه اقتصادی، آموزش، متغیرهای ساختار اجتماعی) نشان می‌دهد ($r = -0.75$). امروزه، اغلب جوامع صنعتی میزان‌های مولیدی پایین‌تر از میزان جایگزینی دارند. در آلمان، روسیه، ژاپن، اسپانیا، و ایتالیا، میانگین باروری زنان، مقداری از ۱.۲ تا ۱.۶ است (میزان جایگزینی برابر ۲.۱ است). بر عکس، جوامع کم درآمد به میزان بالای مولید خود ادامه می‌دهند (تا اندازه‌ای میزان‌های بالای زاد و ولد توسط ارزش‌های سنتی ترغیب می‌شود). در مثلاً نیجریه، میزان متوسط فرزندزایی زنان ۵.۵ فرزند است، و این فرزندزایی در آغاز زندگی صورت می‌پذیرد، و شکاف میان نسل‌ها را می‌کاهد. تفاوت‌های زاد و ولد بین جوامع صنعتی و در حال توسعه آنچنان زیاد است که ما دو روند ظاهراً ناهمساز را مشاهده کردیم:

۱. اغلب جوامع در حال صنعتی شدن هستند، و صنعتی شدن موجب جهان‌بینی‌های بیش از پیش سکولار می‌شود؛
۲. اما امروزه، تعداد حتی بیشتری (در مقایسه با گذشته) از مردم ارزش‌های سنتی را اختیار می‌کنند.

در سال ۱۹۷۰، ۷۳ درصد از جمعیت جهان در کشورهای در حال توسعه و ۲۷ درصد در کشورهای توسعه‌یافته زندگی می‌کردند. در سال ۱۹۹۶ کشورهای توسعه‌یافته تنها ۲۰ درصد از جمعیت جهان را شامل می‌شدند؛ برآورد این میزان در سال ۲۰۲۰ ۱۶ درصد جمعیت جهان است (U.S. Census Bureau, 1996). مردم توسعه‌یافته‌ترین کشورها به سمت ارزش‌های مدرن تغییر جهت داده‌اند، اما جوامع آنها نسبت کاهنده‌ای از جمعیت جهان را در بر می‌گیرند.

کمونیستی سابق یافت می‌شود، صرفاً محصول فاکتورهای اقتصادی جاری نیست. حتی در سال ۱۹۸۱، یک دهه قبل از فروپاشی اتحاد شوروی، این جوامع سطوح پایین‌تری از بهزیستی ذهنی را در قیاس با جوامعی که سرانۀ تولید ناخالص ملی آنها کمتر بود داشتند. همانطور که تحلیل رگرسیون چندگانه ما نشان می‌دهد، سطوح پایین ارزش‌های ابراز وجود که در جوامع کمونیستی سابق یافت می‌شود، حتی پس از کنترل متغیرهای اقتصادی نیز باقی خواهد ماند. شاید تا اندازه‌ای این محصول زندگی تحت رژیم‌های اقتدارگرای سرکوبگر باشد.

همچنان که جامعه‌ای از یک اقتصاد کشاورزی به یک اقتصادی صنعتی تحول می‌یابد، و بقا به سوی تضمین شدن می‌رود، اعتقادات دینی سنتی رو به زوال می‌روند. با این حال، در حالی که قرن بیست و یکم رو به آغاز می‌رود، شکاف‌ها در راستای خطوط مذهبی نیرومند باقی می‌مانند. چرا دین چنین کند و بطبیعی نابود می‌شود؟

دلایل مختلفی وجود دارد. مثلاً، گر چه علی الظاهر امنیت وجودی فزاینده از محوریت ایمان دینی می‌کاهد، اما عکس آن نیز صادق است، و تاریخ چرخشی طنزآمیز دارد. صنعتی شدن به سبک کمونیستی تناسب ویژه‌ای با سکولار شدن دارد، اما فروپاشی کمونیسم ناامنی فراگیر و بازگشتی به عقاید دینی را موجب شده است. در سال ۱۹۹۰، وقتی یک حزب کمونیستی لغزان و در عین حال همچنان مسلط کمونیستی حکومت را در روسیه در دست داشت، ۵۶ درصد از روس‌ها خود را دیندار می‌دانستند. در سال ۱۹۹۵، یعنی زمانی که نظام‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شوروی فروپاشید، ۶۴ درصد از روس‌ها خود را دیندار می‌دانستند (این میزانی است که نه تنها در قیاس با گذشته روسیه، بلکه در مقام مقایسه با سطح متوسط جوامع صنعتی پیشرفته رقم بالایی محسوب می‌شود). روسیه سفید و سه جمهوری بالتیک، جملگی چنین احیای دینی را نشان دادند. سالیان متمادی حاکمیت کمونیستی دین را در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی مضمحل‌ن ساخت، و فروپاشی کمونیسم منجر به احیای سوگیری‌های دینی گردید.

اطلاعات دو روند متضاد را نشان می‌دهند: کاهش حضور در مجامع دینی در کشورهای صنعتی پیشرفته از یک سوی، و پابرجایی اعتقادات دینی و ظهور معنویت. در میان ۲۰ جامعه صنعتی پیشرفته که ما اطلاعات سری زمانی آنها را در دست داریم، ۱۶ جامعه روند کاهنده حضور در کلیسا را نشان می‌دهند، حال آنکه تنها ۲ جامعه شاهد افزایش این رقم هستند (جدول ۷). گر چه

ایالات متحد مقاومت استثنایی‌ای در قبال سکولار شدن نشان می‌دهد^{۹۶}، اما اطلاعات ما کاهش ملایمی را در مراجعه به کلیسا حتی در این کشور نشان می‌دهند (رونندی که در «پیمایش‌های اجتماعی عمومی»^{۹۷} در خلال سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۸ نیز مشاهده شد^{۹۸}). اما در میان جوامع کمونیستی سابق، الگو کاملاً متفاوت است: پنج جامعه از هفت جامعه‌ای که ما اطلاعات سری زمانی آنها را در اختیار داشتیم، حضوری جوامع در حال توسعه الگوی پیچیده‌ای یافتیم؛ تقریباً تعداد مشابهی از کشورها میزان حضور رو به افزایش و رو به کاهش در مجامع دینی را نشان دادند^{۹۹}.



^{۹۶} Hout and Greeley, 1998.

^{۹۷} GSS (General Social Surveys).

^{۹۸} Smith, 1999.

^{۹۹} بخش بی‌سواد (و سنتی‌ترین بخش) جمعیت در جوامع در حال توسعه، در این پیمایش‌ها چندان مورد توجه نبوده‌اند. از آنجا که این بخش از جمعیت بخش عمده‌ای از مردم در جوامع کم‌درآمد است، ما فرض را بر آن گذاشتیم که این اطلاعات در مورد کاهش مشارکت دینی در این جوامع مبالغه می‌کنند.

کشور	۱۹۸۱	۱۹۹۰-۱۹۹۱	۱۹۹۵-۱۹۹۸	تغییر خالص
دموکراسی‌های پیشرفته صنعتی: ^a				
استرالیا	40	.	25	-6
بلژیک	38	35	.	-3
کانادا	45	40	.	-5
فنلاند	3	3	11	-2
فرانسه	17	17	.	0
آلمان شرقی	.	20	9	-1
آلمان غربی	35	33	25	-0
بریتانیا کیبیر	23	25	.	+2
ایسلند	0	9	.	-1
ایرلند	88	88	.	0
ایرلند شمالی	67	69	.	+2
کره جنوبی	29	60	27	-2
ایتالیا	48	47	.	-1
ژاپن	12	11	11	-1
هلند	40	31	.	-9
نروژ	11	13	13	-1
اسپانیا	53	40	33	-6
سوئد	11	0	11	-3
سوئیس	.	43	25	-8
ایالات متحده	60	59	55	-5
جوامع کمونیستی سابق: ^b				
روسیه سفید	.	6	11	+8
بلغارستان	.	9	15	+6
مجارستان	6	34	.	+8
لهستان	.	9	16	+7
لاتویا	.	85	74	-1
روسیه	.	6	8	+2
اسلونی	.	35	33	-2
جوامع در حال توسعه و کم درآمد: ^c				
آرژانتین	56	55	41	-6
برزیل	.	50	54	+4
شیلی	.	47	44	-3
هند	.	71	54	-17
مکزیک	74	63	65	-9
نیجریه	.	88	87	-1
افریقای جنوبی	61	.	70	+9
ترکیه	.	38	44	+6

جدول ۷: در صد مراجعه افراد به مجامع دینی حداقل یک بار در ماه بر حسب کشور و سال

a:	۱۶ دموکراسی از ۲۰ دموکراسی صنعتی توسعه یافته کاهش نشان می دهند؛ میانگین تغییر مساوی ۵- است.
b:	از میان جوامع کمونیستی سابق، ۵ کشور از ۷ کشور افزایش نشان می دهند؛ میانگین تغییر مساوی ۴+ است.
c:	از میان جوامع در حال توسعه و کم درآمد، ۵ کشور از ۸ کشور کاهش نشان می دهند؛ میانگین تغییر مساوی ۴- است.

ویژگی صنعتی شدن، زوال ارزش های دینی سنتی است، اما این لزوماً ویژگی مرحله پسا صنعتی نیست. نیاز به امنیت تنها جذابیت دین نیست. مردم همواره در جستجوی پاسخ به این سؤالات هستند: از کجا آمده ایم؟ به کجا می رویم؟ چرا اینجا هستیم؟ نیاز پاسخ به این پرسش ها خصوصاً به هنگام رویارویی با فجایع می تواند حاد و شدید شود، اما این سؤالات در جامعه پسا صنعتی از بین نمی روند. احتمالاً علایق معنوی همیشه بخشی از نگرش انسانی است. شاید امروزه کلیساهای مرسوم برای اغلب مردم جوامع پسا صنعتی روی طول موج غلطی قرار داشته باشند و صدایشان شنیده نشود، اما الهیات جدید، همچون «الهیات» محیط زیست گرایی، یا اعتقادات عصر جدید در حال ظهورند و می روند تا تمام عرصه را فراگیرند.^{۱۱۰} با ظهور جامعه پسا صنعتی، زوال وفاداری به نهادهای دینی مرسوم ادامه می یابد، و وتناو^{۱۱۱} بر آن است که زوال دین سازمان یافته در امریکا با ظهور علایق معنوی همراه است؛ تحولی از به قول او «معنویت سکنا گزیدن»^{۱۱۲} به سوی «معنویت جستجو کردن»^{۱۱۳} (پاسخی به یک پرسش شخصی برای یافتن راه های معنوی نو). به نظر می رسد که تز ووتناو به فراتر از جامعه

^{۱۱۰} Baker, 1999.

^{۱۱۱} Wuthnow, 1998.

^{۱۱۲} spirituality of dwelling.

^{۱۱۳} spirituality of seeking.

امریکا صدق می‌کند. پسا مادی‌گرایان کمتر از مادی‌گرایان به اشکال سنتی دین می‌تازند، و در عین حال مایلند تا وقت خود را صرف تفکر راجع به معنا و هدف زندگی کنند. و در سه موج متوالی «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»، «علاقه به معنا و هدف زندگی در اغلب جوامع صنعتی پیشرفته شده است. اهمیت ذهنی اعتقاد دینی در اغلب دموکراسی‌های صنعتی پیشرفته تغییر اندکی را متحمل شده است. مثلاً، «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی» می‌پرسند که «چقدر خدا در زندگی شما اهمیت دارد؟»^{۱۴}. در صد انتخاب «۱۰» (بالاترین نمره در یک طیف ۱۰ نمره‌ای) تنها اندکی در جوامع صنعتی پیشرفته کاهش یافته است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^{۱۴} این متغیر خصوصاً یکی از شاخص‌های مؤثر دینداری کلی است و یکی از مؤلفه‌های مربوط به آرایه ارزش‌های سنتی اسکولار-عقلانی است.

کشور	۱۹۸۱	۱۹۹۰-۱۹۹۱	۱۹۹۵-۱۹۹۸	تغییر خالص
دموکراسی‌های پیشرفته صنعتی: a				
استرالیا	25	.	2	-
بلژیک	9	8	.	-4
کانادا	36	28	.	-
فنلاند	4	2	.	-
فرانسه	0	0	.	0
آلمان شرقی	.	8	6	-
آلمان غربی	6	4	6	0
بریتانیای کبیر	20	6	.	-
ایسلند	2	7	.	-
ایرلند	29	40	.	+1
ایرلند شمالی	38	41	.	+3
ایتالیا	31	29	.	-
ژاپن	6	6	5	-
هلند	1	1	.	0
نروژ	9	5	2	-
اسپانیا	8	8	2	+8
سوئد	9	8	8	-
سوئیس	.	2	7	-
ایالات متحده	50	48	50	0
جوامع کم‌نویستی سابق: b				
روسیه سفید	.	8	2	+2
بلغارستان	.	7	0	+3
مجارستان	2	2	.	+1
لاتویا	.	9	7	+8
روسیه	.	0	9	+9
اسلونی	.	4	5	+1
جوامع در حال توسعه و کم درآمد: c				
آرژانتین	32	49	57	+25
برزیل	.	83	87	+4
شیلی	.	61	58	-
هند	.	44	56	+2
مکزیک	60	44	50	-
نیپریه	.	87	87	0
افریقای جنوبی	50	74	71	+2
ترکیه	.	71	81	+10

جدول ۸) هر چند مردم در اکثریت قاطعی از این جوامع میزان پایین‌تری از حضور در کلیسا را اعلام کرده‌اند، اما تنها حدود نیمی از این جوامع کاهش اهمیت خدا را نشان داده‌اند، و میانگین

کاهش تنها یک در صد بوده است. احساس دینی در دیگر نقاط جهان حتی از این همه نیرومندتر است. در هر سه جامعه کمونیستی سابق که اطلاعات سری زمانی آنها در دست بود، اهتمام به خداوند افزایش یافته است. الگوی مشابهی در اکثر جوامع در حال توسعه و کم درآمد اتخاذ شده است: اهمیت خداوند در پنج جامعه از هشت جامعه افزایش یافته است، و در یکی از جوامع (نیجریه) که افزوده نشده است، در سطح فوق العاده بالایی ثابت مانده است.



کشور	۱۹۸۱	۱۹۹۰-۱۹۹۱	۱۹۹۵-۱۹۹۸	تغییر خالص
دموکراسی‌های پیشرفته صنعتی: ^a				
استرالیا	25	.	2	-4
بلژیک	9	8	.	+4
کانادا	36	28	.	-8
فنلاند	44	22	.	-2
فرانسه	10	10	.	0
آلمان شرقی	.	8	6	-7
آلمان غربی	6	44	6	0
بریتانیای کبیر	20	6	.	-4
ایسلند	22	17	.	-5
ایرلند	29	40	.	+11
ایرلند شمالی	33	41	.	+3
ایتالیا	31	29	.	-2
ژاپن	6	6	5	-1
هلند	1	1	.	0
نروژ	9	5	2	-7
اسپانیا	8	8	26	+8
سوئد	9	8	8	-1
سوئیس	.	26	17	-9
ایالات متحده	50	48	50	0
جوامع کمونیستی سابق: ^b				
روسیه سفید	.	8	20	+2
بلغارستان	.	7	10	+3
مجارستان	2	22	.	+1
لاتویا	.	9	17	+8
روسیه	.	10	9	-9
اسلونی	.	44	5	-1
جوامع در حال توسعه و کم درآمد: ^c				
آرژانتین	32	49	57	+25
برزیل	.	83	87	+4
شیلی	.	61	58	-3
هند	.	44	56	+2
مکزیک	60	44	50	-10
نیجریه	.	87	87	0
آفریقای جنوبی	50	74	71	+2
ترکیه	.	71	81	+10

جدول ۸: در صد تعیین نمره «۱۰» برای «اهمیت خدا در زندگی» در یک مقیاس ۱۰ نمره‌ای به

تفکیک کشور و سال

^a: ۱۱ دموکراسی از ۱۹ دموکراسی صنعتی توسعه یافته کاهش نشان می دهند؛ میانگین تغییر مساوی ۱- است.

^b: از میان جوامع کمونیستی سابق، ۶ کشور از ۶ کشور افزایش نشان می دهند؛ میانگین تغییر مساوی ۶+ است.

^c: از میان جوامع در حال توسعه و کم درآمد، ۵ کشور از ۸ کشور افزایش نشان می دهند؛ میانگین تغییر مساوی ۶+ است.

اهمیت ذهنی خداوند در دموکراسی های صنعتی پیشرفته کاهش بسیار اندکی داشته است، اما در کلیت جهان افزوده شده است. اما حتی در جوامع صنعتی پیشرفته نیز، علایق معنوی وسیع تر گسترش بیشتری یافته است. از پاسخگویان «پیمایش های ارزش های جهانی» پرسیده شد «اگر اساساً به این موضوع فکر می کنید، کی به کی به معنا و هدف از زندگی می اندیشید؟» چهار گزینه مطرح بود: «اغلب»، «گاهی»، «ندرتاً» و «هرگز». در صد کسانی که گفته اند «اغلب» به معنا و هدف زندگی می اندیشم در ۲۶ جامعه از ۳۷ جامعه ای که اطلاعات سری زمانی آن را در دست داشتیم افزایش داشته است، و این افزایش در دموکراسی های صنعتی پیشرفته (در این جوامع، ۱۶ جامعه از ۲۰ جامعه صنعتی پیشرفته گرایش فزاینده ای به علایق معنوی از خود نشان دادند) محسوس تر بود.

(جدول ۹) شاید قدرت کلیسای سلسله مراتبی مرسوم کاهش یافته باشد، اما ظهور جامعه پسا صنعتی ضرورتاً گرایش به دین را نابود نمی کند. در واقع، شواهد نشان می دهند که جامعه پسا صنعتی شاهد گرایش رو به رشدی به سمت علایق معنوی در معنای وسیع آن است.

کشور	۱۹۸۱	۱۹۹۰-۱۹۹۱	۱۹۹۵-۱۹۹۸	تغییر خالص
دموکراسی‌های پیشرفته صنعتی: ^a				
استرالیا	34	.	44	+10
بلژیک	22	29	.	+7
کانادا	38	43	.	+5
فنلاند	32	38	40	+8
فرانسه	36	39	.	+3
آلمان شرقی	.	40	47	+7
آلمان غربی	29	30	41	+12
بریتانیای کبیر	34	36	.	+2
ایسلند	39	36	.	-3
ایرلند	25	34	.	+9
ایرلند شمالی	29	33	.	+4
کرة جنوبی	29	39	.	+10
ایتالیا	36	48	.	+12
ژاپن	2	2	26	+5
هلند	2	31	.	+10
نروژ	26	31	32	+6
اسپانیا	24	27	24	0
سوئد	20	24	28	+8
سوئیس	.	44	43	-1
ایالات متحد	48	48	46	-2
جوامع کمونیستی سابق: ^b				
روسیه سفید	.	36	47	+12
بلغارستان	.	44	33	-11
چین	.	30	26	-4
استونی	.	36	39	+4
مجارستان	44	45	.	+1
لاتویا	.	36	43	+7
لیتوانی	.	41	42	+1
روسیه	.	41	45	+4
اسلونی	.	37	33	-4
جوامع در حال توسعه و کم درآمد: ^c				
آرژانتین	30	57	51	+21
برزیل	.	44	37	-7
شیلی	.	54	50	-4
هند	.	28	28	-5
مکزیک	32	40	39	+7
نیجریه	.	60	50	-10
آفریقای جنوبی	38	57	46	+8
ترکیه	.	38	50	+12

جدول ۹: در صد تعیین گزینه «اغلب» برای «فکر کردن به معنا و هدف از زندگی» در یک

مقیاس ۱۰ نمره‌ای به تفکیک کشور و سال

a: ۱۶ دموکراسی از ۲۰ دموکراسی صنعتی توسعه یافته افزایش نشان می‌دهند؛ میانگین تغییر مساوی +۶ است.

b: از میان جوامع کمونیستی سابق، ۵ کشور از ۷ کشور افزایش نشان می‌دهند؛ میانگین تغییر مساوی +۱ است.

c: از میان جوامع در حال توسعه و کم‌درآمد، ۵ کشور از ۸ کشور افزایش نشان می‌دهند؛ میانگین تغییر مساوی +۳ است.

شواهد برگرفته از «پیمایش‌های ارزش‌های جهانی»، هم تغییر فرهنگی گسترده، و هم استمرار ارزش‌های سنتی خاص را نشان می‌دهند. توسعه اقتصادی با تغییرات فرهنگی فراگیر و تا اندازه‌ای قابل پیش‌بینی همراه است. صنعتی شدن موجب تحولی از ارزش‌های سنتی به ارزش‌های سکولار-عقلانی می‌شود، اما ظهور جامعه پسا صنعتی منجر به تحولی به سمت اعتماد، تساهل، بهزیستی، و ارزش‌های پسا مادی گرا بیشتر می‌شود. فروپاشی اقتصادی باعث سوق دادن جامعه به سمت عکس می‌شود. اگر توسعه اقتصادی استمرار یابد، یک فرایند زوال مستمر دین‌نهادی شده را پیش‌بینی می‌کنیم. احتمال ناپدید شدن تأثیر نظام‌های ارزشی سنتی وجود ندارد، و نظام‌های اعتقادی استمرار و پابرجایی قابل ملاحظه‌ای از خود نشان می‌دهند. شواهد تجربی برگرفته از ۶۵ جامعه نشان می‌دهند که ارزش‌ها می‌توانند تغییر کنند و تغییر می‌کنند، اما همچنین این را نیز نشان می‌دهند که آنها به انعکاس میراث فرهنگی جامعه ادامه می‌دهند.

نظریه پردازان مدرن‌سازی تا اندازه‌ای حق دارند. ظهور جامعه صنعتی با تحول فرهنگی منسجمی و جدا شدن از نظام‌های ارزشی سنتی در ارتباط است، و ظهور جامعه پسا صنعتی با جدا شدن از هنجارها و ارزش‌های مطلق به سوی منظومه‌ای از ارزش‌های پیش از پیش عقلانی، متساهل، مبتنی بر اعتماد و پسا صنعتی مرتبط است. اما به نظر می‌رسد که ارزش‌ها مسیر مستقلی را می‌پیمایند: تاریخ سنت‌های پروتستان، ارتدکس، اسلامی، یا کنفوسیوسی نواحی فرهنگی را پدید آورد که پس از کنترل تأثیر توسعه اقتصادی پابرجای می‌مانند. توسعه اقتصادی روی آن دارد تا جوامع را به سمت و سوی مشترکی سوق دهد، اما نه تنها تأثیر میراث فرهنگی جامعه را زایل نمی‌کند،

بلکه به نظر می‌رسد که در مسیری موازی خطوطی که میراث فرهنگی ترسیم می‌کنند حرکت می‌نماید. تردید داریم که نیروهای مدرن‌سازی در آینده قابل پیش بینی، یک فرهنگ یکدست جهانی پدید آورد.

ما اصلاحات مختلفی را در نظریه مدرن‌سازی پیشنهاد می‌کنیم:

❖ نخست اینکه مدرن‌سازی یک مسیر خطی را نمی‌پیماید. ظهور بخش خدمات و ورود به یک جامعه دانش با مجموعه‌ای از تغییرات فرهنگی در ارتباط است که با تغییرات فرهنگی مربوط به صنعتی شدن متفاوت است. از این گذشته، فروپاشی اقتصادی طولانی مدت می‌تواند تأثیرات مدرن‌سازی را معکوس کند، چنان که به نظر می‌رسد در اتحاد شوروی سابق چنین شد.

❖ دوم اینکه تر سکولار شدن زیادی ساده شده است. شواهد ما نشان می‌دهند که سکولار شدن اساساً به مرحله صنعتی شدن (تحول از جامعه کشاورزی به جامعه صنعتی که چند وقت پیش در جوامع صنعتی پیشرفته خاتمه یافت) مربوط می‌شود. این تحول با کاهش عمده نقش کلیسا همراه بود که مارکس و دیگران را متقاعد کرد تا فرض را بر این بگیرند که اعتقادات دینی در بلند مدت از بین خواهند رفت. تحول از جامعه کشاورزی به جامعه صنعتی شهری از اهمیت دین سازمان یافته کاست، اما این با گرایش به معنا و هدف از زندگی جبران شد. اعتقادات دینی پابرجای می‌ماند و علائق معنوی در معنای گسترده‌اش در جوامع صنعتی پیشرفته گسترش می‌یابد.

❖ سوم اینکه به نظر می‌رسد که تغییرات فرهنگی مسیر مستقلی را می‌پیمایند. توسعه اقتصادی تغییرات فرهنگی فراگیری را پدید می‌آورد، اما این واقعیت که یک جامعه به لحاظ تاریخی توسط پروتستانیسیم، کنفیسوسیسیسم یا اسلام شکل گرفته است، میراث فرهنگی‌ای بر جای می‌گذارد که تأثیر دیرپایی بر توسعه آینده دارد. گر چه در اروپای پروتستان امروز تعداد اندکی از افراد به کلیسا می‌روند، اما به لحاظ تاریخی جوامع پروتستان در متن طیف گسترده‌ای از ارزش‌ها و وجهه‌نظرها [از دیگر جوامع] متمایز می‌مانند. همین نکته در مورد جوامع تاریخی کاتولیک رومی، برای جوامع تاریخی اسلامی یا ارتدکس و برای جوامع تاریخی کنفیسوسی صدق می‌کند.

❖ چهارم اینکه، تغییرات فرهنگی را معادل «امریکایی شدن» دیدن گمراه کننده است. جوامع در حال صنعتی شدن شبیه ایالات متحد . در واقع، همانطور که بسیاری از

ناظران زندگی امریکایی استدلال می‌کنند^{۱۵}، به نظر می‌رسد که ایالات متحد یک مصداق انحرافی است، و مردم آن در مقایسه با جوامع دیگر با ثروت مشابه، بسیار بیشتر ارزش‌ها و اعتقادات سنتی خود را محفوظ داشته‌اند^{۱۶}. اگر بخواهیم مثال جوامعی را که پیش‌تاز تغییرات فرهنگی هستند را بیاوریم، آن مثال‌ها کشورهای اسکاندیناوی خواهند بود.

❖ دست آخر اینکه مدرن‌سازی فرایندی احتمالی است، نه متعین. توسعه اقتصادی، یک جامعه خاص را به یک سمت و سوی قابل پیش‌بینی سوق می‌دهد، اما فرایند و مسیر این حرکت اجتناب‌ناپذیر نیست. فاکتورهای بسیاری دخیلند، و از این رو پیش‌بینی‌ها باید بر حسب بافت تاریخی و فرهنگی جامعه موضوع احتمالی باشد.

در مجموع، پیش‌بینی اصلی نظریه مدرن بسیار تأیید می‌شود: توسعه اقتصادی با تغییرات عمده در ارزش‌ها و اعتقادات مسلط همراه است: جهان‌بینی‌های جوامع ثروتمند آشکارا از جهان‌بینی‌های جوامع فقیر متفاوت است. این لزوماً به معنای همگرایی فرهنگی نیست، بلکه این سوئیۀ کلی تغییرات فرهنگی را پیش‌بینی می‌کند (تا حدی که پیش‌بینی می‌کند که این فرایند مبتنی بر جایگزینی جمعیت و نسل‌هاست)، و حتی ایده‌هایی درباره میزان رخداد محتمل چنین تغییراتی به دست می‌دهد.

1. Almond, Gabriel and Sidney Verba. 1963. *The Civic Culture*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
2. Baker, Kendall, Russell Dalton, and Kai Hildebrandt. 1981. *Germany Transformed*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
3. Baker, Wayne E. 1999. *North Star Falling: The American Crisis of Values at the New Millennium*. School of Business, University of Michigan, Ann Arbor, MI. Unpublished manuscript.
4. Bell, Daniel. 1973. *The Coming of Post-Industrial Society*. New York: Basic Books.
5. Bell, Daniel. 1976. *The Cultural Contradictions of Capitalism*. New York: Basic Books.
6. Bernstein, Mary. 1997. "Celebration and Suppression: The Strategic Uses of Identity by the Lesbian and Gay Movement." *American Journal of Sociology* 103:531-65.
7. Bradshaw, York W. and Michael Wallace. 1996. *Global Inequalities*. Thousand Oaks, CA: Pine Forge.
8. Chase-Dunn, Christopher. 1989. *Global Formations: Structures of the World-Economy*. Cambridge, England: B. Blackwell.
9. Chirot, Daniel. 1977. *Social Change in the Twentieth Century*. New York: Harcourt Brace Jovanovich.

^{۱۵} Lipset 1990, 1996.

^{۱۶} Baker, 1999.

10. Chirot, Daniel. 1994. *How Societies Change*. Thousand Oaks, CA: Pine Forge.
11. Coleman, James S. 1990. *Foundations of Social Theory*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
12. Dahrendorf, Ralf. 1959. *Class and Class Conflict in Industrial Society*. Stanford, CA: Stanford University Press.
13. DeSoya, Indra and John Oneal. 1999. "Boon or Bane? Reassessing the Productivity of Foreign Direct Investment with New Data." *American Sociological Review* 64:766–82.
14. DiMaggio, Paul. 1994. "Culture and Economy." Pp. 27–57 in *The Handbook of Economic Sociology*, edited by N. J. Smelser and R. Swedberg. Princeton, NJ: Princeton University Press.
15. DiMaggio, Paul, John Evans, and Bethany Bryson. 1996. "Have Americans' Social Attitudes Become More Polarized?" *American Journal of Sociology* 102:690–755.
16. Dollar, David. 1992. "Outward-Oriented Developing Economies Really Do Grow More Rapidly: Evidence from 95 LDCs, 1976–1985." *Economic Development and Cultural Change* 13 (79):523–44.
17. Evans, Peter. 1995. *Embedded Autonomy: States and the Industrial Transformation*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
18. Firebaugh, Glenn. 1992. "Growth Effects of Foreign and Domestic Investment." *American Journal of Sociology* 98:105–30.
19. Firebaugh, Glenn. 1999. "Empirics of World Income Inequality." *American Journal of Sociology* 104: 1597–630.
20. Firebaugh, Glenn and Frank Beck. 1994. "Does Economic Growth Benefit the Masses? Growth, Dependence, and Welfare in the Third World." *American Sociological Review* 59: 631–53.
21. Frank, Andre Gunder. 1966. "The Development of Underdevelopment." *Monthly Review* 18 (September):17–30.
22. Fukuyama, Francis. 1995. *Trust: The Social Virtues and the Creation of Prosperity*. New York: Free Press.
23. Guillén, Mauro. 1994. *Models of Management: Work, Authority, and Organization in a Comparative Perspective*. Chicago, IL: University of Chicago Press.
24. Hamilton, Gary G. 1994. "Civilizations and Organization of Economies." Pp. 183–205 in *The Handbook of Economic Sociology*, edited by N. J. Smelser and R. Swedberg. Princeton, NJ: Princeton University Press.
25. Hein, Simon. 1992. "Trade Strategy and the Dependency Hypothesis: A Comparison of Policy, Foreign Investment and Economic Growth in Latin America and East Asia." *Economic Development and Cultural Change* 13 (79):495– 521.
26. Hout, Michael and Andrew Greeley. 1998. "What Church Officials' Reports Don't Show: Another Look at Church Attendance Data." *American Sociological Review* 63:113–19.
27. Hunter, James Davison. 1991. *Culture Wars: The Struggle to Define America*. New York: Basic.
28. Huntington, Samuel P. 1993. "The Clash of Civilizations?" *Foreign Affairs* 72 (3):22–49.
29. Huntington, Samuel P. 1996. *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*. New York: Simon and Schuster.
30. Inglehart, Ronald. 1977. *The Silent Revolution: Changing Values and Political Styles in Advanced Industrial Society*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
31. Inglehart, Ronald. 1990. *Culture Shift in Advanced Industrial Society*. Princeton, NJ: Princeton University Press.

32. Inglehart, Ronald. 1997. *Modernization and Postmodernization: Cultural, Economic and Political Change in 43 Societies*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
33. Inkeles, Alex and David Smith. 1974. *Becoming Modern: Individual Changes in Six Developing Societies*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
34. Lerner, Daniel. 1958. *The Passing of Traditional Society: Modernizing the Middle East*. New York: Free Press.
35. Lipset, Seymour Martin. 1990. "American Exceptionalism Reaffirmed." *Toqueville Review* 10:23-45.
36. Lipset, Seymour Martin. 1996. *American Exceptionalism*. New York: Norton.
37. Marx, Karl. 1859. *Grundrisse der Kritik der Politischen Oekonomie* (TITLE TRANSLATION HERE). ADD. See Page 1.
38. Marx, Karl. 1867. *Das Kapital*. ADD SEE PAGE 2.
39. McMichael, Philip. 1996. "Globalization: Myths and Realities." *Rural Sociology* 61:25-56.
40. Meyer John W., John Boli, George M. Thomas, and Francisco O. Ramirez. 1997. "World Society and the Nation-State." *American Journal of Sociology* 103:144-81.
41. Putnam, Robert. 1993. *Making Democracy Work: Civic Traditions in Modern Italy*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
42. Rice, Tom W. and Jan L. Feldman. 1997. "Civic Culture and Democracy from Europe to America." *Journal of Politics* 59:1143-72.
43. Rokeach, Milton. 1968. *Beliefs, Attitudes, and Values*. San Francisco: Jossey-Bass.
44. Rokeach, Milton. 1973. *The Nature of Human Values*. New York: Free Press.
45. Schuman, Howard and Jacqueline Scott. 1989. "Generations and Collective Memories." *American Sociological Review* 54:359-81.
46. Smith, Tom. 1999. "Church Attendance Declining in the U.S." National Opinion Center press release, June 8, 1999.
47. Spier, Fred. 1996. *The Structure of Big History: From the Big Bang until Today*. Amsterdam, Holland: Amsterdam University Press.
48. Stevenson, Mark. 1997. "Globalization, National Cultures, and Cultural Citizenship." *The Sociological Quarterly* 38:41-67.
49. Stokes, Randall G. and Susan Marshall. 1981. "Tradition and the Veil: Female Status in Tunisia and Algeria." *Journal of Modern African Studies* 19:625-46.
50. U.S. Census Bureau. 1996. *World Population Profile: 1996*. Washington, DC: U.S. Census Bureau.
51. Wallerstein, Immanuel. 1974. *The Modern World System*. Vol. 1. New York: Academic Press.
52. Wallerstein, Immanuel. 1976. "Modernization: Requiescat in Pace." Pp. 131-35 in *The Uses of Controversy in Sociology*, edited by L. A. Coser and O. N. Larsen. New York: Free Press.
53. Watson, James, ed. 1998. *Golden Arches East: McDonald's in East Asia*. Stanford, CA: Stanford University Press.
54. Weber, Max. [1904] 1958. *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*. Translated by T. Parsons. Reprint, New York: Charles Scribner's Sons.
55. Weiner, Myron, ed. 1966. *Modernization: The Dynamics of Growth*. New York: Basic.
56. Williams, Rhys H., ed. 1997. *Cultural Wars in American Politics*. New York: Aldine de Gruyter.
57. World Bank. 1997. *World Development Report*. New York: Oxford University Press.
58. Wuthnow, Robert. 1998. *After Heaven: Spirituality in America Since the 1950s*. Berkeley, CA: University of California Press.